
مرکز القائمیة اصفهان
للبحوث والتحریات الکمبیوتریة
السلام علیک یا صاحب الزمان

سر الصلاة

معراج السالكين وصلاة العارفين

الإمام الخميني قدس سره



سر الصلاه: معراج السالکین و صلاه العارفین

کاتب:

امام خمینی

نشرت فی الطباعهٔ:

دار التعارف للمطبوعات

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

سر الصلاه: معراج السالکین و صلاه العارفین

اشارهٔ

سرشناسه : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸.

عنوان و نام پدیدآور : سر الصلاه: معراج السالکین و صلاه العارفین/ تالیف روح‌الله الموسوی الخمینی (قدس سره)؛ ترجمه لجنه الهدی.

مشخصات نشر : بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ق= ۲۰۰۱م= ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۱۸۴ ص.

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری

یادداشت : عربی.

یادداشت : چاپ سوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : معراج السالکین و صلاه العارفین.

موضوع : نماز

شناسه افزوده : هدی، جنه، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۸۶/۲/خ۸س۴ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۹۶۷۰۲

فهرست کلّی

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۷

[مقدمهٔ مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی رضوان الله تعالی علیه]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

کتاب شریف سر الصلاهٔ یا معراج السالکین و صلاهٔ العارفین اثری است از عارف کامل، مهاجر و مجاهد فی سبیل اللّه، محیی اسلام

ناب محمدی (ص)، حضرت امام خمینی، رضوان اللّه تعالی علیه. تاریخ نگارش این اثر گرانقدر ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۵۸ هجری قمری، مطابق با ۱۹ خرداد ۱۳۱۸ هجری شمسی است.

کتاب سر الصلاة چند بار پیش از این به چاپ رسید؛ اما ناشران این اثر به علت عدم دسترسی به نسخهٔ خطی، و پاره‌ای علل دیگر، به طبع مناسب و درخور این کتاب موفق نیامدند. مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی قدس سره الشریف به چاپ مناسب و منقح این اثر همت گماشت و پس از انجام مراحل مختلف مقابله، استخراج منابع و تنظیم فهارس راهنما، ترجمهٔ عبارات عربی، آرایش و ویرایش فنی و تدوین توضیحات و تنظیم پانوشته‌ها، کتاب را با مقدمه یا نامهٔ اخلاقی و عرفانی آن حضرت (که طی آن کتاب سِر الصلاة را به یادگارشان، حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد خمینی، اهدا نموده‌اند) و نیز مقدمهٔ توضیحی آیت اللّه جوادی آملی به علاقمندان عرفان اصیل اسلامی تقدیم داشته است.

از مسئولان و کارکنان صمیمی «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» که در آماده‌سازی و چاپ کتاب ما را یاری کرده‌اند سپاسگزاریم.

مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی رضوان اللّه تعالی علیه

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۹

مقدمهٔ آیة اللّه جوادی آملی]

بسم اللّه الرحمن الرحیم و إیاه نستعین

بحث پیرامون راز هر چیزی فرع وجود آن است، زیرا معدوم و بی‌راز است. نماز از آن جهت که دارای وحدت اعتباری بوده، و وحدت مساوق هستی است، از وجود حقیقی بهره‌ای نداشته، قهراً رازی هم نخواهد داشت. لیکن از آن حیث که دارای ریشهٔ تکوینی است، و آن مبدأ تکوینی و موجود حقیقی در منطقهٔ اعتبار به صورت مجموع حرکتها و سکونها و گفتارها و رفتارهای جارحه و جانحه ظهور کرده است، حتماً دارای سرّی خواهد بود؛ چنانکه قرآن دارای ظاهری اعتباری است، چون مجموع حروف و حرکات است؛ و دارای باطنی حقیقی است؛ نظیر «ام الکتاب» که «علیّ حکیم» می‌باشد.

تمثّل ملکوتی نماز در برزخ نزولی، در معراج نبی اکرم (ص)، و در برزخ صعودی، در قبر مؤمن، نشانهٔ وجود حقیقی داشتن آن قبل از اعتبار دنیایی و نیز بعد از آن خواهد بود؛ و آن اعتباری که محفوف به دو حقیقت بوده و مسبوق به وجود حقیقی و ملحوق به آن است، دارای زیربنای حقیقی بوده و رمز رازیابی او انس با سابق و لاحق او می‌باشد. و چون این سبق و لحوق زمانی نیست که معیّت زمانی سازگار نباشد، بنا بر این، هر جا نماز باشد آن سابق و لا حق ملکوتی با این امر اعتبار ملکی همراه خواهند بود.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۱۰

آنچه در قلمرو اعتبار قرار دارد، مانند احکام و آداب نماز، به عهدهٔ فقه و دعا و اخلاق است؛ و آنچه از مرحلهٔ وجوب و ندب اعتباری گذشته به حالت نفسانی و شهود عینی رسیده است، در محدودهٔ سرّ نماز و مانند آن واقع می‌شود؛ از این جهت، می‌توان همهٔ اسرار نماز را، که برای نماز شخص حاضر است، در نماز کوتاه مسافر یافت؛ و همهٔ آنها را در نماز اخرس بیماری که قادر بر هیچ رفتار و گفتار نمی‌باشد جستجو کرد؛ بلکه بر نماز غریقی که فقط با اشارهٔ مژه و انبعاث دل انجام می‌شود مترتب دانست، چنانکه آثار فقهی آن، از قبیل سقوط قضا، بر آن مرتب است. بنا بر این، اساس راز نماز در شهود عینی نمازگزار نهفته است. و چون شهود قلبی درجاتی دارد، برای اسرار نماز نیز مراتبی است که در درجهٔ بالا نسبت به پایین باطنی است مستور، و هر رتبهٔ پایین نسبت به بالا ظاهری است مشهور؛ و نمازگزارِ سالک هماره با جان و دل از مشهوری به مستور سفر می‌کند، تا نه از شهرت نامی باشد و نه از سُترت اثری، و نه از راز نشانی و نه از نماز عیانی و نه از نمازگزار اسمی، بلکه تنها معبود دیده می‌شود و بس. و این

مطلب عمیقْ مراد راهیان راستین کوی بندگی است، نه آنکه سالک به جایی می‌رسد که معاذ اللّه نماز نخواند؛ «۱» و گرنه، این پندار خام همان و سقوط در جهنم همان: «نیاز ورز ولی منکر نماز مباش».
عبادتِ عارفِ منقطعْ با مجاری ادراکی و تحریکی حق انجام می‌شود نه عبد؛ «۲» لذا رسد آدمی به جایی که عبادت را نبیند، نه عبادت نکند؛ که اولی سعادت است و دومی شقاوت.
اوج راز نماز در شهود خداوند نهفته است: وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ. و از محدودهٔ لا حول و لا قوهٔ إلّا باللّه گذشتن و مرحلهٔ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* را پیمودن، به ذروهٔ لا هو إلا هو رسیدن است. و معنای توحید تامّ، «قطع» توجه به غیر خدا نیست، زیرا قطع توجه به نوبهٔ خود توجه و التفات است، بلکه «انقطاع» توجه به غیر است. و برای اینکه این «انقطاع» هم دیده نشود، کمالِ انقطاعْ مطلوب موحدان ناب می‌باشد؛ به طوری که نه تنها غیر حق دیده نشود، بلکه این ندیدن هم دیده نشود. و این فقط در متن عبادت، مخصوصاً نماز، تعبیه شده است.

*****

(۱)- فصل دوم از مقدمهٔ کتاب.

(۲)- فصل پنجم از مقالهٔ دوم متن کتاب

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۱۱

فرق بین «قطع» و «انقطاع» یا «کمال انقطاع» همان امتیاز بین مقام «فناء» و «فناء از فناء» است که مایهٔ «بقاء بعد از فناء» و «صحو بعد از محو» است که در متن کتاب مکرراً آمده است؛ چنانکه برخی رکوع را «فنا»، و سجود را «فنای از فنا» دانستند، و چنین سروده‌اند:
در خدا گم شو کمال اینست و بس (فنای اول) گم‌شدن گم کن وصال اینست و بس (فنای دوم) «۱»
سرّ هر چیزی را باید در نحوهٔ هستی او یافت. نماز یک نحوه حرکت خاص می‌باشد، نه تنها در مقولهٔ کیف و ... بلکه در جوهر نمازگزار؛ زیرا صحت آن به «نیت» است، که «نیت» همان انبعاث روح از خلق به حق است. و آنچه رایج بین غافلان می‌باشد، نیّت به حمل اولی و غفلت به حمل شایع است؛ یعنی، «تصور» بَعث است، نه «تحقق» انبعاث. و با تخیّل بعث نیل به مقصد مستحیل و شهود مقصود ممتنع می‌باشد. بنا بر این، نماز حقیقی آن است که واجد این حقیقت، که همان «سرّ صلاهٔ» است، باشد. و برای نیل به این هدف، احکام و شرایط و نیز آداب و سُنَنی وضع شده است، که همهٔ آنها علتهای اعدادی و امدادی‌اند؛ و مناسبترین حال برای رازیابی نماز همانا سحر است که نه محذور اشتغال روز را دارد، و نه مشکلِ رنجوریِ سر شب در آن است؛ لذا خداوند دربارهٔ نماز شب چنین فرموده است: إِنَّ نَاشِئَهَٔ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا- إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلًا. «۲»
نتایج فراوانی بر این گونه نمازهای واجد سرّ مترتب است که نمونهٔ آن نیل به «مقام محمود» می‌باشد؛ چنانکه دربارهٔ پیامبر اکرم (ص) وارد شده است: وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَهًٔ لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً. «۳» و این معنا اختصاصی به نماز شب یا به حضرت رسول (ص) ندارد، بلکه هم در غیر نماز شب وجود دارد، و هم برای غیر آن حضرت (ص) میسور است؛ تفاوت بین آن حضرت (ص) و

*****

(۱)- اسرار الحکم، مرحوم سبزواری، ص ۵۲۷.

(۲)- (مزّمّل / ۷- ۶)

(۳)- (إسراء / ۷۹)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، مقدمه، ص: ۱۲

ديگران در درجهٔ كمال وجودى است، نه در اصل تكامل در پرتو نماز؛ چه اينكه اختصاص فقهى، كه نماز شب بر آن حضرت (ص) لازم بود و براى ديگران مستحب، مايهٔ اختصاص سير و سلوك توسط نماز شب نخواهد شد.

اصل جامع اين مطلب را مى‌توان از سخنان عارفانهٔ حضرت امام حسن عسكرى (ع) استظهار نمود:

الوصول إلى اللّه سفر لا يدرك، إلا بامتطاء الليل

. يعنى، رسيدن به لقاء خداوند سفرى است كه تنها مركوب راهوار آن شب زنده‌دارى است. گرچه اين حصر اضافى است نه حقيقى، ليكن نكاتى كه از اين حديث شريف، كه از غرر روايات اهل بيت وحى است، استفاده مى‌شود عبارت است از:

* وصول به لقاى حق ممكن است نه ممتنع.

* وصول به لقاى خدا با حركت و سلوك است نه با سكون و تحجر.

* راه وصول طولانى است و مركب راهوار مى‌طلبد.

* چون خدا همه جاست و با همه چيز است، وصول به لقاى او هجرت از همه جا و ترک همه چيز است.

* نماز شب نيرومندتر از نماز روز بوده و جهش آن در اين سير دراز ميسور مى‌باشد.

* «سرّ صلاة» همانا وصول به معبود است، چنانكه بعضى از بزرگان فرموده‌اند كه «صلاة مشعر به وصل است». «۱»

* گرچه اخذ رفيق قبل از طى طريق است (الرفيق، ثم الطريق) ليكن خود اخذ رفيق سفرى است بى‌رفيق، چون مقدمهٔ سفر راستين است نه سفر اصلى. و نماز ظاهرى همان سير ابتدايى است براى اخذ رفيق تا سفرهاى بعدى در صحابت آن رفيق آغاز گردد؛ البته بعد از رسيدن به رفيق، معلوم مى‌شود كه حضرت دوست همراه با نمازگزار بود و او را همواره همراهى مى‌كند، ولى نمازگزار «نمى‌ديدش و از دور خدايا مى‌گرد.» چنانكه در همهٔ موارد استدلال بر وجود حق اين چنين است، كه بعد از رسيدن به هستى مطلق، معلوم مى‌شود آنكه مستدل را راهنمايى مى‌كرد و رابطهٔ دليل و مدلول را برقرار مى‌نمود و به همهٔ امور ياد شده از همه نزديكتر بوده، همان هستى مطلق بوده و هست. بنا بر اين، در تمام سفرهاى معنوى، اعم از سير

*****

---

(۱)- اسرار الحكم، سبزوارى (قده)، ص ۴۹۷.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، مقدمه، ص: ۱۳

ابتدايى يا انتهايى، همسفر خداست: «مرا همراه و هم راهست يارم».

چون جز خدا هر چه باشد ضلالت است: فَمَا ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ. «۱» كسى كه اهل نماز نيست سير صعودى نداشته، بلكه هماره مبتلا به تيه و حيرت است: يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ. «۲»

* سير در خدا، كه سفر دوم از «اسفار چهارگانه» سالكان الهى است، مهمتر از سير به سوى خداست، لذا واصلان به حق كه با زمزمهٔ ما كنت أعبد رباً لم أره

«۳» او را ديده و مى‌پرستند، از كمى زادْ ناله و از طول راه لابه و از دورى سفر و بزرگى منزل هراسناك‌اند:

آه، من قلة الزاد، و طول الطريق، و بُعد السفر، و عظيم المورد.

«۴»* نماز اسرارى دارد كه برخى از آنها «مَطِيّهٔ» رهوار سفر اول است تا لقاء اللّه حاصل گردد؛ و بعضى ديگر از آنها مركب راهوارى است كه با استمداد از ساير مراتب، پيمودن سفر دوم تا چهارم انجام شود.

تذكر: گرچه مفاد حديث مزبور وصول به خداست و اين وصول با سفر اول تمام مى‌شود، ليكن به نظر حضرت امام خمينى (ره)

پایان سـفر اول همانا حقِ مقیـد است نه حق مطلق؛ و آغاز سـفر دوم حق مقید است؛ و انجام آن حق مطلق؛ «۵» که در این حال سفر دوم به پایان می‌رسـد. از این جهت، وصول به خـدای مطلق با سـفر ثانی حاصل می‌شود، نه با سـفر اول. و اما سرّ آنکه سـفر سوم و چهارم هم جزء اسرار نماز آمـده، و از حـدیث مزبور اسـتظهار شـد، برای آن است که در دو سـفر اخیر جنبـهٔ حقیِ خلق، که همان تعینهای خدایی است، ملحوظ است، نه صرف جنبهٔ خلقی آنها؛ از این لحاظ، همواره سالکِ واصل همراه با شهود حق و با دید حقْ تعینهـای الهی را می‌نگرد. نشانـهٔ آنکه نماز عصارهٔ اسـفار چهارگانه می‌باشـد، این است که ارکان و افعال و اذکار و تحلیل و تحریم آن گاهی از کثرت به وحـدت سوق می‌دهـد، و زمانی در همان وحـدت سرگرم است، و گاهی از وحدت به کثرت بر می گردد، و سرانجام

*****

---

(۱)- (یونس/ ۳۲)

(۲)- (مائدهٔ/ ۲۶)

(۳)- توحید، صدوق، ص ۳۰۸

(۴)- نهج البلاغهٔ، «کلمات قصار»، ۷۴

(۵)- مصباح الهدایهٔ، ص ۲۰۷

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۱۴

با دید وحدت، در کثرت می‌تند؛ که این همان «اسفار چهارگانه» است، چنانکه در پایان متن کتاب آمده است؛ یعنی، به سوی خدا نیت کردن، و در اوصاف خدا تأمل نمودن، و به رسالت پیامبر (ص) شـهادت دادن، و سـرانجام رو به همهٔ بندگان صالح کردن و به آنها درود فرستادن، نشانهٔ سلوکهای چهارگانه می‌باشد.

اسـرار نمـاز را می‌توان از آیـاتِ نـاظر به آن، و روایـاتِ شـارحِ آن، و ادعیـهٔ افتتاحی یا تعقیبیِ آن، و احوال معصومین (ع) در هنگام امتثال آن، و نیز شواهد عینی شاگردان آنان در حالت نماز، اثبات کرد.

هر مرتبه‌ای از نمـاز اثر منـاسب آن مرحله را داراست؛ مثلًا، نمـازِ نشـأهٔ اعتبـار، نهی اعتبـاری از فحشاء و منکر جعلی دارد؛ و صورت ملکوتی آن در برزخ، مـانع آسیب‌رسانی صورت برزخی فحشـاء و منکر می‌باشـد؛ و سـیرت عقلی آن در قلمرو عقل تام، دافعِ نفوذِ صورتِ مثـالیِ معاصـی به بالاـ است. یعنی، در نشـأهٔ اعتبـار، و نیز مرتبـهٔ برزخ، تأثیر نماز به صورت «دفع» یا «رفع» نسبت به فحشاء و منکر قابل توجیه است؛ ولی در مرحلـهٔ نهایْی عقل، فقط جنبهٔ «دفعی» دارد نه رفع؛ نظیر «رجم شـیطان» و طرد آن از منطقهٔ وحی یابی که فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً؛ «۱» لیکن نسـبت به خرق حجابهای نوری، جنبـهٔ «رفع» دارد. و چون همـهٔ این امورِ ناظرِ به عالم مثال و عقلْ تکوینی محض‌اند، و عهده‌دار آنها سرّ نماز است نه ظاهر آن که امری است اعتباری- زیرا اعتباری‌ها را باید با هم سنجیـد و حقیقی‌ها را لازم است با هم ارزیابی نمود- مثلًا از آیـهٔ وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَـلًّی «۲» گذشـته از آنکه اعتبار مکان خاص برای نمازِ طواف اسـتفاده می‌شود، توجه به مکانت خلیل الرحمن و نیل به منزلت نسبی آن حضـرت (ع) نیز اسـتنباط می‌شود، که یکی ناظر به صورت نماز است، و دیگری راجع به سیرت آن.

سرّ نمازْ همـهٔ مجاری ادراکی و تحریکی نمازگزار را مظهر درک و فعل حق می‌کند؛ لذا ممکن است نوک شکسـتهٔ تیری را از پای نمازگزار در حالت سـجده بیرون آورند و او احساس نکند، و نالهٔ مستمندی را در حال رکوع بشنود و انگشتر خویش را به او صدقه دهد؛ زیرا جمع این دو حال از لحاظ ظاهر بسی دشوار است،

*****

(۱)- (جن/ ۹)

(۲)- (بقرهٔ/ ۱۲۵)

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، مقدمه، ص: ۱۵

ولی از جهت راز نماز کاملًا سهل می‌باشد: چون اگر عبدِ سالک در پرتو قرب نوافل به جایی رسید که همهٔ کارها را با مجاری ادراکی و تحریکی خداوند، در مقام ظهور فعلی، انجام می‌دهد و فعل خداوند حق است و باطل در آن راه ندارد، همهٔ شئون جذب و دفع، ارسال و امساك او حق خواهد بود؛ و لازمهٔ آن این است که بیرون آوردن تیر احساس نشود چون احساس آن خلاف حضور قلب است و باطل، ولی صدای مستمند را شنیدن و انگشتر به او صدقه دادن حق است و موافق آن. غرض آن است که سرّ نماز با علن آن همتا نیست، و با راز نماز مسائلی قابل تحلیل است که با علن آن میسور نیست.

راز نماز، که در شهود جمال معبود نهفته است، همهٔ مجاری ادراکی نمازگزار را متوجه آن جمال محض می‌کند و از سایر امور بازمی‌دارد، لذا هیچ رنجی را احساس نمی‌کند. مرحوم حکیم سبزواری می‌فرماید: جایی که جمالِ صوریِ یوسفیِ محدودْ زنان را فانی کند به نص کلام الهی که فَلَمّٰا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ «۱» جمال مطلق که هر جمال ظلّ جمال اوست چه خواهد کرد- خاصه نسبت به عارفین در حال استغراق در ذکر و عبادت. «۲»

راه وصول به این مقام منیع نه تنها به صرف تحصیل شرایط و آداب و احکام نماز حاصل نمی‌شود، بلکه با اکتفا به جهاد مستمر با نفس نیز حاصل نخواهد شد، چون جهاد اکبر هم لازم است. و هر گز با اکتفا به جهاد اوسط، که نبرد با نفس باشد، میسر نمی‌شود. و جهاد اکبر همانا نبرد عشق و عقل است، که اگر سالک از قید عقل مصطلح برهد و به عقل ناب که همان عشق به عبادت و سپس حصر آن در معبود است برسد، در جهاد اکبر پیروز شده است. و آنچه در شرایط و آداب گفته می‌شود، نمونهٔ چیزهایی است که تحصیل آن در اسرار نماز لازم است؛ یعنی، اگر مثلًا نماز در گورستان مکروه است، نماز دلمردگان بی‌کراهت نیست. و اشتغال به غیر خدا روح را از فروغ حیات محروم می‌کند، و نماز بی‌روح هر گز واجد سرّ نخواهد بود؛ و خسارت عظیم همانا تبدیل یاد خدا به غیر اوست:

*****

(۱)- (یوسف/ ۳۱)

(۲)- اسرار الحکم، ص ۵۲۸.

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، مقدمه، ص: ۱۶

شیء کجا و فیء کجا نائی کجا و نی کجا دوام کجا و دم کجا یَم کجا و نَم کجا «۱»

و از کراهت نماز در آتشکده و تون و مطبخ، می‌توان به کیفیت نماز در حال خشم بر مظلومان و غضب بر مؤمن و سخط از قضا و کینه برادر ایمانی و ... پی‌برد؛ و با طی راه جهاد اوسط راهی جهاد اکبر شد تا به راز نماز رسید. بنا بر این، راه وصول به راز نمازْ گذراندن همهٔ مراحل جهاد می‌باشد.

چون نماز از ره آورد وحی الهی است و حقیقت وحی دارای وحدت تشکیکی بوده، از «ام الکتاب» که «علیّ حکیم» است تا «عربی مبین» وحی خداست، و نماز از بارزترین نمونه‌های وحی قرآنی است، دارای عرض عریض بوده: از مرحله قرائت تا اوج معارف آن که از کسوت هر گونه کثرتی مبرّا و از تقمّص هر گونه جامهٔ عاریهٔ اعتبار منزّه می‌باشد؛ که انجام هر مرتبهٔ آن زمینهٔ نیل مرحلهٔ برتر را فراهم می‌نماید. و از این راه، اول حجابهای ظلمانی دریده شده، آن گاه حجابهای نورانی برطرف می گردد تا خداوند بدون

حجاب مشهود شده و مخاطب شود. سپس نوبت به خرق حجاب هستیِ خود نمازگزار فرا می‌رسد. و این خرق هستیِ محدودِ بندهٔ واصل به وسیلهٔ نگاه خاص و نجوای مخصوص الهی صورت‌پذیر است، که در آن حال خدا با بنده ندا و نجوی دارد. و این نگاه جانکاه چیزی از عبد سالک باقی نمی‌گذارد «۲» مگر عبودیت او. همان طوری که ربوبیت خداوند عین ذات اوست نه زاید بر ذات، و در آنجا مشتق عین مبدأ و مبدأ عین مشتق است، دربارهٔ عبد واصل نیز چنین خواهد شد، که هیچ چیزی جز عبودیت وی نمی‌ماند. و عبودیتِ محض «ذات ثبت له الربط» نیست، بلکه «عین ربط» می‌باشد. و ربط محض جز نگاه تام چیز دیگری نیست، و هر گز نگاهِ ربطی به خود نگاه تعلق نمی‌گیرد؛ و در این حال، نه نگاه دیده می‌شود و نه نگاه‌کننده. چون خود این نگاه به حقّ حجابِ نوری است و فرض آن است که این حجابِ نوری همانند هستیِ مجردِ خودِ نگاه‌کننده دریده شد؛ و اصل خرق حجاب هم به نوبهٔ خود حجاب نوری است و رخت بربست؛ و در این حال، هم او می‌گوید: لِمَنِ الْمُلْکُ و هم او می‌سراید: لِلّهِ

*****

---

(۱)- اسرار الحکم، ص ۵۰۸.

(۲)- و لاحظته، قصعق لجلالک، فناجیته سرّا. مناجات «شعبانیه».

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۱۷

الْواحِدِ الْقَهّارِ. «۱» و آنچه را که دیگران بعد از گذراندن عقبهٔ کئود مرگ طبیعی و برزخ و شداید آن می‌نگرند، نمازگزار راستین که به سرّ آن بار یافت، هم اکنون می‌بیند.

و کلید مطلب آن است که صحنهٔ قیامت در باطن این جهان موجود است، و مرحلهٔ ظهور آن مستلزم برچیدن بساط نظام کیهانی کنونی است که همراه آن تاریخ رخت بر می‌بندد، و چیزی که منزه از زمان است هماره موجود بوده و هست و خواهد بود، گرچه ما در قوس صعودی بعداً به او می‌رسیم، و اگر کسی با مرگ ارادی و پشت سرگذاشتن نشأهٔ برزخ هم اکنون آن همه حجابهای نورانی را خرق کند، می‌تواند همهٔ آن صحنه‌ها را الآن ببیند در حالی که دارای جسم است و همهٔ شرایط جسمانی را داراست؛ چنانکه در «معراج» رخ داد. لذا نماز نه تنها حرص و هَلَع را، که حجابهای ظلمانی‌اند، برطرف می‌کند (إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً- إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً- إِلَّا الْمُصَلِّینَ) «۲» بلکه سخاوت و شجاعت، که حجابهای نوری‌اند، برطرف می‌نماید (وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً) «۳» زیرا ارجاع ضمیر حُبِّهِ به طعام شرح حال «ابرار» است، نه حال «مقربین»؛ چون «ابرار» کسانی‌اند که غیر خداوند محبوب آنان هست، ولی آنها محبوب امکانی را نثار محبوب وجوبی می‌نمایند: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ. «۴» لیکن «مقربین» محض، که خودْ روح و ریحان هستی‌اند، محبوبی غیر از خدا ندارند و ندانند حتی توجه به ایثار و سخا را از میان برداشتند؛ بنا بر این، ضمیر حُبِّهِ دربارهٔ «مقربین» به «حق» بر می‌گردد. و هر دو معنا درست است، چون در طول هم‌اند؛ آن گاه چهرهٔ إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ بخوبی جلوه می‌کند. و چون هر گونه کثرتی هم اکنون هالک است و چیزی جز «وجه اللّه» موجود نیست و نخواهد بود، رازداران و سرّدانان نماز هم اکنون به این مرحله بار می‌یابند. طوبی لهم و حسن مآب.

«سرّ نماز» در خرق همهٔ حجابهای ظلمانی و نوری است. و معنای «خرق»

*****

---

(۱). (غافر/ ۱۶)

(۲)- (معارج/ ۹- ۲۲)

(۳)- (انسان/ ۸)

(۴)- (آل عمران ۹۲/)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، مقدمه، ص: ۱۸

نديدن است، نه نبودن. و خرق نهايى عبارت از خود را نديدن است، نه نابود شدن؛ چون نابودى كمال نيست بلكه نديدن هنر است. سالك كه به مقام فناء تام راه يافت، چيزى جز خدا نبيند- نه خود را و نه غير را و نه نديدن غير را و نه ديدن حق را. در اين حال تمام حجابها خرق شد مگر حجاب خدا ديدن كه اين قابل خرق نيست، چون نيستى است و نقص:

آنچه نيک از خصايص قدم است آنچه بد از خصايص عدم است

و چون خود شهود حقّ تعين است، پس خداوند بكنه معروف نخواهد شد، و در نتيجه كنه ذات معبودِ احدى قرار نمى‌گيرد، زيرا عبادت فرع معرفت است. وقتى كه كنه ذات مشهود هيچ شاهدى نمى‌شود، معبود هيچ عبادى نيز واقع نخواهد شد؛ چنانكه امام (ره) در تعليقه بر شرح فصوص قيصرى چنين فرموده‌اند: فإن الحق بمقامه الغيبى غير معبود؛ فإنه غير مشهود و لا معروف، و المعبود لا بد و أن يكون مشهوداً أو معروفاً. و العبادة دائماً تقع فى حجاب الأسماء و الصفات، حتى عبادة الإنسان الكامل؛ إلا أنه عابد اسم اللّه الأعظم، و غيره يعبدونه حسب درجاتهم. «۱» و اصل اين سخن را مى‌توان در نوشتارهاى اصيل اين فن مشاهده كرد؛ چنانكه در شرح فصوص قيصرى آمده است: و أما الذات الإلهية، فحار فيها جميع الأنبياء و الأولياء. «۲» وقتى همهٔ انبيا در برابر ذات نامحدود الهى حيران باشند، ديگران يقيناً راه به كنه نخواهند يافت.

اكنون كه روشن شد مرز راز نماز كنه ذات خدا نيست، بلكه در پردهٔ حجاب است، اين سؤال مطرح مى‌شود كه خداوند دربارهٔ نحوهٔ «تكلّم» خود با بشر فرمود: وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلّٰا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ. «۳» يعنى، براى بشر امكان ندارد كه مخاطب خدا شود مگر از سه راه (منفصلة مانعة الخلو):

يكم راه وحى؛ يعنى بدون هر گونه حجاب. دوم از پشت حجاب؛ خواه حجاب شجر، چنانكه دربارهٔ موسى كليم (ع) واقع شد خواه در

****

---

(۱)- ص ۱۱۶.

(۲)- «فص آدمى»، ص ۶۹.

(۳)- (شورى/ ۵۱)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، مقدمه، ص: ۱۹

حجابهاى ديگر. سوم از راه فرستادن پيک. و مقتضاى تقابل اين راهها آن است كه قسم اول بدون حجاب باشد؛ همان طورى كه دربارهٔ نزول برخى از آيات قرآنى آمده كه شفاهاً دريافت شد، مانند دو آيهٔ پايانى سورهٔ «بقره». بنا بر اين، حضور بدون حجاب و خطاب بى‌پرده و شهود بى‌حاجب ميسر بكله واقع شده است، پس ذات حق مشهود و در نتيجه معبود مى‌شود.

پاسخ اين سؤال آن است كه «حجاب» مانند اضافه دو قسم است: قسم اول، حجاب بين دو چيز؛ همانند اضافه بين دو چيز. قسم دوم، حجاب يكطرفه؛ مانند «اضافهٔ اشراقى» يكطرفه كه شيء سومى در وسط حاجب نيست، بلكه خود شيء در اثر داشتن تعين محدود در حجاب است، يعنى همين تعين او حجاب مى‌شود. و در آيهٔ مورد استشهاد گرچه مقتضاى تقابل راههاى ياد شده آن است كه وحى بدون حجاب باشد، ليكن خود وحى در اثر تعينِ خاصِ به خود حاجب است؛ چه اينكه گيرندهٔ وحى در اثر محدوديت مخصوص به خود محجوب مى‌شود؛ و گر نه در اين حال بيگانه‌اى وجود ندارد تا حاجب گردد، بلكه تعين هر چيزى حجاب همان شيء است. لذا سالک فانى در بوتهٔ فنا هم محجوب است، چون تعين او باقى است گرچه مرئى او نيست. بنا بر اين، محدودهٔ سرّيابى نماز به كنه

ذات خدا راه ندارد، و باید آن را در اسما و صفات جستجو نمود. و چون ذات حق بسیط محض است، نمی‌توان گفت انسانِ سالک ذات خداوند را به مقدار خود مشاهده می‌کند؛ همین که سخن از «حد» به میان آمد، پردهٔ اسما و اوصاف آویخته می‌گردد:

لا یدرکه بُعد الهمم و لا یناله غوص الفطن.

«۱» اوصاف الهی گرچه اکتناه‌پذیر نیست، ولی تعین‌پذیر است؛ ولی ذات حق هویتِ مطلقهٔ لا تعیّنِ صرف است، نه وجود «بشرط لا»؛ همان طوری که حضرت امام (ره) در شرح دعای سحر به آن اشاره کرده‌اند. «۲»

و اساس نماز بر «تسبیح» و «تنزیه» ذات حق شروع می‌شود، و به آن نیز ختم می‌گردد؛ زیرا گذشته از تسبیحهای فراوان که در رکوع و سجود و رکعتهای سوم و چهارم، ادا می‌شود، بیشترین ذکری که به عنوان افتتاح و بعنوان مقارن و همراه، و

*****

(۱)- نهج البلاغهٔ، «خطبهٔ» یکم.

(۲)- ص ۱۲۵.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۰

سپس به عنوان تعقیب نماز، گفته می‌شود همانا «تکبیر» است. و «تکبیر» گرچه نشانهٔ «جمال» حق است، ولی «جلال» الهی در آن مستتر است؛ زیرا خود «تکبیر» عین «تنزیه» است؛ چون معنای الله أکبر این نیست که خداوند بزرگتر از اشیاء دیگر است، بلکه معنایش این است که خداوند بزرگتر از توصیف است، گرچه به وصف کبریایی مطلق باشد. و این بزرگداشت از «توصیف» همان تنزیهی است که از آیهٔ سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ «۱» استفاده می‌شود. و چون از اذان و اقامه و تکبیرهای هفت‌گانهٔ افتتاحی گرفته تا تکبیرهای سه‌گانهٔ تعقیب نماز خداوند تنزیه می‌شود، لذا نماز به نوبهٔ خود «تسبیح» خواهد بود؛ و از این جهت از آیهٔ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ «۲» و آیهٔ فَسُبْحانَ اللّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ «۳» دستور به نماز استفاده شده است، که منظور از «تسبیح» در بامداد و شامگاه همان نماز است، نه ذکر مطلق. و اگر به مخلَصین (به فتح) اجازهٔ توصیف حق داده شد، برای آن است که ذوات مقدسه در اثر نیل به مقام «فنا» از خود سخن نمی‌گویند، بلکه با لسان حق توصیف می‌نمایند (در قرب نوافل) و حق به زبان آنها سخن می‌گوید (در قرب فرایض).

سیری در سرّ الصلاهٔ

جامعان بین «غیب» و «شهادت» می‌کوشند همهٔ آنچه را فهمیده یا یافته‌اند به جامعهٔ بشری منتقل کنند؛ لذا گاهی در علوم نقلی با استنباط از ظواهر دینی تدریس و تصنیف دارند؛ و زمانی در علوم عقلی با استمداد از علوم متعارفه و مبادی تبیین‌شدهٔ آن دراسه و کراسه‌ای به یادگار می‌نهند؛ و گاهی نیز در مشاهده‌های قلبی با استعانت از کشف‌های اوّلی خطاناپذیر معصومان (ع) وراثتی و رسالتی را به شاهدان انتقال می‌دهند؛ و اسوهٔ سالکان خواهند شد.

یکی از چهره‌های درخشان جمع بین «غیب» و «شهود» استاد عالیمقام، حضرت امام خمینی (ره)، است که راقم این سطور از مهرماه ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۴۱

*****

(۱)- (صافات/ ۱۸۰).

(۲)- (آل عمران/ ۴۱).

(۳)- (روم/ ۱۷).

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۲۱

ه. ش افتخار شاگردی معظم له را داشته، و از دوران به یاد ماندنی مراحل تحصیلیم به شمار می‌آید.

اگر دهۀ پر برکت ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ ه. ش را درخشش نشأۀ «شهادت» ایشان بدانیم، چنانکه هست، دهۀ مبارک ۱۳۴۷ «۱» تا ۱۳۵۸ ه. ق حتماً فروغ نشأۀ «غیب» آن حضرت (ره) خواهد بود؛ زیرا در این دهه بسیاری از نفایس غیبی از انفاس قدسی ایشان به نفوس سالکان مسلک صفا رسیده است. زیرا در سال ۱۳۴۷ ه. ق شرح دعای سحر را مرقوم داشتند که در آن بین «مشهود» و «معقول» و «منقول» الفتی دلپذیر ایجاد کرد؛ و به تعبیر سزاتر، از هماهنگی آنها پرده برداشت:

سه نگردد بریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

و در سنۀ ۱۳۴۹ ه. ق مصباح الهدایة إلی الخلافة و الولایة را نگاشت، که در آن از چهرۀ نگار خلافت محمدی (ص) و ولایت علوی (ع) غبارروبی نمود، و کیفیت سریان این دو نور را در عوالم غیب و شهود با زبان رمز بیان داشت و همتایی بلکه وحدت این دو را با لسان استعاره اثبات نمود:

أنا مَن أهوی و من أهوی أنا نحن روحان حَلَلنا بدناً

و در سال ۱۳۵۵ ه. ق تعلیقه بر شرح فصوص قیصری و مصباح الأنس محمد بن حمزۀ فنّاری را به پایان رساند. و در دیباچۀ تعلیقه بر مصباح الانس تاریخ تَتَلْمُذ مصباح را چنین مرقوم داشتند: قد شرعنا قراءة هذا الکتاب الشریف لدی الشیخ العارف الکامل، أستادنا فی المعارف الإلهیة، حضرة المیرزا محمد علی الشاه‌آبادی الإصفهانی، دام ظله، فی شهر رمضان المبارک ۱۳۵۰ ه. ق. و در سنۀ ۱۳۵۸ ه. ق کتاب حاضر، یعنی سرّ الصلاة را تصنیف فرمود. و در آن (فصل پنجم از مقاله یکم و نیز فصل پنجم از مقدمۀ کتاب) از کتاب اربعین، و نیز در فصل دوازدهم از مقالۀ دوم، از کتاب مصباح الهدایة خود یاد کرده‌اند. و چون این کتاب سر الصلاة برای خواص تدوین شد و دیگران از آن بهره نمی‌بردند، لذا کتاب آداب الصلاة را جهت فیض همگان مرقوم داشته‌اند.

هماهنگی شریعت و طریقت و حقیقت از نظر امام خمینی (ره)

کیفیت استنباط اسرار نماز از ظواهر احکام و آداب و شرایط و اجزاء و ارکان و

*****

---

(۱)- مطابق با ۱۳۰۸ ه. ش.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۲۲

مقدمات و تعقیبات آن، نشان می‌دهد تنها راه نیل به راز نماز حفظ ظواهر آن است بدون تحجر و جمود؛ زیرا ترک ظاهر انحراف از راه مستقیم است، و تحجر بر آن مایۀ خمود.

یعنی، همان فرقی که بین جسم (لا- بشرط) و جماد (بشرط لا)، نیز بین نامی (لا بشرط) و نبات (بشرط لا) است، همان امتیاز بین کسی که با حفظ همۀ احکام عبادت به حِکَم آن می‌رسد، و بین کسی که فقط بر احکام آن جمود می‌ورزد، وجود دارد. و سرّ اینکه «جماد» بر انسان صادق نیست ولی «جسم» بر او صادق است، و همچنین «نبات» بر او صادق نیست لیکن «نامی» بر وی صدق می کند، آن است که انسان پویا و «لا بشرط» است، و در رهنِ جمادِ «بشرط لا» و نیز در گرو نباتِ «بشرط لا» نخواهد بود.

حضرت امام (ره) در تعلیقه بر شرح فصوص چنین می‌فرمایند: «طریقت» و «حقیقت» جز از راه «شریعت» حاصل نخواهند شد، زیرا ظاهر راه باطن است ... کسی که چنین می‌بیند که با انجام تکلیفهای الهی باطن برای او حاصل نشد، بداند که ظاهر را درست انجام نداد. و کسی که بخواهد به باطن برسد بدون راه ظاهر، مانند برخی از صوفیان عوام، او هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد.» «۱» و دربارۀ گرامیداشت سالکان واصل، که جامع بین ظاهر و باطن‌اند، در همین کتاب سر الصلاة چنین می‌فرمایند: «از امور مهمه‌ای که

تنبه به آن لازم است ... آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند ... بدون حجت شرعی رمی به فساد ... نکنند. و گمان نکنند هر کس اسم از ... مقامات اولیا ... برد، صوفی است یا مروّج دعاوی صوفیه است ... به جان دوست قسم کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است.» «۲»

مهمترین رکن معراج حقیقی دو چیز است

آنچه از نظر امام خمینی (ره) در این سیر معنوی مهم است، همانا دو رکن می‌باشد که یکی در باب «طهارت» حاصل می‌شود، که سرّ آن «تخلیه» و سرّ سرّ آن «تجرید» و ...

دیگری، که رکن اعظم است، در باب نماز حاصل می‌شود، که سرّ

*****

---

(۱)- «فص ایوبی»، ص ۲۰۱.

(۲)- فصل اول از مقالهٔ یکم.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، مقدمه، ص: ۲۳

آن «تجلیه» و سرّ سرّ آن «تفرید» و ... می‌باشد. «۱» و این راه را نیز راهیان قبلی در اسرارنویسی خود طی کرده‌اند. چون همان طوری که وارد شده:

لا صلاة إلا بفاتحة الکتاب

، به همان نسبت رسیده است که

لا صلاة إلا بطهور

، لذا رازیابی نماز بدون توجه به سرّ «طهارت» میسور نخواهد بود. و چون اصل «طهارت» مانند اصل «نیّت» و حضور قلب در بسیاری از عبادتها به طور لزوم یا استحباب معتبر است، با تبیین راز «طهارت» و تحلیل سرّ «نیت» اسرار بسیاری از عبادتها روشن خواهد شد؛ لذا محور مبحث مقدمی این کتاب، که حاوی فصول شش گانه می‌باشد، در کلیات رازیابی عبادت تدوین شد.

و چون خصیصهٔ رهبری و امامت در جان معظم له تعبیه شده بود، هر گز تفکر گروهی اندیشه‌های عرفانی ایشان را رها نمی‌کرد؛ زیرا عرفان او سبب نجات جامعه از انزوا شد، نه آنکه مایهٔ انزوای خود عارف گردد. لذا بعد از اینکه گفتار مرحوم شهید سعید ثانی را از کتاب اسرار الصلاة او نقل می‌کند، فوراً چنین استدراک می‌فرماید: «اینکه فرمودند بهتر آن است که در بیت مُظْلِم نماز کند، در غیر فرایض یومیه است، که در جماعت مسلمین خواندن آنها از سنن مؤکده است.» «۲» انتخاب وقت فارغ برای عبادت از ریشه‌های معتبر نیل به اسرار آن است؛ چنانچه در فصل ششم از مقدمه، و فصل نهم از مقالهٔ یکم، آمده است. لیکن سند اصیل همهٔ این گفتارها همان است که در «عهدنامهٔ» امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر تدوین شده است: «مالکا بهترین وقتها را برای تحکیم پیوند بین خود و خدایت قرار بده؛ گرچه در صورتی که نیت خالص باشد و جامعه از آن کام سلامت یابد، همهٔ کارها برای خدا خواهد بود.» «۳»

سرّ اباحهٔ مکان نمازگزار و اقسام فتح

در فصل هشتم مقالهٔ یکم کتاب در تبیین راز مباح بودن مکان چنین آمده است:

«مادامی که ... قلب در تصرف شیطان یا نفس است، معبدِ حق ... مغصوب است؛ و به هر اندازه که از تصرف شیطان خارج شد، مورد تصرف جنود رحمانی

*****

(۱)- فصل ششم از مقالهٔ یکم.

(۲)- فصل ششم از مقدمه.

(۳)- نهج البلاغهٔ، «نامهٔ» ۵۳.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۴

شود، تا آنکه فتوحات ثلثه واقع شود.» و سپس به اقسام سه‌گانهٔ فتح (فتح قریب، فتح مبین، فتح مطلق) به استناد آیات سوره‌های «فتح» و «صف» و «نصر» و برداشت عرفانی خاص به خود پرداخته شده. منبع اصلی این استنباط عرفانی را می‌توان در نوشته‌های عرفای سلف، نظیر تأویلات مرحوم مولی عبد الرزاق کاشانی، یافت. ایشان در آغاز تأویل سورهٔ «فتح» چنین می‌فرمایند: فتوح رسول اللّه (ص) ثلاثهٔ: أولها، الفتح القریب ... و ثانیها، الفتح المبین ... و ثالثها، الفتح المطلق. «۱» و مرجع این اقسام همان آیه‌های سور مزبور است. گرچه در تشریح معانی «فتوح سه‌گانه» اختلاف تعبیر یا تفسیر وجود دارد، ولی خطوط کلی آن همسان است.

سرّ تکرار تکبیر

مرحوم شیخ جعفر، صاحب کتاب قیّم کشف الغطاء، که از فقهاء نامدار و کم نظیر امامیه به شمار می‌آیند، سرّ تکرار «تکبیر» را در اذان چنین دانستند: «بار اول برای تنبیه غافل، و بار دوم برای تذکر ناسی، و بار سوم برای تعلیم جاهل، و بار چهارم برای دعوت متشاغل است ... و راز تکبیرهای هفتگانهٔ هنگام نیّت همانا برطرف نمودن غفلت نمازگزار از انکسار و ذلت در پیشگاه خداوند است. و رقم هفت، اشاره به آسمانهای هفتگانه و زمینها و دریاهای ... هفتگانه می‌باشد.» «۲» گرچه «تکبیر» ظاهراً تعظیم بوده و از سنخ توصیف جمالی حق است، لیکن طبق تحقیق گذشته بازگشت آن به «تسبیح» بوده و از شئون توصیف جلالی حق محسوب می‌شود. و از طرف دیگر، گرچه تذکر به هر کدام از نعمتهای هفتگانه مایهٔ تعظیم خداست، لیکن آنچه از حدیث حضرت أبی ابراهیم، امام کاظم (ع)، در فصل چهارم از مقالهٔ دوم کتاب امام (ره) آمده، استفاده می‌شود این است که هر «تکبیر» در قبال برطرف شدن یک حجاب از حجابهای هفتگانه است؛ چنانکه رسول اکرم (ص) وقتی به مقام قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ رسید، یکی از حجابها برطرف شد، و آن حضرت (ص) تکبیر گفت و کلماتی را که در دعای «افتتاح» است می گفت؛ و هنگامی که حجاب دوم برطرف شد، تکبیر گفت؛ تا برطرف شدن هفت حجاب که هفت تکبیر گفته شد.

*****

(۱)- تأویلات، ج ۲، ص ۵۰۵- ۵۰۶.

(۲)- کشف الغطاء، «خاتمهٔ فی بیان اسرار الصلاهٔ»، ص ۲۹۳.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۵

این گونه از احادیث اهل بیت به منزلهٔ قواعد عرفانی است که عرفا با اجتهاد تهذیبی و مجاهدت تزکیه‌ای فروع فراوانی را مشاهده می‌نمایند، که نتیجه آن این است که هر «تکبیر» ی به نوبهٔ خود تأسیس پایهٔ جدید از سیر معنوی است، نه تکرار مایهٔ گذشته؛ چنانکه در پایان سر الصلاهٔ چنین آمده است: «تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلیات است از ظاهر به باطن، و از تجلیات افعالی تا تجلیات ذاتی ... و تکبیرات اختتامیه برای تجلیات از باطن به ظاهر، و از تجلیات ذاتیه تا تجلیات افعالیه. چنانکه مرحوم قاضی سعید قمی تکبیرهای پایان نماز را نتایج توحیدهای سه‌گانه می‌داند.» «۱»

سرّ تسلیم در پایان نماز

نمازگزار پس از رجوع از وحدت به کثرت، و از حق به خلق، و از محو به صحو، و از فنا به بقاء بعد از فنا، همراهان خود را می‌بینند،

و در جمع آنها حضور یافته بر آنها سلام می‌کند؛ و نیز به عنوان سلامِ تودیع، بر انبیا و فرشتگان و معصومین (ع) سلام می‌فرستد.
سپس وارد نشأهٔ ملک می‌گردد، و چون تازه در جمع آنان داخل می‌شود، به آنها سلام می‌کند؛ زیرا در متن نماز سرگرم مناجات با خالق بود:
المُصلّی یناجی ربه
. و با «تسلیم» پایان نماز، سفر چهارم از «اسفار چهارگانه» خاتمه می‌یابد. «۲»
صاحب الفتوحات المکیهٔ را- که بعد از وی هر چه در زمینهٔ معارف و اسرار، به تازی و فارسی یا نظم و نثر، تصنیف یا تألیف شده است نسبت به نوشتار شیخ اکبر چه شبنمی است که در بحر می‌کشد رقمی- دربارهٔ سرّ «سلام» پایانی لطیفه‌ای است به یاد ماندنی، که آن را مرحوم قاضی سعید قمی به عنوان «قال بعض أهل المعرفهٔ»، «۳» بدون تعیین نام آن قائل، نقل نمود. اصل کلام محیی الدین در فتوحات چنین است: «سلام نمازگزار درست نیست مگر آنکه در حال نماز از ما سوی اللّه غایب شده و با خداوند مناجات کند.
هنگامی که از نماز منتقل می‌شود و

*****

(۱)- اسرار العبادات، ص ۱۲۱.

(۲)- پایان فصل دوازدهم از مقالهٔ دوم کتاب.

(۳)- اسرار العبادات، ص ۱۱۹.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۶

موجودهای خلقی را مشاهده می‌نماید، چون غایب از آنها بود و تازه در جمع آنها حاضر می‌شود لذا بر آنان سلام می‌کند. و اگر نمازگزار همواره با موجودهای خلقی بوده و حواس او متوجه مردم بود، چگونه بر آنها سلام می‌نماید؛ زیرا کسی که در جمع دیگران همواره حاضر است، به آنها سلام نمی‌کند. و این نمازگزار باید شرمنده شود، چون با سلام خود ریاکارانه به مردم نشان می‌دهد که من در نزد خدا بودم و تازه به جمع شما پیوستم ... و سلام عارف برای انتقال از حالی به حال دیگر است: یک سلام بر منقول عنه، و یک سلام بر منقول إلیه ...» «۱»
و از روایت عبد اللّه بن فضل هاشمی از حضرت امام صادق (ع) استفاده می‌شود که سلام نشانهٔ ایمنی است، هم از طرف سلام‌کننده و هم از طرف جواب دهنده. و همین نشانه در پایان نماز به منظور تحلیل کلام آدمی، که با «تکبیرهٔ الاحرام» حرام شده بود، و به قصد در امان بودن نماز از چیزی که او را تباه کند قرار داده شد. و «سلام» اسمی از اسماء خداست، و از طرف نمازگزار بر دو فرشتهٔ موکل خدایی فرستاده می‌شود. و الحمد للّه رب العالمین. «۲»
قم، دهم ماه مبارک ۱۴۱۰
۱۷ فروردین ۱۳۶۹
عبد اللّه جوادی آملی

*****

(۱)- الفتوحات المکیهٔ، ج ۱، ص ۴۳۲.

(۲)- وسائل، «کتاب الصلاهٔ»، «ابواب التسلیم». باب ۱.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۷

[مقدمهٔ المؤلف]

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه و الصّلاهٔ و السّلام علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله

وصیتی است از پدری پیر که عمری را با بطالت و جهالت گذرانده، و اکنون به سوی سرای جاوید می‌رود با دست خالی از حسنات و نامه‌ای سیاه از سیّئات، با امید به مغفرت اللّه– و رجاء به عفو اللّه است– به فرزندی جوان که در کشاکش با مشکلات دهر، و مختار در انتخاب صراط مستقیم الهی (که خداوند به لطف بیکران خود هدایتش فرماید) یا خدای ناخواسته انتخاب راه دیگر (که خداوند به رحمت خود از لغزشها محفوظش فرماید).

فرزندم، کتابی را که به تو هدیه می‌کنم شمّه‌ایست از صلاهٔ عارفین و سلوك معنوی اهل سلوك؛ هر چند قلم مثل منی عاجز است از بیان این سفرنامه. و اعتراف می‌کنم که آنچه نوشته‌ام از حدّ الفاظ و عباراتی چند بیرون نیست، و خود تا کنون به بارقه‌ای از این شمّه دست نیافتم.

پسرم، آنچه در این معراج است غایهٔ القصوای آمال اهل معرفت است که دست ما از آن کوتاه است (عنقا شکار کس نشود دام بازگیر) «۱» لکن از عنایات خداوند

*****

(۱)

– «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کانجا همیشه باد به دست است دام را».– حافظ

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۸

رحمان نباید مأیوس شویم که او جلّ و علا دستگیر ضعفا و معین فقراء است.

عزیزم، کلام در سفر از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و از ناسوت به ما فوق جبروت است، تا حدّ فناء مطلق که در سجدهٔ اول حاصل شود، و فناء از فناء که پس از صحو، در سجدهٔ دوم حاصل گردد. و این تمام قوس وجود است مِن اللّه و الی اللّه. و در این حال، ساجد و مسجودی و عابد و معبودی در کار نیست: هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ. «۱»

پسرم، آنچه در درجهٔ اوّل به تو وصیت می‌کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی، که این شیوهٔ جُهّال است؛ و از معاشرت با منکرین مقامات اولیا بپرهیزی، که اینان قُطّاع طریق حق هستند.

فرزندم، از خودخواهی و خودبینی به در آی که این ارث شیطان است، که به واسطهٔ خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولیّ و صفّی او جلّ و علا سرباز زد. و بدان که تمام گرفتاریهای بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصل اصول فتنه است؛ و شاید آیهٔ شریفهٔ و قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ «۲» در بعض مراحل آن، اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشهٔ فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن، که در تمام اعماق قلوب انسانها شاخه و ریشه دارد، باشد. و هر کس برای رفع فتنه از درون و برون خویش باید مجاهده نماید. و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید همه چیز و همه کس اصلاح می‌شود.

پسرم، سعی کن که به این پیروزی دست یابی، یا دست به بعض مراحل آن. همّت کن و از هواهای نفسانیه، که حدّ و حصر ندارد، بکاه؛ و از خدای متعال جلّ و علا استمداد کن که بی‌مدد او کس به جایی نرسد. و نماز، این معراج عارفان و سفر عاشقان، راه وصول به این مقصد است. و اگر توفیق یابی و یابیم به تحقّق یک رکعت آن و مشاهدهٔ انوار مکنون در آن و اسرار مرموز آن، و لو

به قدر طاقت خویش، شمّه‌ای از مقصد و مقصود اولیای خدا را استشمام نمودیم، و دورنمایی از صلاهٔ معراج سیّد انبیا و عرفاء علیه و علیهم و علی آله الصّلاهٔ و السّلام را مشاهده کردیم؛ که خداوند منّان ما و شما را به این نعمت بزرگ منّت نهد. راه بس دور است و بسیار

*****

---

(۱)- «اوست اولین و آخرین و پیدا و نهان.» (حدید/ ۳)

(۲)- «با آنان پیکار کنید تا فتنه نباشد و دین از آن خدا گردد». (بقرهٔ/ ۱۹۳)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۲۹

خطرناك و محتاج به زاد و راحلهٔ فراوان؛ و زاد مثل من یا هیچ یا بسیار اندك است، مگر لطف دوست جلّ و علا شامل شود و دستگیری کند.

عزیزم، از جوانی به اندازه‌ای که باقی است استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می‌رود، حتّی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعدهٔ صلاح و اصلاح در زمان پیری می‌دهد تا جوانی با غفلت از دست برود؛ و به پیران وعدهٔ طول عمر می‌دهد. و تا لحظهٔ آخر با وعده‌های پوچ انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او بازمی‌دارد تا مرگ برسد؛ و در آن حال ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می‌گیرد. پس در جوانی که قدرت بیشتر داری به مجاهدت برخیز، و از غیر دوست جلّ و علا- بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر- اگر پیوندی داری- محکمتر کن؛ و اگر خدای نخواسته نداری، تحصیل کن، و در تقویتش همّت گمار، که هیچ موجودی جز او جلّ و علا سزاوار پیوند نیست. و پیوند با اولیای او اگر برای پیوند به او نباشد، حیلهٔ شیطانی است که از هر طریق سدّ راه حق کند. هیچگاه به خود و عمل خود به چشم رضا منگر که اولیای خُلّص چنین بودند و خود را لا شیء می‌دیدند؛ و گاهی حسنات خود را از سیّئات می‌شمردند. پسرم، هر چه مقام معرفت بالا رود، احساس ناچیزی غیر او جلّ و علا بیشتر شود.

در نماز، این مرقاهٔ وصول الی اللّه، پس از هر ستایش «تکبیر» ی وارد است؛ چنانچه در دخول آن «تکبیر» است، که اشاره به بزرگتر بودن از ستایش است، و لو اعظم آن که نماز است. و پس از خروج، «تکبیرات» است که بزرگتر بودن او را از توصیف ذات و صفات و افعال می‌رساند. چه می‌گویم، کی توصیف کند! و چه توصیف کند! و کی را توصیف، و با چه زبان و چه بیان توصیف کند! که تمام عالم، از اعلی مراتب وجود تا اسفل سافلین، هیچ است و هر چه هست او است؛ و هیچ از هستی مطلق چه تواند گفت. و اگر نبود امر خدای تعالی و اجازهٔ او جلّ و علا، شاید هیچ یک از اولیا سخنی از او نمی‌گفتند؛ در عین حال که هر چه هست سخن از او است لا غیر، و کس نتواند از ذکر او سرپیچی کند که هر ذکر ذکر او است: وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ؛ «۱» و إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ «۲» که شاید از لسان حق خطاب به

*****

---

(۱)- «و پروردگار تو حکم فرموده که جز او را نپرستید.» (اسراء/ ۲۳)

(۲)- «فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌طلبیم.» (حمد/ ۴)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، مقدمه، ص: ۳۰

همهٔ موجودات است. و إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ «۱» این نیز به لسان کثرت است، و گرنه او حمد است و حامد است و محمود:

انَّ ربَّک یُصلّی؛

«۲» اللّهُ نُورُ السَّماوٰاتِ وَ الْأَرْضِ. «۳»

پسرم، ما که عاجز از شکر او و نعمتهای بی‌منتهای اوییم، پس چه بهتر که از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان خدمت به حق است؛ چه که همه از اویند. هیچگاه در خدمت به خلق اللّه خود را طلبکار مدان که آنان به حق منّت بر ما دارند، که وسیلهٔ خدمت به او جلّ و علا هستند. و در خدمت به آنان دنبال کسب شهرت و محبوبیت مباش که این خود حیلهٔ شیطان است که ما را در کام خود فرو برد. و در خدمت به بندگان خدا آنچه برای آنان پرنفع‌تر است انتخاب کن، نه آنچه برای خود یا دوستان خود؛ که این علامت صدق به پیشگاه مقدس او جلّ و علا است.

پسر عزیزم، خداوند حاضر است و عالم محضر او است، و صفحهٔ نفس ماها یکی از نامه‌های اعمالمان. سعی کن هر شغل و عمل که تو را به او نزدیکتر کند انتخاب کن که آن رضای او جلّ و علا است. در دل به من اشکال مکن که اگر صادقی، چرا خود چنین نیستی؛ که من خود می‌دانم که به هیچ یک از صفات اهل دل موصوف نیستم؛ و خوف آن دارم که این قلم شکسته در خدمت ابلیس و نفس خبیث باشد، و فردا از من مؤاخذه شود؛ لکن اصل مطالب حق است، اگر چه به قلم مثل منی که از خصلتهای شیطانی دور نیستم. و به خدای تعالی در این نفسهای آخر پناه می‌برم و از اولیای او جلّ و علا امید دستگیری و شفاعت دارم.

بارالها، تو خود از این پیر ناتوان و احمد جوان دستگیری کن، و عاقبت ما را ختم به خیر فرما، و با رحمت واسعهٔ خود ما را به بارگاه جلال و جمال خود راهی ده.

و السلام علی من اتّبع الهدی

شب ۱۵ ربیع المولود ۱۴۰۷

روح اللّه الموسوی الخمینی

*****

---

(۱)- «هیچ چیزی نیست مگر آنکه با حمد و سپاس او تسبیح گوید امّا شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید.» (اسراء/ ۴۴)

(۲)- «همانا پروردگار تو نماز می‌گزارد ...» اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، «کتاب الحجة»، «باب مولد النّبی» (ص)، حدیث ۱۳

(۳)- «خدا نور آسمانها و زمین است.» (نور/ ۳۵)

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱

[خطبة الکتاب]

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم

الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلٰاةُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ و لَعْنَةُ اللّه عَلیٰ أعْدٰائِهِمْ اجْمَعینَ الیٰ یَوْمِ الدّین.

خداوندا، ما را به صراط مستقیم انسانیّت هدایت فرما و از جهل خودپسندی و ضلالت خودبینی مبرّا کن و به محفل انس اربابِ عروج روحانی و مقامِ قدسِ اصحاب قلوب عرفانی بار ده و حجابهای انانیّت ظلمانی و انّیت نورانی را از چشم بصیرت ما برافکن، تا به معراج حقیقی نمازِ اهل نیاز واصل گردیم و به جهات اربعِ مُلک و ملکوت چار تکبیر زنیم؛ و فتح باب اسرار غیبیّه بر ما فرما و کشف استار احدیّت بر ضمایر ما نما، تا به مناجات اهل ولایت نایل شویم و به حلاوت ذکر ارباب هدایت فائز آییم و تعلقات قلبیهٔ ما را از غیرْ صرف و به خود مصروف دار و چشم ما را از اغیار که شیاطینِ راه سلوکند بپوش و به جمال جمیل خود روشنی‌بخش.

انّكَ وَلِيُّ الْهِدايَةِ وَ التَّوْفيق.

و بعد، اين سرگشتهٔ وادى حيرت و جهالت و بسته به تعلّقات إنّيّت و أنانيّت و سرگرم بادهٔ خودى و خودپرستى و بى‌خبر از مقامات معنويّه و ملك

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۲

هستى، ارادت خالص كردم كه برخى از مقامات روحيّهٔ اولياى عظام را در اين سلوك روحانى و معراج ايمانىِ عرفانى به رشتهٔ تحرير درآورم. و من خود گرچه از همهٔ مدارج و معارج به لفظ و تركيبات آن قناعت كردم و به حليهٔ هيچ‌يك از مقامات خُلقيّه و روحيّهٔ اهل قلوب زينت نيافتم، ولى به مقتضاى آنكه

احِبُّ الصّالِحينَ وَ لَسْتُ مِنْهُم

«۱» از ذكر محبوب اين اوراق را مزيّن مى‌كنم، شايد اين تذكّر بى‌مغز و صورت بى‌معنى مشفوع با اظهار عجز و نياز شده گوشهٔ چشمى از ارباب نظر و اولياى كُمّل عليهم السلام بر اين گرفتار آمال و امانىّ باز شود، و جبر نقصان در بقيهٔ عمر گردد و عَلَى اللّه التّكلان. و مشتمل نمودم آن را به دو مقاله و يك مقدمه و يك خاتمه.

-(۱)

احِبُّ الصالِحينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ لَعَلَ اللّه يَرْزُقُني الصَّلاحا.

(صالحان را دوست مى‌دارم و خود از آنان نيستم. اميد آنكه خدا صلاح روزيم سازد).

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۳

مقدمه

اشارهٔ

و در آن چند فصل است

فصل اوّل

بدان كه چنانچه از براى انسان مقامات و مدارجى است كه به اعتبارى او را داراى دو مقام دانند: يكى مقام دنيا و شهادت؛ و ديگر مقام آخرت و غيب؛ كه يكى ظلّ رحمان، و ديگر ظلّ رحيم است. و به حسب اين اعتبار در ظلّ و مربوبْ جميع اسماى ذى ظلّ، و ربّ در حيطهٔ دو اسم «رحمن» و «رحيم» واقع است؛ چنانچه جمع فرموده در آيهٔ شريفهٔ:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم.* و عرفا گويند: ظَهَرَ الوُجُودُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ.* «۱» و اين دو مقام در انسانِ كامل از ظهور مشيت مطلقه از مكامن غيب احدى تا مُقبض هيولى يا مقبض ارض

---

(۱)- «هستى با اسم خداوند رحمان رحيم پديدار گشت.» اين كلام از محيى الدّين عربى در كتاب فتوحات مى‌باشد.- الفتوحات المكّيهٔ، ج ۱، ص ۱۰۲.

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۴

سابع، كه حجاب انسانيّت است، به طريقهٔ عرفاى شامخين- و اين يكى از دو قوس وجود است- و از مقبض تراكم فيض تا منتهى

النّهایـهٔ غیب مشیّت و اطلاق وجود- و این قوس دوم است- میباشـد. پس انسان کامل به حسب این دو مقام، یعنی مقام شـهادت و ظهور به رحمانیّت، و مقام غیب و ظهور به رحیمیّت، تمام دایرهٔ وجود است: ثُمَّ دَنا فَتَـدَلّی فَکانَ قابَ قَوْسَـیْنِ أَوْ أَدْنی. «۱» و یکی از این دو حقیقت لیلـهٔ القـدر و سـرّ آن است؛ چه که شـمس حقیقت در حجاب تعیّنات است. و دیگر حقیقت یوم القیامهٔ است؛ چه که بروز و طلوع آن است از حجاب آنها. و این، شبانه روز الوهی است.

و به اعتبـاری دارای سه مقـام است: یکی مقـام مُلک و دنیا، دوم مقام برزخ، سوم مقام عقل و آخرت. و در انسان کامل این سه مقام یکی مقـام تعیّنات مظاهر است؛ و یکی مقام مشیّت مطلقه، که برزخ البرازخ است و به اعتباری مقام عما است؛ و یکی مقام احـدیّت جمـع اسـما است. و در آیـهٔ شـریفهٔ بِسْمِ اللّهِ* اشـاره به این سه مقام توانـد بـود: اللّه، که مقـام احـدیّت جمع است؛ و اسم که مقـام برزخیّت کبری است؛ و تعیّنات رحمانی و رحیمی مشیّت.

و به اعتباری دارای چهار مقام است: ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت.

و به اعتبـاری دارای پنج مقام است: شـهادت مطلقه، و غیب مطلق، و شـهادت مضـافه، و غیب مضـاف، و مقـام کون جـامع؛ مطابق حضرات خمس متداول در لسان عرفا.

و به اعتباری دارای هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق و هفت اقلیم وجود، در السنهٔ عرفا است.

و به اعتباری تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل است، که تفصیل آن از حوصلهٔ این مختصر خارج است.

---

(۱)- «سپس (پیامبر) نزدیک شد و نزدیکتر شد پس (فاصلهٔ او با خدا به مقدار فاصلهٔ) دو کمان یا نزدیکتر بود.» (نجم/ ۸)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۵

همین طور از برای نمـاز، که در بین عبـادات و مناسـک الهیّه سِـمت جامعیّت و عمودیّت دارد، این مقامات طابَقَ النَّعْلُ بِالنَّعْل هست؛ زیرا که جمیع مقامـات معنویّـهٔ انسـانیّه به حسب سـفر معنوی اوست از منتهی النّزول عـالم مُلکی، که بیت مظلمـهٔ نفس است، تا غایهٔ القصوای معراج حقیقی روحانی، که وصول به فناء اللّه است.

و بُراق سـیر و رَفرَف عروج اهـل معرفت و اصـحاب قلوبْ نمـاز است؛ و هر کس از اهل سـیر و سـلوک إلی اللّه را نمازی مختصّ به خـود او و حـظّ و نصـیبی است از آن، حسب مقـام خود؛ چنـانچه سـایر مناسـک از قبیـل روزه و حـج نیز همین طور است، گرچه به جـامعیّت نماز نیسـتند: الطُّرُقُ الَی اللّه بِعَـدَدِ انْفاسِ الْخَلائِق. «۱» و دیگران که به آن مقـام نرسـیدهاند از برای آنهـا حظّی از نمـاز آنها نیست؛ بلکه صـاحب هر نشئه و مقامی اگر از مرکب عصبیّت و انانیّت فرود نیایـد، انکار سایر مراتب کنـد و غیر از آنکه خود به آن متحقّق است مقامات دیگر را باطل و حشو شـمارد؛ چنانچه مراتب و مقامات انسانیّه را نیز کسی که به آن نرسیده و از حجاب انانیّت خارج نشـده، انکار کنـد و معارج و مـدارج اهل معرفت و اولیا را ناچیز شـمارد. و این خود، یکی از بزرگترین عوائق سـیر إلی اللّه و بالا‌ترین موانع ترقّیـات روحیّه و مقامـات روحانیّه است که نفس امّاره به واسـطهٔ حبّ به خود و زخارف دنیا در حجاب ظلمانی باقی مانـده و وساوس شـیطانیّه نیز به او کمک کرده تا اخلاد به ارض پیدا کند. حتی گاهی کار به آنجا انجامد که صـلاهٔ و صـیام اولیای کُمَّل را مثـل نمـاز خود پنـدارد. یـا اگر امتیازی قائل شود فقط در آداب ظاهریّه، از قبیل قرائت و طول رکوع و سـجود و غیر آن که صورت نمـاز است، نمـاز آنها را ممتاز دانـد. و اگر قـدری از این مقـدار نیز تجاوز کنـد، غایت امتیاز را به اقبال قلب در وقت نماز و تفکّر در معانی و مفاهیم عرفیّهٔ آن داند؛ بدون آنکه از حضور قلب و مراتب آن و اسرار آن و کیفیّت تحصیل آن خبری داشته باشد؛ یا آنکه در صدد باشد که لا اقلّ حضور

---

(۱)- «به عدد نفَسـهای آفریدگان، به سوی خدا راهها هست.» این جمله در کتاب شریف علم الیقین، ج ۱، ص ۱۴ و ۳۲ آمده است.

و در اسرار الحكم، ص ۳۵۶، آن را به اكابر نسبت داده است.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۶

قلب را به همان اندازه كه خودش تراشيده تحصيل كند و موانع آن را برطرف و مقتضيات آن را تحصيل كند.

بـا آنكه نمـاز اوليـا عليهم السـلام به اوهـام مـا درست نيايـد، اوّل مرتبـهٔ عبادت آنها، كه مقام شايع معمولى آنها است، عبادت احرار است. و از براى آنها مقامات و مدارج ديگرى است در اين سير معنوى إلى اللّه، كه ما به بعض از آنها پس از اين اشاره مى‌كنيم.

بـالجمله، از براى نمـاز مقامـات و مراتبى است كه در هر مرتبه‌اى كه مصـلّى است نمـازش بـا مرتبـهٔ ديگر بسيار فرق دارد؛ چنـانچه مقـامش بـا مقامـات ديگر خيلى فرق دارد. پس مـادامى كه انسـان صـورت انسـان و انسـان صورى است، نمـاز او نيز نمـاز صورى و صورت نماز است. و فائدهٔ آن نماز فقط صـحّت و اجزاء صورى فقهى است در صورتى كه قيام به جميع اجزاء و شـرايط صـحّت آن كنـد؛ ولى مقبول درگـاه و پسـند خـاطر نيست. و اگر از مرتبـهٔ ظاهر به باطن و از صورت به معنى پى‌برد، تا هر مرتبه كه متحقّق شـد نمـاز او نيز حقيقت پيـدا مى‌كنـد. بلكه بنـا بر آنكه قبلاـ اشـاره به آن شـد كه نماز مَركب سـلوك و براق سـير إلى اللّه است، مطلب منعكس شود. پس مـادامى كه نماز انسان صورت نماز است و به مرتبـهٔ باطن و سرّ آن انسان متحقّق نشـده، انسان نيز صورت انسان است و به حقيقت آن متحقّق نگرديـده. پس، ميزان در كمال انسانيّت و حقيقت آن، عروج به معراج حقيقى و (صـعود به اوج كمال و وصول به باب اللّه با مرقات نماز است. پس بر مؤمن به حقّ و حقيقت و سالك إلى اللّه به قدم معرفت، لازم است خود را براى اين سفر معنوى و معراج ايمانى مهيّا كنـد و آنچه عِدّه و عُـدّه و مئونهٔ و معونهٔ لازم است همراه بردارد و عوائق و موانع سير و سـفر را از خود دور كنـد و با جنود الهى و مصاحب و موافقْ اين راه را طى كند كه از شـيطان و جنود او، كه قُطّاع طريق راه وصولند، مصون و محفوظ ماند. و ما پس از اين، بيان مصاحبت و صاحب و بيان جنود الهى را مى‌كنيم در اسرار اذان و اقامه.

و محصّل مقصود ما از اين فصل آن است كه نماز، بلكه جميع

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۷

عبـادات، را غير از اين صورت و قشـر و مجـازْ بـاطن و لُبّ و حقيقـتى است. و اين از طريق عقـل معلوم است و از طريق نقـل شواهد كثيره دارد، كه ذكر جميع آن از حوصلهٔ اين اوراق خارج است و ما به ذكر بعض از آن اين اوراق را متبرّك مى‌كنيم:

از آن جمله، حديث مشهور

الصَّلاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ

«۱» است كه از تفكّر و تـدبّر در اين حـديث شـريف فتـح ابوابى براى اهلش مى‌شود، كه مـا از اكثر آن محجوب و محروم هستيم؛ و تمام بيانات سابقه از اين حديث شريف استفاده شود.

و از آن جمله، حديث شريف كافى است:

باِسْنَادِهِ عَنْ ابى عَبْدِ اللّه عَلَيْهِ السَّلام، قالَ:

الْعِبادَةُ ثَلاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللّه عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفاً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبيدِ؛ وَ قومٌ عَبَدُوا اللّه تَبارَكَ وَ تَعالى طَلَبَ الثَّوابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الاجَرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّه عَزَّ وَ جَلَّ حُبّاً لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ وَ هِىَ افْضَلُ الْعِبَادَة.

«۲» در وسائل از علل و مجالس و خصال شيخ صدوق رضوان اللّه عليه سند به حضرت صادق سلام اللّه عليه رساند كه فرمود: «مردم عبـادت خـداى عزّ و جلّ را بر سه گونه كننـد: يک طبقه عبادت كننـد براى رغبت ثواب، پس اين عبادت حريصان است و اين طمع است؛ و يک طايفه ديگر عبادت مى‌كننـد براى ترس از آتش، و اين عبادت بنـدگان است و اين ترس است؛ و لكن من عبادت او را مى‌كنم براى حبّ به او و اين عبادت كريمان است؛ و اين امن است براى فرموده خـداى عزّ و جلّ: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ». «۳»

و لقوله

(۱)- «نماز معراج مؤمن است.» اعتقادات، مرحوم علامه مجلسی، ص ۲۹ (از رسول اللّه ص).

(۲)- امام صادق علیه السلام فرمود: «عبادت بر سه گونه است: گروهی خداوند عزّ و جلّ را از ترس پرستیدند؛ آن عبادت (همچون) فرمانبری بردگان است. دستهای (دیگر) به منظور نیل به پاداش عبادت خدا کردند و آن اطاعت مزدوران است. و قومی خدا را از روی محبّت (و عشق) به او عبادت کردند؛ و آن عبادت آزادگان است و برترین عبادت است.» وسائل الشّیعهٔ، ج ۱، ص ۴۵. «ابواب مقدّمهٔ العبادات، باب ۹، حدیث ۱». در اصول کافی به جای کلمهٔ «العبادهٔ» «أنّ العبّاد» آمده است.- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱. «کتاب الایمان و الکفر»، «باب العبادهٔ»، حدیث ۵.

(۳)- «... و ایشان از هول و هراس در آن روز ایمن باشند.» (نمل/ ۸۹)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸

عزّ و جلّ: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» «۱»

«فَمَنْ احَبَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ احَبَّهُ اللّه تَعالی، وَ مَنْ احَبَّهُ اللّه كانَ مِنَ الْآمِنین.»

«۲» و در نهج البلاغهٔ نیز قریب به این مضامین وارد است؛ «۳» و از آن جمله قول رسول اکرم است:

اعْبُدِ اللّه كَانَّکَ تَراهُ، فَانْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَریکَ.

«۴» و این اشاره به دو مقام از حضور قلب در معبود است، چنانچه پس از این بیاید. و هم از آن حضرت حدیث شده: «همانا دو نفر مرد از امّت من میایستند به نماز، و رکوع و سجودشان یکی است و حال آنکه ما بین نماز آنها مثل ما بین زمین و آسمان است.» «۵» و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث است که: «خوشا به حال آن کس که خالص کند برای خدا عبادت و دعا را و مشغول نشود قلب او به آنچه که میبیند چشم او و نسیان نکند ذکر خدا را به آنچه که گوشش میشنود و محزون نشود به آنچه که به غیر او عطا شود». «۶» و ما ذکر اخلاص را پس از این مینماییم.

پس، از تدبّر در این احادیث شریفه و تفکر در حال ائمّهٔ هدی سلام اللّه علیهم، که در وقت اداء این امانت الهیّه رنگ بعض از آنها متغیّر میشد و پشت بعض میلرزید و بعضی از آنها از خود بیخود میشدند که از ما سوی اللّه بکلّی غافل میشدند، حتی از ملک بدن و مملکت وجود خود غفلت

(۱)- «بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید (تا) خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد.» (آل عمران/ ۳۱)

(۲)- «پس هر کس خدای عزّ و جلّ را دوست بدارد، خداوند تعالی دوستش خواهد داشت؛ و هر کس که خدا دوستش بدارد از امانیافتگان باشد.» خصال، ص ۱۸۸، «باب الثلاثهٔ» حدیث ۲۵۹. علل الشرائع، ص ۱۲، باب ۹. حدیث ۸. وسائل الشّیعهٔ، ج ۱، ص ۴۵، «کتاب الطّهارهٔ»، «ابواب مقدّمهٔ العبادات»، باب ۹، حدیث ۲.

(۳)- از جمله: «حکمت» ۲۲۹.

(۴)- «خدا را عبادت کن آن چنان که (گویی) او را میبینی؛ پس اگر تو او را نمیبینی همانا او ترا میبینند.» بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷۴ «کتاب الروضهٔ»، «مواعظ النبی»، باب ۴، حدیث ۳. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

(۵)- بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۳۸، حدیث ۴۱.

(۶)- وسائل الشّیعهٔ، ج ۱، ص ۴۳، «کتاب الطّهارهٔ»، «ابواب مقدمهٔ العبادات»، باب ۸، حدیث ۳.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۹

میکردند، معلوم شود که حقیقت این عبادت الهی و نسخهٔ جامعه، که برای خلاص این طائرهای قدسی از قفس تنگنای طبیعت به

کشف تـامّ محمّـدی صلی اللّه علیه و آله ترتیب داده شـده و به قلب مقدّسـش نـازل گردیـده، همین صورت دنیاوی و هیئت ظاهرهٔ مُلکیه نیست؛ چه که این صورت را هر عالم مسأله‌دان، یا عامی ابجد خوان می‌تواند به شـرائط صحّت و کمال صوری آن قیام کند و از عهده به خوبی برآید، دیگر این قدر تغیّر الوان و ارتعادِ فرائص و خوف و خشیت از قصور و تقصیر معنی ندارد.

و با این، فصل را ختم می‌کنیم به ذکر یک حدیث، و آن کفایت کند برای کسی که لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ. «۱»

عَنْ کِتَابِ فَلَاحِ السّائِلِ لِلْعَارِفْ السّالِکِ الْمُجَاهِـدِ ابن طاووسَ رَضِـیَ اللّه عَنْهُ قالَ: جَاءَ الحَـدیثُ انَّ رزاماً، مَوْلَی خَالِـدِ بْن عَبْـدِ اللّه، الَّذی کانَ مِنَ الْأشْـقِیاءِ، سَأَلَ الامَامَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِما السَّلامُ بِحَضْرَةِ ابی جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ عَنِ الصَّلاةِ وَ حُدودِهَا؛ فَقَالَ عَلَیْه السَّلامُ: لِلصَّلاةِ ارْبَعَةُ آلَافِ حَـدٍّ لَسْتَ تَفی بِوَاحِدٍ مِنْهَا. فَقَالَ: اخْبِرْنی بِمَا لَا یَحِلُّ تَرْکُهُ وَ لَا یَتِمُّ الصَّلاةُ الّا بِهِ. فَقَالَ عَلَیْه السَّلامُ: لَا یَتِمُّ الصَّلاةُ الّا ذی طُهْرٍ سَابغٍ وَ تَمَامٍ بَالِغٍ غَیْرِ نَازِغٍ وَ لَا زَائِغٍ، عَرَفَ فَاخْبَتَ فَثَبَتَ وَ هُوَ وَاقِفٌ بَیْنَ الْیَأسِ وَ الطَّمَعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْجَزَعِ کَانَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنِعَ وَ الْوَعیـدَ بِهِ وَقَعَ، یَبْذَلُ عَرَضَهُ وَ تَمَثَّلَ غَرَضَهُ وَ بَذَلَ فِی اللّه الْمُهْجَةَ وَ تَنَکَّبَ الَیْهِ الْمَحَجَّةَ غَیْرِ مُرْتَغِمٍ بِارْتِغَامٍ، یَقْطَعُ عَلَائِقَ الاهْتِمَامِ بِغَیْرِ مَنْ لَهُ قَصَدَ وَ الَیْهِ وَفَدَ وَ مِنْهُ اسْتَرْفَدَ؛ فَاذَا اتَی بِذَلِکَ کَانَتْ هِیَ الَّتی تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنَکَرِ ...

الحدیث.

«۲»*****

---

(۱)- «او را دلی (هشیار) است یا با توجّه کامل گوش (به کلام حقّ) بسپارد.» (ق/ ۳۷)

(۲)- «از کتاب فلاح السّائل نوشتهٔ عارف سالک مجاهـد ابن طاوس رضـی اللّه عنه منقول است که در آن گفته: حـدیث شده رزام، غلامِ آزادشـدهٔ خالـد بن عبـد اللّه، که از اشـقیا بود، در حضور ابو جعفر منصور (دوانیقی) از امام جعفر بن محمـد (الصادق) علیهما السلام دربارهٔ نماز و حدود آن پرسید. آن حضرت علیه السلام فرمود ":نماز را چهار هزار حد است که تو (حتی) یکی از آن حدود را تمام نتوانی کرد. "رزام گفت ":مرا خبر ده از آنچه که ترک آن جایز نیست و نماز جز بدان تمام نمی‌گردد. "فرمود ":نماز به کمال نمی‌رسـد جز برای کسـی (نمازگزاری) که دارای طهارتی همه‌جانبه و تمامیتی رسا باشـد؛ نه دیگران را اغوا کنـد و نه خود از حق منحرف گردد؛ (خدا را) شـناخته و سر تسـلیم فرود آورده استقامت و ثبات در پیش گیرد؛ بین نومیدی (از رحمت خدا) و طمع (به رحمت او) و میان شکیبایی و بیتابی ایستاده باشد، گویی وعدهٔ نیکویی خدا (ثواب و پاداش) برایش عملی شده و وعدهٔ عذاب بر او واقع گشـته؛ مال و متاع خود را (در راه خـدا) بـذل نموده و هـدف خود را (از عبادت) پیش رو قرار داده و در راه خدا خون خود ارزانی کرده و در راه به سوی خدا از ما سوای او روی گردانده؛ در بینی بر خاک نهادن (در سجده) هیچ ناخوشایندی و کراهتی در دل نـدارد؛ رشته‌های پیونـد را به غیر آن کس که او را قصد کرده و به سویش روانه شده و از او عطا و یاری طلبیده گسسته است؛ پس چون چنین نمـازی به جای آورد، این همان نمازی است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد.» "حـدیث ادامه دارد. فلاح السّائل، ص ۲۳.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۰

و بیان این حدیث شـریف به مسلک اهل معرفت و تطبیق آن با ارکان و مقامات نماز به طول انجامد. و ما شاید در بعض از مقامات اشاره‌ای به بعض فقرات آن بکنیم. و اگر این چهار هزار حدّ که جناب صادق علیه السـلام فرمودند از حدود ظاهریّه و آداب صوریّه بود، نمی‌فرمودنـد تو یکی از آنها را اداء نمی‌کنی و وفا نمی‌نمائی، زیرا که معلوم است که همه کس می‌توانـد به آداب صوریّهٔ نماز قیام کند. آری، قطع علاقه از غیر حقّ نمودن و وفود به حضـرت او نمودن و بذل مُهجه در راه او کردن و ترک غیر و غیریّت یکسره نمودن، از اموری است که برای هر کس میسّر نشود جز اهل معارف الهیّه و اولیای کُمَّل و محبّین و مجذوبین.

فطُوبَی لَهُمْ ثُمَّ طوبَی لَهُمْ و هَنیئاً لِارْبَابِ النَّعیمِ نَعیمُهُم. «۱»

فصل دوم

بر ارباب معارف الهيّه روشن و واضح است كه انسان سالك تا در سير إلى اللّه و سلوك الى جناب اللّه است، نماز و ديگر مناسكش فرق بسيار دارد با وليّ كاملى كه سير را به آخر رسانده و به غاية القصواى عروج كمالى و معراج

(۱)- «خوشا به حال آنان، باز خوشا به حالشان/ گوارا باد براى صاحبان نعمت نعمتهاشان.»

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۱

روحى معنوى رسيده و قدم به محفل انس قاب قوسين نهاده؛ زيرا كه سالك مادامى كه در سلوك و سير إلى اللّه است نمازش براق عروج و رفرف وصول است. و پس از وصول، نمازش نقشهٔ تجلّيات و صورت مشاهدات جمال محبوب است، بدون آنكه إعمال رويّه‌اى در تركيب آن شود؛ بلكه از قبيل سرايت حكم غيب به شهادت و ظهور آثار باطن به ظاهر است؛ چنانچه محقّقين از فلاسفه در خصوص تدبير عالم عقلى نسبت به عالم مُلك- با آنكه عالى را توجّه به سافل نيست- فرمودند، تدبيرات آنها از اين عالمْ تدبير تبعى استجرارى است؛ بلكه نزد اصحاب قلوب و ارباب معرفت، اين تدبيراتْ نُسُك الهيّهٔ تابعهٔ تجلّيات اسمائيه و صفاتيّه و ذاتيّه است. بالجمله، مستغرقان در مشاهدهٔ جمال جميل را تجلّيات غيبيّه حاصل شود، كه حركات شوقيّه‌اى در سرّ قلب آنها حاصل آيد، كه از آن اهتزازات سرّيّهٔ قلبيّه آثارى در مُلك آنها حاصل شود، كه آن آثار به مناسبت كيفيّت تجليّاتْ مطابق با يكى از مناسك و عبادات است؛ و با آنكه توجّه استقلالى به كيفيّت هيچ يك از آنها ندارند هيچ جزئى يا شرطى از آداب صوريّهٔ آن تغيير نكند و كم و زياد نگردد و بر خلاف مقرّرات شرعيّه نگردد؛ چنانچه رسول ختمى صلّى اللّه عليه و آله در نماز معراج به واسطهٔ رؤيت انوار عظمت و تجلّى ذاتى غيبى سجده نمود و غشوه‌ها براى او دست داد؛ چنانچه پس از اين اشاره به آن مى‌نماييم.

و مثَل اين جذبهٔ روحى و فناى كلى، مثَل حال عاشق مجذوب و حركات عاشقانهٔ او و عدوّ كامل العداوة و حركات مبغضانهٔ او است؛ زيرا كه حركات و رفتار هيچ يك از روى تفكر و رويّه در مقدّمات نيست. عاشق نبايد در شيوهٔ عشقبازى مقدّمات ترتيب دهد و نتيجه بگيرد؛ بلكه خود حقيقت عشق آتشى است كه از قلب عاشق طلوع مى كند و جذوهٔ آن به سرّ و علن و باطن و ظاهرش سرايت مى كند؛ و همان تجلّيات حبّى در سرّ قلب به صورت عشقبازى در ظاهر درمى‌آيد: از كوزه برون همان تراود كه در اوست. «۱» همين طور

(۱)- در نسخ مطبوع: گر دايرهٔ كوزه ز گوهر سازند/ از كوزه همان برون تراود كه در اوست.- بابا افضل كاشانى.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۲

مجذوب مقام احديّت و عاشق جمال صمديّت، تجلّيات باطنيّهٔ محبوب و تجلّيات حُبّيهٔ حبيب، كه در ملك ظاهرش بروز كند و در مملكت شهادتش صورت يابد، همين نقشهٔ نماز را تشكيل دهد، و اگر غير از اين اوضاع و احوال، كه براى حضرت مجذوب حقيقى و واصل واقعى، جناب رسول ختمى صلى اللّه عليه و آله، در اين مكاشفهٔ روحانيّه و معاشقهٔ حبيبانه دست داد، حال ديگرى دست دهد يا وضع ديگرى حاصل آيد، از تصرّفات شيطان است و سالك را در سلوك از انانيّت و خودى و خوديّت بقايائى مانده و بايد به علاج خود كوشد و طريق ضلالت را رها كند. پس، آن نمازى را كه بعضى به عرفا نسبت دهند، كه نماز سكوتش گويند، و به ترتيب خاصّيِ «الف» اللّه را متمثّل در پيش روكنند و پس از آن «لا» را و پس از آن «ه» را و پس از آن مجموع را به ترتيب خاصّيِ، كه به عددِ حضرات خمس شود- بر فرض صحّت نسبت- از جهل آن كسى است كه اين معجون بى‌معنى را درست كرده است.

بالجمله، کشفی اتمّ از کشف نبیّ ختمی صلی اللّه علیه و آله، و سلوکی اصحّ و اصوب از آن نخواهد بود؛ پس ترکیبات بی‌حاصل دیگر را که از مغزهای بیخرد مدّعیان ارشاد و عرفان است باید رها کرد.

و شیخ عارف کامل ما، جناب شاه‌آبادی، «۱» روحی فداه،

---

(۱)- فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، مرحوم آیة الله میرزا محمد علی اصفهانی شاه‌آبادی، فرزند مرحوم آیة الله میرزا محمد جواد حسین‌آبادی اصفهانی، به سال ۱۲۹۲ ه. ق در اصفهان متولد گشت. پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران به حوزه‌های مقدّسه نجف و سامرّا مشرّف شده از محضر اساتید بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر، آخوند خراسانی، و شریعت اصفهانی، بهره جست و بزودی به درجهٔ اجتهاد نایل و در فقه، فلسفه و عرفان، به مقام والایی دست یافت و به تدریس فقه، اصول و فلسفه پرداخت به نحوی که حوزهٔ درس ایشان از قویترین حوزه‌های درسی سامرّاء بوده است. پس از مراجعت از عراق نخست در تهران مقیم گشته سپس به قم مشرف می‌شود و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت می‌افکند. در طول اقامت ایشان در قم حضرت امام خمینی قدّس اللّه نفسه الزّکیهٔ از درس اخلاق و عرفان وی بهره می‌برد. معظم له در موارد متعدد در این کتاب و کتابهای دیگر با احترام و تجلیل فراوان از آن استاد عالیقدر یاد نموده و افاضاتش را نقل فرموده‌اند. مرحوم شاه‌آبادی علاوه بر تدریس در علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات متعددی در زمینه‌های مختلف از خود
به جای گذاشته است. آن بزرگ مرد علم و عمل در سال ۱۳۶۹ هجری قمری در سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملأ اعلی پیوست و در جوار حضرت عبد العظیم الحسنی، در مقبرهٔ مرحوم شیخ ابو الفتوح رازی، مدفون گردید. حشره اللّه مع النبی محمد و آله الطّاهرین.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۳

می‌فرمودند: «جمیع عبادات سرایت دادن ثنای حقّ جلَّت عظمته است تا نشئهٔ مُلکیّهٔ بدن. و چنانچه از برای عقل حظّی از معارف و ثنای مقام ربوبیّت است، و از برای قلب حظّی است و از برای صدر حظّی است، از برای ملک بدن نیز حظّی است که عبارت است از همین مناسک. پس، روزه ثنای حقّ به صمدیّت و ظهور ثنای او به قدّوسیّت و سبّوحیّت است؛ چنانچه نماز که مقام احدیّت جمعیّه و جمعیّت احدیّه دارد ثنای ذات مقدّس است به جمیع اسما و صفات.» انْتَهی مٰا أَفٰادَ دٰامَ ظِلُّه.

پس، از بیانات سابقه معلوم شد که آنچه پیش بعض اهل تصوّف معروف است که نماز وسیلهٔ معراج وصول سالک است و پس از وصولْ سالک مستغنی از رسوم گردد، امر باطل بی‌اصلی و خیال خام بی‌مغزی است که با مسلک اهل اللّه و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و کمالات اولیا صادر شده، نعوذ باللّه منه.

فصل سوم [در بیان سرّ اجمالی نماز]

چنانچه واضح است، نماز مرکّب است به حسب صورت مُلکی آن، از اوضاع و هیئات و اذکار و قرائت و ادعیه؛ گرچه به حسب حقیقت و صورت ملکوتیّه، دارای وحدت و بساطت است؛ و هر چه به افق کمال نزدیکتر شود وحدتش کاملتر شود، تا منتهی به غایت کمال شود که حصول قیامت کبرای آن است. و پس از این، اشاره‌ای به این مطلب می‌نماییم، ان شاء اللّه. و وحدت صور مُلکیه تابع وحدت صور ملکوتیّهٔ غیبیّه است، چنانچه در محل خود مقرّر است. و حصول وحدت تامّهٔ صور ملکیه به فنای آنها در باطن ملکوت است،

*****

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۴

که از آن تعبیر به قیامت صغری شود.

و از برای هر یک از اوضاع و اذکار به طور تفصیل اسراری است که ما پس از این، ان شاء اللّه، به قدر میسور و مقتضی بیان بعضی از آن را خواهیم نمود. و در این مقام به سرّ اجمالی نماز اهل معرفت و اهل اللّه قناعت می کنیم؛ و آن عبارت از حصول معراج حقیقی و قرب معنوی و وصول به مقام فنای ذاتی است که در اوضاعْ به سجدهٔ ثانیه، که فنای از فنا است، و در اذکار به «إیّاک نعبد» که مخاطبهٔ حضوریّه است، حاصل شود؛ چنانچه برداشتن سر از سجده تا سلام، که علامت ملاقات حضّار و مراجعت از سفر است، رجوع به کثرت است ولی با سلامت از حجب کثرات و بقای به حقّ؛ و در اذکار «اهدنا الصّراط المستقیم» رجوع به خود و حصول صحو بعد المحو است؛ و با اتمام رکعت، که حقیقت صلوات است، سفر تمام می‌شود.

و بباید دانست که اصل صلوات یک رکعت است، و بقیهٔ رکعات، از فرایض و نوافل، برای اتمام همان یک رکعت است چنانچه در حدیث شریف وارد است:

رَوَی الشَّیْخُ الْعامِلیُّ رَحِمَهُ اللّه فی الْوَسائِلِ، عَنْ عُیُونِ الأَخْبارِ وَ الْعِلَلِ، بِاسْنادِهِ عَنِ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلام، قالَ: انَّما جُعِلَ اصْلُ الصَّلاةِ رَکْعَتَیْنِ وَ زیدَ عَلی بَعْضِها رَکْعَةٌ وَ عَلی بَعْضِها رَکْعَتانِ وَ لَمْ یُزَدْ عَلی بَعْضِها شَیءٌ، لأنَّ اصْلَ الصَّلاةِ انَّما هِیَ رَکْعَةٌ واحِدَةٌ، لأنَّ اصْلَ الْعَدَدِ واحِدٌ؛ فَإِذا نَقَصَتْ مِنْ واحِدٍ فَلَیسَتْ هِیَ صَلاةً. فَعَلِمَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ انَّ الْعِبادَ لا یُؤَدُّونَ تِلْکَ الرَّکْعَةَ الْواحِدَةَ الَّتی لا صَلاةَ اقَلَّ مِنْها بِکَمالِها وَ تَمامِها وَ الإِقْبالِ إِلَیْها، فَقَرَنَ الَیْها رَکْعَةً اخْری لِیَتِمَّ بِالثّانِیَةِ ما نَقَصَ مِنَ الأوُلی؛ فَفَرَضَ اللّه، عَزَّ وَ جَلَّ، اصْلَ الصَّلاةِ رَکْعَتَیْنِ. ثُمَّ عَلِمَ رَسُولُ اللّه، صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِه، انَّ الْعِبادَ لا یُؤَدُّونَ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ بِتَمامِ ما أُمِرُوا بِهِ وَ کَمالِهِ، فَضَمَّ الَی الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْعِشاءِ الآخِرَةِ رَکْعَتَیْنِ رَکْعَتَیْنِ لِیَکُونَ فیها تَمامُ الرَّکْعَتَیْنِ الأَوَّلَتَیْنِ ...

الحدیث. «(۱)»*****

---

(۱)- «شیخ حرّ عاملی رحمه اللّه در کتاب وسائل به نقل از کتاب عیون اخبار الرّضا، و کتاب علل الشّرائع

به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا اصل نماز دو رکعت مقرر گردید و بر بعضی یک رکعت و بر بعضی دیگر دو رکعت افزوده شد و بر بعض دیگر هیچ افزوده نشد؛ بدان جهت که اصل نماز فقط یک رکعت است، زیرا اصل عدد یک است (با تحقّق یک فرد از هر چیز، طبیعت آن متحقق می‌شود) پس اگر نمازی از یک رکعت کمتر بشود نماز نیست. پس (چون) خدای عزّ و جلّ می‌دانست که بندگان همین یک رکعت را، که کمتر از آن نمازی نیست، به نحو کامل و تام به جای نیاورده و بدان روی نمی آورند، یک رکعت دیگر به آن منضم کرد تا نقصان رکعت اول با به جا آوردن رکعت دوم (جبران و) تمام شود؛ از این رو خداوند عزّ و جلّ اصل نماز را دو رکعت واجب کرد. آن گاه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله دانست که بندگان خدا همین دو رکعت را به طور کامل و توأم با همهٔ آنچه بدان امر شده‌اند به جای نمی‌آورند، پس به هر یک از نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت افزود تا با به جا آوردن دو رکعت آخر، دو رکعت اول بتمامه انجام شده باشند.» حدیث ادامه دارد. عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۱۰۷. باب ۳۴، حدیث ۱. وسائل الشّیعهٔ، ج ۳، ص ۳۸، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب اعداد الفرائض و نوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲۲.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۵

فصل چهارم در بیان حضور قلب و مراتب آن است

اگر چه مناسب بود که در این مقام، شرح اصطلاحات رایجهٔ قلب را نزد اطبا و حکما و عرفا و اهل شرع و لسان قرآن بدهم، ولی چون فایدهٔ کثیره‌ای بر آن مترتّب نبود و دامنهٔ سخن بسی طولانی می‌شد، صرف عنان قلم را از آن نمودن و به حضور قلب و مراتب

آن مصروف داشتن را اولی دانستم.

بر ارباب بصیرت و معرفت و مطّلع بر اسرارِ اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پوشیده نیست که روح عبادت و تمام و کمال آن به حضور قلب و اقبال آن است، که هیچ عبادتی بدون آن مقبول درگاه احدیّت و مورد نظر لطف و رحمت نشود و از درجهٔ اعتبار ساقط است. و ما پس از این، در فصل آتی، اخبار و احادیث راجعهٔ به این مدّعی را به قدر مناسب ذکر می‌کنیم.

و چنانچه کمال و نقص و نورانیّت و کدورت هر موجودی، به صورت نوعیّه و کمال اخیر او است و میزان در کمال و نقص و سعادت و شقاوت انسانْ کمال و نقص نفس ناطقه که نفخهٔ الهیّه و روح مجرّدِ امری اوست می‌باشد،

*****

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۶

همین طور مطلق عبادات و خصوصاً نماز، که یکی از ترکیبات قدسیّه است که بِیَدَیِ الجلال و الجمال فراهم آمده و تصفیه شده، کمال و نقص و نورانیّت و ظلمانیّت آن بسته به روح غیبی و نفخهٔ الهیّهٔ آن است که به توسّط نفس ناطقهٔ انسانیّه به آن دمیده می‌شود.

و هر چه مرتبهٔ اخلاص و حضور قلب، که دو رکن رکین عبادات است، کاملتر باشد، روح منفوخ در آن طاهرتر و کمال سعادت آن بیشتر و صورت غیبیّهٔ ملکوتیّهٔ آن منوّرتر و کاملتر خواهد بود. و کمال عمل اولیا علیهم السلام به واسطهٔ جهات باطنیّهٔ آن بوده، و الّا صورت عمل چندان مهمّ نیست؛ مثلًا، ورود چندین آیهٔ شریفه از سورهٔ مبارکهٔ «هَلْ اتی» در مدح علی علیه السلام و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام به واسطهٔ چند قرص نان و ایثار آنها نبوده، بلکه برای جهات باطنیّه و نورانیّت صورت عمل بوده؛ چنانچه در آیهٔ شریفه اشاره‌ای به آن فرموده آنجا که فرماید: إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً؛ «۱» بلکه یک ضربت علی علیه السلام که افضل از عبادت ثقلین می‌باشد. «۲» نه به واسطهٔ همان صورت دنیائی عمل بوده که کسی دیگر اگر آن ضربت را زده بود باز افضل بود، گرچه به ملاحظهٔ موقعیت مقابلهٔ کفر و اسلام، خیلی انجام این عمل مهم بوده که شاید شیرازهٔ لشکر اسلام از هم پاشیده می‌شد، ولی عمدهٔ فضیلت و کمال عمل آن حضرت، به واسطهٔ حقیقت خلوص و حضور قلب آن حضرت بوده در انجام این وظیفهٔ الهیّه؛ و لهذا مشهور است که وقتی غضب بر آن حضرت مستولی شد به واسطهٔ جسارت آن ملعون، از کشتن او خودداری فرمود تا آنکه عمل به هیچ وجه شائبهٔ انّیت و جنبهٔ یلی الخلقی نداشته باشد؛ با آنکه غضب آن ولی اللّه مطلقْ غضب الهی بود ولی باز عمل را خالص فرمود از توجه به کثرت، و یکسره خود را فانی در حقّ فرمود و عمل به دست حقّ واقع شد. و چنین عمل در میزان سنجش بر

---

(۱)- «ما فقط برای وجه خدا (رضای خدا) شما را اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.» (دهر/ ۹)

(۲)- اشاره به حدیث شریف نبوی که از طرق مختلف و با عبارات متعدد روایت شده است. از آن جمله:

لضربة علیٍّ خیرٌ من عبادة الثَّقَلَیْن.

بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲، «تاریخ امیر المؤمنین»، باب ۷۰، حدیث ۱.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۷

نیاید و مقابلتْ چیزی با آن نکند. و ما در باب نیّت، ان شاء اللّه شرحی در این موضوع می‌نگاریم.

و اکنون قلم را مصروف می‌نماییم در بیان مراتب حضور قلب. و از برای آن، مراتب و مقاماتی است بسیار که به طریق اجمال و نمونه مراتب کلّیّهٔ آن را بیان می‌کنیم.

باید دانست که عبادات مطلقاً ثنای مقام مقدّس ربوبیّت است به مراتب آن، که کلّیِ آن رجوع کند به ثنای ذات یا ثنای اسما و

صفات و يا ثناى تجلّيات، تنزيهاً يا تقديساً يا تحميداً؛ و هيچ عبادتى به حسب سرّ و حقيقت، خالى از يک مرتبه از ثناى معبود نيست. بنا بر اين، اولْ مرتبهٔ حضور قلب در باب عبادات، حضور قلب در عبادات است اجمالًا؛ و آن از براى همه كس ميسور است. و آن، چنان است كه انسان به قلب خود بفهماند كه باب عبادات باب ثناى معبود است. و از اوّل عبادت تا آخر آن، به طور اجمال قلب را به اين معنى كه اشتغال به ثناى معبود دارد متوجّه و حاضر كند؛ گرچه خود نمى‌داند چه ثنايى مى‌كند و ذات مقدس را به چه و با چه ثنا مى‌كند و آيا اين عبادت ثناى ذاتى است يا اسمايى يا غير آن، تقديسى يا تحميدى است؛ مثل آنكه شاعرى مديحه‌اى براى كسى بگويد و به طفلى بفهماند كه اين در مدح فلان است، ولى او نداند كه ممدوح را با چه و به چه مدح و ثنا كرده؛ او اجمالًا مى‌داند كه مدح مى‌كند گرچه تفصيلًا نداند. همين طور اطفال دبستان معارف محمّدى صلى اللّه عليه و آله كه مدايح و ثناهايى را كه به كشف كامل تامّ آن حضرت مكشوف و به وحى و افاضهٔ حضرت حقّ جل جلاله بر قلب شريفش نازل شده، در پيشگاه مقدس مى‌سرايند؛ گرچه خود نمى‌دانند كه چه ثنايى مى‌گويند و به چه و براى چه مدح مى‌سرايند؛ ولى اوّل مرتبهٔ كمال عبادات آنها آن است كه قلب آنها در عبادت حاضر باشد كه ثناى حقّ مى‌كنم به ثنائى كه حقّ تعالى براى خود فرموده و خاصّان درگاه به آن رطب اللّسان شده‌اند. بلكه اگر ثناگوئى به لسان اوليا كند بهتر است، زيرا از شوائب كذب و نفاق خالى شود؛ زيرا كه در عبادات، و خصوصاً در نماز، ثناهايى است مشتمل بر دعاوى كه جز كُمَّل

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۸

اوليا و خُلَّص اصفياء (ع) كسى به آن نتواند قيام كرد؛ مثل قوله: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ... الخ. «۱» و مثل قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ* و إِيَّاكَ نَعْبُدُ. و در اوضاع، مثل رفع يد در تكبيرات و سجده و غير آن؛ كه بيان هر يك در محل خود مى‌آيد، ان شاء اللّه، و براى هر كس ميسور نيست. و در ادعيهٔ شريفهٔ وارده از ناحيهٔ مقدّسهٔ ائمهٔ اطهار عليهم السلام نظير آن بسيار است كه براى هر كس ميسور نيست دعوت به آن دعاها؛ مثل بعض فقرات دعاى شريف «كميل». در اين موارد شيخ كامل، شاه‌آبادى، روحى فداه، مى‌فرمودند:

«خوب است شخص داعى در اين مقامات به لسان خودِ مصادر دعا عليهم السلام دعا كند.»

بالجمله، در اذكار و قرائات يا اعمال نماز قصد ثناجويى و مديحه‌گويى به لسانِ مصدر آن، كه به وجهى حقّ جلّ و علا و به وجهى رسول خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است، براى امثال ما كه سرّشان تصفيه نشده و تعلّقشان از غير حقّ نبريده بهتر است. و در باب قرائت شمّه‌اى از اين كلام پيش مى‌آيد، ان شاء اللّه.

مرتبهٔ دوم از حضور قلب، حضور قلب در عبادت است تفصيلًا. و آن، چنان است كه قلب عابد در جميع عبادت حاضر باشد و بداند كه حقّ را به چه توصيف مى‌كند و چطور مناجات مى‌كند. و از براى آن، مراتب و مقاماتى است بسيار متفاوت، حسب تفاوت مقامات قلوب و معارف عابدان.

و بايد دانست كه احاطهٔ تفصيليّه به اسرار عبادات و كيفيّت مدح و ثناى به هر يك براى احدى جز كُمّل اصفياء به طريق افاضه و وحى الهى ممكن نيست. و ما اينجا به طريق اجمال مراتب كليّهٔ آن را بيان مى‌كنيم.

پس، يك طايفه هستند كه از نماز و ساير عبادات جز صورت و قشر و هيئت مُلكى آن را نمى‌دانند، ولى مفاهيم عرفيّهٔ اذكار و ادعيه و قرائت را مى‌فهمند؛ و حضور قلب آنها فقط آن است كه در وقت ذكر يا قرائتْ مفاهيمِ آن را در قلب حاضر كنند و دل آنها با مناجات با حقّ حاضر باشد. و مهمّ براى

---

(۱)- «رو به سوى كسى كردم كه آسمانها و زمين را آفريد ...» (انعام/ ۷۹)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۹

این طایفه آن است که حقایق را تقیید نکنند به همان معانی عرفیّه که خود فهمیدند و گمان نکنند که برای عبادات جز این صورتْ حقیقتی نیست؛ که این عقیده علاوه بر آنکه مخالف عقل و نقل است برای انسان خیلی ضرر دارد، و انسان را قانع و واقف می‌کند، و از سیر علمی و عملی بازمی‌دارد. و یکی از شاهکارهای بزرگ شیطان آن است که انسان را به آن چیزی که پیش خودش است سرگرم و دلخوش می‌کند و به سایر حقایق و معارف و علوم بدبین می‌کند و از آن نتایج غریبه می‌گیرد.

و طایفهٔ دیگر آنانند که حقایق عبادات و اذکار و قرائت را می‌فهمند به قدم عقلی فکری؛ مثل آنکه، مثلًا، کیفیّت رجوع جمیع محامد را به حقّ با برهان عقلی می‌دانند، یا حقیقت صراط مستقیم، یا حقیقت معانی سورهٔ توحید [را] که اصول معارف است، می‌دانند ولی با قدم فکر و عقل. و این طایفه حضور قلبشان در عبادت آن است که تفصیلًا قلبشان در ذکر این حقایق و محامد حاضر باشد و بفهمند که چه می‌گویند و چطور ثنا و حمد حقّ می‌کنند.

و طایفهٔ دیگر آنانند که حقایقی را که با قدم فکری و عقلی ادراک کردند، با قلم عقل به لوح قلب رساندند و قلب آنها نیز به آن حقایق آشنا شده و ایمان آورده، زیرا که مرتبهٔ ایمان قلبی با ادراک عقلی بسیار فرق دارد. بسیاری از امور است که انسان به عقل ادراک کرده و برهان نیز به آن اقامه نموده ولی به مرتبهٔ ایمان قلبی و کمال آن که اطمینان است، نرسیده و دل او با عقلش در آن همراه نیست؛ مثل آنکه همهٔ ماها یقین داریم که مردگان را حرکتی نیست و ضرری به ما از آنها نرسد و اگر تمام مردگان عالم را جمع کنند به قدر پشه‌ای از آنها به ما زیان نرسد، با این وصف چون این امر یقینیِ عقلی به لوح قلب وارد نشده و دل با خِرَد در این حکم همراه نیست، حکومت وَهْم در مملکت [وجود] بر عقل غالب آمده، از مردگان خصوصاً در شب تاریک و محل خلوت وحشت می‌کند؛ با آنکه عقل می‌گوید تاریکی شب مؤثر در امری نیست و خلوت را نیز تأثیری نیست و مردگان را زیانی نمی‌باشد، حکم عقل را کنار گذاشته با قدم وهم راه می‌رود. ولی اگر مدّتی با مردگان محشور شد و در

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۰

مواقع هولناکْ شب به روز آورد و با اقدام در این امور به قلب رساند حکمِ عقلی را، دل با خرد همراه شده کم کم مرتبهٔ اطمینان برایش حاصل می‌شود و دل او به هیچ وجه از آن نمی‌لرزد و شجاعانه اقدام به امر می‌کند. و همین طور است حال جمیع حقایق دینیّه و مطالب برهانیّهٔ یقینیّه که مرتبهٔ ادراک عقلی در آنها غیر از مرتبهٔ ایمان و اطمینان است. و تا طالب حقّ و جویندهٔ حقایق با ریاضات علمیّه و عملیّه و تقوای کامل عملی و قلبی، خود را به این مرتبه نرساند، صاحب قلب نشده؛ و اول مرتبهٔ قلب، که یکی از لطایف الهیّه است، برای او حاصل نشده و به خلعت ایمان مخلّع نشده؛ بلکه به مقتضای حدیث شریف:

الصَّلاةُ مِعْراجُ الْمُؤْمِن

و حدیث شریف:

الصَّلوةُ قُرْبانُ كُلِّ تَقیّ.

«۱» ممکن است گفت که انسان تا به مرتبهٔ ایمان و تقوا نرسیده، صلاهٔ معراج و مقرب او نیست، و باز شروع به سلوك و سیر إلی اللّه نکرده و مقیم در بیت نفس است.

و طایفهٔ دیگر، آنانند که علاوه بر آنکه این حقایق را به مرتبهٔ قلب رسانده و به مقام کمال اطمینان رسیدند، با مجاهدات و ریاضات به مرتبهٔ کشف و شهود رسیدند، و حقایق را با چشم ملکوتی و بصیرت الهیّه به مشاهدهٔ حضوریه و حضور عینی دریابند. و از برای این سالکان نیز مراتبی است که تفصیل آن از حوصلهٔ این اوراق خارج است؛ و این طایفه، از اهل شهود و کشف، حضور قلبشان در عبادت، عبارت از آن است که جمیع حقایقی را که صورت عباداتْ کاشف آنهاست، و اسراری را که اوضاع و اقوال عباداتْ مظاهر آنهاست، بالعیان مشاهده کنند؛ پس در وقت تکبیرات افتتاحیه، کشف حجب سبعه بر آنها گردیده و خرق آن را نمایند؛ و در تکبیر آخر، کشف سبحات جلال و جمال بر آنها گردیده به مناسبت قلوب آنها، و با استعاذهٔ از شیطان قاطع طریق و جلوهٔ اسم اللّه الجامع،

وارد محامد گردند؛ چنانچه اشاره‌ای به آن در

---

(۱)- «نماز وسیلهٔ نزدیک شدن هر شخص پرهیزکار (به خدا) است.» من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶، «کتاب الصّلاة»، «باب فضل الصّلاة»، حدیث ۱۶. عیون اخبار الرّضا، ج ۲، ص ۷، باب ۳۰، حدیث ۱۶.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۱

محل خود بیاید، ان شاء اللّه.

و سالکی که بـدین مقام رسد، وارد در مقام دیگر از مقامات حضور قلب شود که آن، حضور قلب در معبود است؛ و از برای آن نیز مراتب بسیار است که اجمال آن به طریق کلی به سه مقام می‌رسد:

یکی حضور قلب در جلوهٔ فعلی معبود است؛ و آن عبـارت از آن است که انسان با قـدم فکر و برهان، علم حاصل کنـد که از منتهی النهایهٔ حقایق مجردهٔ عقلیه تا اخیرهٔ تنزلات حقیقت وجود، تعینات وجود منبسط- که فیض اشراقی و تجلی فعلی حقّ است- می‌باشد؛ و این تجلی فعلی، مقام علم فعلی حقّ است که نفس حضور در محضر ربوبیت است، به مذهب عظمای فلاسفه؛ و شیخ جلیل اشراقی و فیلسوف عظیم الشأن طوسـی- قـدس سـره- علم تفصـیلی حقّ به موجودات را، عبـارت از همین تجلی فعلی دانسـته‌اند «۱»؛ گرچه انحصـار علم تفصـیلی به این مقـامْ خلاـف تحقیـق است؛ لکن اصـل مطلب که علم فعلی حـقّ به موجودات تفصـیلًا، عبـارت از فیض مقدس است، صحیح و مطابق با برهان و عیان است.

و اگر کسـی چنین علمی برهاناً پیـدا کرد، اول مرتبـهٔ حضور قلب در معبود برای او دست دهد؛ و آن عبارت از آن است که در همهٔ اوقـات، و خصوصـاً وقت عبـادت که موقـع حضـور است، ملتفت باشـد که عـالمْ محضـر ربـوبیت می‌باشـد، و جمیع موجودات نفس حضور در محضـر مقدسـند و تمام حرکات و سـکنات و عبادات و طاعات و معاصـی و مخالفات در محضـر حقّ و حضور مقدسـش واقع شود؛ و کسی که این عقیدهٔ صادقانه را به هم رسانید به مقتضای فطرت الهیّهٔ احترام محضر و حفظ حضور، البته از مخالفت حقّ فطرتاً ممنوع شود، زیرا که احترام محضـر و ادب حضور از فطرتهای الهیّه‌ای است که انسان بر آن مفطور است، خصوصاً که محضـرْ محضـر کامل عظیم جمیل منعم باشـد که احترام هر یک مسـتقلًا در کتاب فطرت، که افصح کتب الهیّه است، ثبت است؛ و اگر ما با علم به این حقیقت، حفظ حضرت نکردیم، برای آن است که

---

(۱)- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۰.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۲

از حدّ ادراک و عقل به مقام ایمان و قلب نرسیده، چنانچه اشاره‌ای به آن شد؛ و الّا انسان به موافقت فطرتْ مجبول و مفطور است.

بالجمله، مرتبـهٔ اولِ حضور قلب در معبود، آن است که با علم برهانی عالم را محضـر ربوبیت بدانـد، و عبادت خود، و خود، و جمیع حرکـات باطن و ظاهر خود را، عین حضور و نفسِ محضـر بدانـد؛ و البته ثناگویی چنین شخصـی که خود و ثنای خود را در محضـر می‌داند، با محجوبین از این حقیقت فرقها دارد.

و مرتبـهٔ دوم حضور قلب، در تجلی فعلی، مرتبـهٔ ایمان و اطمینان است که از تـذکر حبیب در سرّ و علن و مناجات با ذات مقـدس و خلوت بـا او حاصـل گردد، و در این صورت نورانیت عبادت بسـیار گردد، و سـرّی از اسـرار عبادت بر قلب عابـد منکشف گردد؛ و پس از ریاضـات و مجاهـدات و دوام تـذکر و عشق به حضور و خلوت و تضـرع و انقطـاع تـام، سالک از مرتبـهٔ اطمینان و عرفان، به مرتبهٔ شـهود و عیان رسد، و حقّ به تجلی فعلی، مناسب با قلبش، به سرّ قلب او تجلی کند؛ پس قلب لذت حضور را دریابد و عشق به حقّ به هم رسانـد، و لـذت فیض حضورْ او را از عبـادت غافـل کنـد، پس، از خود و عبادت محجوب شود و از عالم فانی گردد و به

تجلی فعلی مشغول شود؛ و این حال که در حد تمکین رسید و از تلوین خارج شد، کم کم نمونهٔ تجلّیات اسمائیه در قلب سالک بروز کند که مرتبهٔ دیگر از حضور قلب در معبود است؛ یعنی به مقام تجلّیات اسمایی؛ و از برای این مقام، علاوه بر آنکه با مقامات در مراتب سابقه، به تفصیلی که مذکور شد، شریک است، مراتب کثیرهٔ دیگر است که از احصای کلیات آن- فضلًا از جزئیاتش- طاقت بشری عاجز است؛ و نمونهٔ آن، آن است که چون انسان مرآت اسم جامع و مربوب اسم اعظم است، جامع جمیع تجلّیات اسمائیه، جمعاً و فرقاً، تواند بود. پس به طریق فرق، هزار اسم کلیِ الهی را بر قلب او هزار تجلی است؛ و جمعاً هر یک از اسما مزدوجاً با اسم دیگر یا با دو اسم یا سه اسم تا آخر اسما، و همین طور مراتب متصورهٔ ترکیبات اسمایی در این هزار اسم کلی، به حسب هر ترکیبی، تجلی ممکن است واقع شود؛ و نیز قلب انسان، که قابل این تجلّیات است، خود مظهر

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۲۳

جمیع اسما است، و به طریق کلی مظهر هزار اسم است؛ و به اعتبار مظهریت هر یک، جمعاً و تفریقاً، و در مراتب جمع، به همان ترتیب که ذکر شد، تجلّیات مختلف شود؛ و این عدد را باید گفت از حوصلهٔ احصاء خارج است: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لٰا تُحْصُوهٰا. «۱» و آن حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین منقول است که فرمود: «رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در وقت رحلت، به من هزار باب از علم مفتوح فرمود که از هر بابی هزار باب مفتوح شد» «۲» شاید اشاره‌ای به فتح تجلّیات فرقی باشد.

و پس از تجلّیات اسمائیه، نمونهٔ تجلّیات ذاتیه که آخر مرتبهٔ حضور قلب در معبود است، حاصل شود؛ و از برای آن نیز مراتبی است؛ و ما چون از اکثر مراتب حضور قلب محجوبیم، از این جهت به ذکر اجمالی اکتفا کردیم؛ و بهتر آن است که به مراتب اولیهٔ حضور قلب بپردازیم و از تذکر آن شاید نتیجهٔ مطلوبه بگیریم.

فصل پنجم [در کیفیّت حصول حضور قلب]

پس از آنکه مراتب حضور قلب معلوم شد، بهتر و مهمتر آن است که انسان در صدد معالجهٔ نفس برآید، و همت بگمارد که اگر دستش از همهٔ مراتب آن کوتاه است، لا اقل بعض مراتب آن را که با کمتر از آن، عبادات از درجهٔ اعتبار ساقط و مورد قبول درگاه مقدس نیست، تحصیل کند.

باید دانست که منشأ حضور قلب در عملی از اعمال، و علت و سبب اقبال و توجه نفس به آن، آن است که قلب آن عمل را با عظمت تلقی کند و از

(۱)- «اگر نعمتهای خدا را بشمارید شمارش آن نتوانید کرد.» (نحل/ ۱۸ و ابراهیم/ ۳۴)

(۲)- خصال، ج ۲، ص ۶۴۲، حدیث ۲۱ تا ۵۳. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۶۳، «تاریخ نبیّنا»، «ابواب ما یتعلّق بارتحاله ...»، باب ۱، حدیث ۱۴.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۲۴

مهمات شمارد؛ و این با آنکه واضح است، به ذکر یک مثال واضحتر شود: شما را اگر سلطان با عظمتی در محفل انس خود یا مجلس سلام خویش بار دهد، و مورد توجه و تلطف در پیش همگنان قرار دهد، چون این مقام در قلب شما مهم است و قلب آن را با عظمت و اهمیت تلقی کرده، لهذا قلب شما یکسره در آن محضر حاضر می‌شود، و با کمال رغبت و دلچسبی جمیع خصوصیات مجلس و مخاطبات و حرکات و سکنات سلطان را ضبط می‌کنید، و دل شما در همهٔ احوالْ حاضر محضر است، و لحظه‌ای از آن غفلت نمی‌کند؛ و به خلاف آن، اگر کسی که مورد اهمیت آن نیست و قلبْ او را ناچیز می‌شمارد با شما طرف صحبت شود، حضور قلب با مکالمه با او پیدا نمی‌کنید و از حالات و اقوال او غافل می‌شوید؛ و از اینجا معلوم می‌شود که سبب عدم حضور قلب

ما در عبادات و غفلت از آن چیست. اگر ما مناجات حقّ تعالی و ولی نعم خود را به قدر مکالمه با یک مخلوق عادی ضعیف اهمیت دهیم، هر گز این قدر غفلت و سهو و نسیان نمی‌کنیم؛ و پر معلوم است که این سهل انگاری و مسامحه، ناشی از ضعف ایمان به خدای تعالی و رسول و اخبار اهل بیت عصمت است؛ بلکه این مساهله، ناشی از سهل‌انگاری محضر ربوبیت و مقام مقدس حقّ است، ولی نعمتی که ما را به لسان انبیا و اولیا، بلکه با قرآن مقدس خود، به مناجات و حضور خود دعوت فرموده، و فتح ابواب مکالمه و مناجات با خود را به روی ما فرموده، با این وصف ما به قدر مذاکرهٔ با یک بندهٔ ضعیف، ادب حضور او را نگاه نداریم؛ بلکه هر وقت وارد نماز، که باب الابواب محضر ربوبیت و حضور درگاه اوست، می‌شویم، گویی وقت فرصتی به دست آوردیم و مشغول افکار متشتته و خواطر شیطانیه می گردیم، کأنّه نماز، کلید دکان یا چرتکهٔ حساب یا اوراق کتاب است. این را نباید جز ضعف ایمان به او و ضعف یقین چیز دیگر محسوب داشت؛ و انسان اگر عواقب و معایب این سهل‌انگاری را بداند و به قلب بفهماند، البته در صدد اصلاح برمی‌آید و خود را معالجه می کند.

انسان اگر امری را با اهمیت و عظمت تلقی نکند، کم کم منجر به ترک آن می‌شود؛ و ترک اعمال دینیه، به ترک دینْ انسان را می‌رساند؛ و ما تفصیل

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۵

این امر را در شرح اربعین «۱» نگاشتیم. چنانچه اگر انسان اهمیت عبادات و مناسک الهیّه را به قلب بفهماند، البته از این غفلت و سهل‌انگاری منصرف می‌شود و از این خواب سنگین برمی‌خیزد.

ای عزیز، قدری تفکر در حالات خود بکن، و مراجعه‌ای به اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام نما، و دامن همت به کمر زن، و با تفکر و تدبر به نفس بفهمان که این مناسک، و خصوصاً نماز، و بالأخص فرایض، مایهٔ سعادت و حیات عالم آخرت و سرچشمهٔ کمالات و رأس المال زندگانی آن نشئه است.

و به حسب روایات کثیره در ابواب متفرقه و ضربی از برهان و مشاهدهٔ اصحاب کشف و عیان، از برای هر یک از عبادات مقبوله صور غیبیهٔ بهیّه‌ای است، و تمثال ملکوتی اخروی است که در تمام نشئات غیبیه با انسان همراه و مصاحب است، و در همهٔ شداید از انسان دستگیری می کند؛ بلکه حقیقت جنت جسمانی، صور غیبیهٔ ملکوتیهٔ اعمال است؛ و مسألهٔ تجسم اعمال از اموری است که باید از واضحات به شمار آورد، و عقل و نقل با هم در آن متوافقند؛ و این صور غیبیه، تابع حضور قلب و اقبال آن است؛ و عبادتی که از روی توجه و اقبال قلب نیاید، از درجهٔ اعتبار ساقط، و مقبول درگاه حقّ نشود؛ و ما به یکی دو آیه و چند حدیث در این مقام اکتفا می کنیم که برای انسان آگاه بیدار کفایت می کند:

قال تعالی: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ «۲»، و قال: قد

---

(۱)- شرح اربعین کتابی است از حضرت امام رضوان اللّه تعالی علیه که پیش از کتاب حاضر نگاشته شده است. مؤلف بزرگوار قدّس سرّه الشریف در مقدمه آن چنین مرقوم فرموده‌اند: ... این بندهٔ بی‌بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در کتب معتبرهٔ اصحاب و علما رضوان اللّه علیهم ثبت است، جمع‌آوری کرده و هر یک را بمناسبت شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد؛ و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره برگیرند؛ شاید ان شاء اللّه مشمول حدیث شریف ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله شوم که فرموده است:

«مَنْ حَفِظَ عَلَی أُمَّتی ارْبَعینَ حَدیثاً یَنْتَفِعونَ بِها، بَعَثَهُ اللّه یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَقیهاً عٰالِماً ...»

. (۲)- «پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غفلت ورزیده سستی می کنند.» (ماعون/ ۴ و ۵)

سر الصلاة – معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۶

أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ. «۱» کسی که خشوع در نمازش نباشد، از اهل ایمان و فلاح نیست؛ و برای اهل تفکر و تدبر این دو آیه کفایت می‌کند. وای به حال آن کس که حقّ تعالی در حقّ او بفرماید وای بر او. چیزی را که عظیم مطلق به این عظمت و اهمیت ذکر فرماید، معلوم است چه وحشت و ظلمت و نقمتی در دنبال دارد.

وَ عَنِ النَّبِیّ، صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ: اعْبُدِ اللّه کَانَّکَ تَراهُ، وَ انْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَراکَ

۱»؛ و این حدیث شریف اشاره به دو مرتبهٔ کامله از حضور قلب است: یکی حضور قلب در تجلی ذاتی یا اسمایی؛ و دیگر، حضور قلب در تجلی فعلی به یک مرتبهٔ آن، که عابد خود را در محضر ربوبیت حاضر ببیند؛ و البته در این صورت ادب حضور و آداب مخاطبه با جناب ربوبی را فطرتاً به جا می‌آورد.

و عنه صلّی اللّه علیه و آله: انَّ مِنَ الصَّلاةِ لَما یُقْبَلُ نِصْفُها وَ ثُلْثُها وَ رُبْعُها وَ خُمْسُها الَی الْعُشْرِ؛ وَ انَّ مِنْها لَما تُلَفُّ، کَما یُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلِقُ، فَیُضْرَبُ بِها وَجْهَ صاحِبِها؛ وَ انْ ما لَکَ مِنْ صَلاتِکَ إلّا ما اقْبَلْتَ عَلَیْهِ بِقَلْبِکَ؛

«۲» و به این مضمون روایات دیگر وارد است. «۳»

و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «وقتی که بندهٔ مؤمن در نماز می‌ایستد، خدای تعالی به او نظر می‌افکند- یا فرمود که خدای تعالی اقبال بر او می‌کند- تا آنکه منصرف شود و رحمت بر او سایه افکند از بالای سرش تا افق آسمان، و ملائکه او را احاطه کنند از اطرافش تا آسمان؛ و خدای تعالی ملکی را موکل او کند که

---

(۱)- «همانا رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که در نمازشان خاشع‌اند.» (مؤمنون/ ۱ و ۲)

(۲)- «نمازی هست که نصف آن پذیرفته می‌شود و نمازی هست که یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم ... تا یک دهم آن قبول می‌گردد. و نمازی است که چون جامهٔ کهنه درهم پیچیده شده بر چهرهٔ به جاآورنده‌اش زده می‌شود. و همانا از نمازت برای تو (نتیجه‌ای) نیست جز آن مقدار که در آن اقبال و حضور قلب داشته‌ای.» بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰، «کتاب الصّلاة»، باب ۳۸، حدیث ۵۹.

(۳)- از آن جمله به بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰، «کتاب الصّلاة»، باب ۳۸، (آداب الصّلاة)، مراجعه شود.

سر الصلاة – معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۲۷

بالای سرش بایستد و بگوید ":ای مصلّی اگر بدانی کی نظر می‌کند به سوی تو و با کی مناجات می‌کنی، توجه به غیر نمی‌کنی و از این موضع خود مفارقت نمی‌کنی ابداً.» «"۱» و برای اهل معرفت این حدیث شریف کفایت می‌کند. خدا می‌داند که در این اقبال حقّ به بنده چه کرامتها و انواری است که به عقول بشر درست نیاید، و به قلب احدی خطور نکند.

و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام حدیث شده که: «خوشا به حال آن کس که خالص کند برای خدا عبادت و دعا را، و مشغول نشود قلبش به آن چیزی که چشمش می‌بیند، و فراموش نکند ذکر خدا را به واسطهٔ آن چیزی که گوشهایش می‌شنود، و محزون نشود دل او به آنچه که به غیر عطا شده است.» «۲»

و از حضرت صادق در تفسیر آیهٔ شریفهٔ إِلّا مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ روایت شده که فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را، در صورتی که نباشد در آن احدی سوای او»؛ و فرمود: «هر قلبی که در آن شک و شرک است ساقط است؛ و همانا زهد در دنیا را اراده فرمود تا آنکه فارغ شود قلوب آنها برای آخرت.» «۳»

و حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود که «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام وقتی می‌ایستاد به نماز، رنگش متغیر می‌شد؛ و وقتی سجده می‌کرد، سرش را بلند نمی‌فرمود تا آنکه عرق از او می‌ریخت.» «۴» و «آن حضرت وقتی در نماز می‌ایستاد، مثل ساقهٔ

درختی بود که حرکت نمی‌کرد از او چیزی، مگر چیزی را که باد حرکت می‌داد.» «۵»

و از ابو حمزهٔ ثمالی منقول است که گفت: «دیدم حضرت علی

---

(۱)- مستدرک الوسائل، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۲، حدیث ۲۲. فلاح السّائل، ص ۱۶۰.

(۲)- «... جز آن کس که با قلب سلیم نزد خدا بیاید.» (شعراء/ ۸۹)

(۳)- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۵. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹، «کتاب الایمان و الکفر»، باب ۵۴، حدیث ۷.

(۴)- وسائل الشّیعهٔ، ج ۴، ص ۶۸۵، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب افعال الصّلاهٔ»، باب ۲، حدیث ۲.

(۵)- مدرک قبل، حدیث ۳.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۲۸

ابن الحسین را که نماز می‌خواند، پس ردای آن حضرت از منکبش افتاد و تسویه نفرمود آن را تا از نماز فارغ شد. پس، از آن حضرت سؤال نمودم از آن، فرمود ":وای بر تو، آیا می‌دانی در محضر کی بودم؟ همانا از بنده قبول نشود نمازی، الّا آنچه را اقبال نموده در آن. "گفتم ":فدایت شوم، هلاک شدیم ما، "فرمود ":کَلّا، خدای تعالی تمام می‌کند آن را به نافله‌ها.» «"۱"»

و اخبار در این زمینه بیش از آن است که بتوان در این اوراق نگاشت و بتوان از عهدهٔ بیان اسرار آن برآمد؛ و ما این فصل را اتمام کنیم به ذکر یک نکتهٔ دانستنی، و آن این است که یکی از فواید مهمهٔ عبادات که عقل و نقل بر آن اتفاق دارند، و باید آن را یکی از اسرار عبادات به شمار آورد، آن است که از هر عبادتی در قلب اثری حاصل شود که از آن در روایات به زیادت یا توسعهٔ «نکتهٔ بیضاء» تعبیر شده است؛ و بباید دانست که ما بین ظاهر و باطن و سرّ و علن انسانی، یک ارتباط و علاقهٔ طبیعیه‌ای است که آثار هر یک و افعال و حرکات هر یک را در دیگری سرایتی عظیم و تأثیری غریب است؛ و این مطلب علاوه بر آنکه برهانی است، وجدان و عیان هم شاهد بر آن است؛ چنانچه حالات صحت و مرض بدن و عوارض مزاجیه و حالات داخلیه و خارجیهٔ بدن، در روح و باطن مؤثر است؛ و بعکس، حالات خلقیه و روحیه و ملکات نفسانیه در حرکات و سکنات و افعال بدنیه، طبعاً و من غیر رویّه، مؤثر است؛ و از این، نتیجه حاصل آید که هر یک از اعمال خیریه یا شریّه را، در نفس تأثیری است که یا آن را متوجه به دنیا و زخارف آن کند و محجوب از حقّ و حقیقت نماید و در سلک حیوانات و شیاطین منسلک کند، یا آن را متوجه به آخرت کند و قلب را الهی کند و کشف سبحات جلال و جمال بر او نماید، و او را در سلک روحانیین و مقربین درگاه منخرط نماید.

و این افعال عبادیه و مناسک الهیّه، علاوه بر آنکه خود دارای صور غیبیهٔ بهیهٔ ملکوتیه هستند، که تشکیل بهشت جسمانی دهند، در روح نیز ملکات و حالاتی حاصل کنند که مبدأ بهشت متوسط و جنات اسمایی گردند؛ و این

---

(۱)- مستدرک الوسائل، «ابواب افعال الصّلاهٔ»، باب ۲، حدیث ۲۹.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۲۹

یکی از اسرار تکرار اذکار و اعمال است، زیرا زبان که ذکر الهی را تکرار کرد، کم کم زبان قلب هم باز می‌شود و آن نیز متذکر می‌شود، چنانچه از تذکر قلب، زبان نیز متذکر می‌شود. و این فایده حاصل نشود در عبادات و این نتیجه گرفته نشود، مگر آنکه وقت عبادت و دعا و ذکْر قلب حاضر باشد، که با غفلت و نسیان قلب، به هیچ وجه اعمال خیریه را در روح تأثیری نیست؛ و از این جهت می‌بینیم که از عبادات پنجاه سال، یا بیشتر، در قلب ما به هیچ وجه اثری پیدا نشده، بلکه به ملکات فاسدهٔ ما هر روز افزوده شده؛ و این صلاهٔ که ناهی از فحشا و منکر است، و معراج مؤمن و مقرب متقی است، ما را به جایی نرسانده و مقام صفایی برای ما

از آن حاصل نیامده.

شیخ عارف کامل، شاه‌آبادی- روحی فداه- می‌فرمود: «بایـد انسان در وقت ذکر، مثل کسـی باشد که کلامْ دهن طفل می‌گذارد و تلقین او می‌کنـد، برای اینکه او را به زبـان بیـاورد، و همین طور انسان بایـد ذکر را تلقین قلب کنـد؛ و مادامی که انسان با زبان ذکر می‌گویـد و مشـغول تعلیم قلب است، ظـاهر به باطن مـدد می‌کنـد؛ همین که زبان طفل قلب باز شـد، از باطن به ظاهر مـدد می‌شود. چنانچه در تلقین طفل نیز چنین است: مادامی که انسان کلام دهن او می‌گـذارد او را مـدد می‌کنـد؛ همین که او آن کلام را به زبان اجرا کرد، نشاطی در انسان تولید می‌شود که خستگی سابق را برطرف می‌کند. پس در اول، از معلم به او مدد می‌شود و در آخر، از او به معلم کمک و مـدد می‌شود. انسان اگر مـدتی مواظبت کنـد در نماز و اذکار و ادعیه به این ترتیب، البته نفس عادی می‌شود، و اعمال عبادی هم مثل اعمال عادیه می‌شود که در حضور قلب در آنها محتاج به رویّه نیست، بلکه مثل امور طبیعیهٔ عادیه می‌شود.

فصل ششم در بیان اموری که انسان را در تحصیل حضور قلب اعانت می‌کند

و آن در نماز، اموری چند است که پس از این در مواقع خود بعض از آن را

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۰

ذکر می‌کنیم؛ و اکنون به طریق کلی برای مطلق عباداتْ ذکر علاجی می‌کنیم؛ و آن این است که انسان شواغل داخلیه و خارجیه که مهمتر از همهْ شواغـل قلبیه است، قطع کنـد؛ و شواغـل قلبیه سبب عمـده یـا منحصـرش، حب دنیـا و همّ آن است. اگر انسـان همّش تحصـیل دنیا و مهمش رسیدن به زخارف آن باشد، البته قلب فطرتاً متوجه به آن می‌شود و شغل شاغلش آن می‌شود، و اگر از یکی از امور دنیاوی منصرف شود، به دیگری متوجه می‌شود.

و مَثَل قلب، مَثَل طـایری است که دائمـاً از شـاخه‌ای به شـاخه‌ای پرواز می‌کنـد. مادامی که درختِ آرزوی دنیا و حب آن، در قلب برپـاست، طـایر قلب بر شاخه‌های آن متعلق است؛ و اگر به ریاضات و مجاهـدات و تفکر در عواقب و معایب آن و تـدبر در آیات و اخبـار و حالاتِ اولیـای خـدا قطع این درخت را نمـود، قلبْ سـاکن و مطمئن می‌شود و موفق به کمالاـت نفسـانیه- که از آن جمله حصـول حضـور قلب به همـهٔ مراتب آن است- ممکن است بشـود؛ و الّا به هر قـدر که موفق شـد در کم نمودن آن، موفق به نـتیجه می‌شود.

و اگر کسی اندکی تأمل کند در عواقب امر اهل دنیا و عشاق آن، و مفاسدی که از آنها بروز کرده، و ننگهایی که از آنها به یادگار مانـده که صـفحات تاریـخ را سیاه و ننگین نموده، که تمام آن از حب جاه و مال و بالجمله حب دنیا بوده، و تفکر کنـد در اخبار و آثاری که از اهل بیت عصـمت و طهارت در مـذمت حب دنیا وارد شـده، و مفاسـدی که در دین و دنیا بر آن مترتب است، تصدیق می‌کنـد که بـا هر قیمت هست و بـا هر فشـار و ریاضتی میسور و ممکن باشـد، قطع این فساد را از صـفحهٔ قلب بکنـد و این ظلمت و کدورت را از فضای دل برکنار کند، لازم است بکند؛ و این با قدری اقدام و همت، تا اندازه‌ای ممکن است.

گرچه ترک مطلـق از عهـدهٔ هر کس سـاخته نیست، ولی کم کردن آن و شـاخ و برگ آن را زدن، بسـیار ممکن است بلکه می‌توان گفت سـهل است؛ و البته اگر انسان همّ اکبرش دنیا نشد و وجههٔ قلب یکسره رو به زخارف دنیا نگردید، ممکن است حالات خود و تفکرات قلب را تقسـیم کند و گاهی هم خالص کند قلب را برای عبادت؛ و شاید اگر در صدد برآمد و مدتی از قلب مواظبت نمود و از خود دلداری کرد، نتایج خوب بگیرد و کم کم به قطع این ریشهٔ فساد نایل شود.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۱

و بایـد دانست که دنیـای مـذموم در لسـان اولیا همان علاقه و حب و توجه به آن است؛ و الّا اصل عالم مُلک و مشـهدِ شـهادت- که یکی از مشاهـد جمـال جمیـل حقّ است و مهـد تربیت اولیـا و عرفـا و علمـای باللّه است، و دار التکمیل نفوس قدسـیهٔ بشـریه و مزرع

آخرت است- از اعز مشاهـد و منازل است نزد اولیا و اهل معرفت. چه بسا باشد که کسی حظی از دنیای خارجی نداشته باشد، و به واسطهٔ حب و تعلق قلبش به آن، از اهل دنیا باشد و ناسی حقّ و آخرت باشد؛ و دیگری که دارای ملک و سلطنت و جاه و مال است، چون سلیمان بن داود علیهما السلام اهل دنیا نباشد و رجل الهی و انسان لاهوتی باشد؛ و معلوم است که در اقبال دنیا و حصول آن، علاقهٔ به آن مدخلیت ندارد؛ چه بسا علاقه‌مندانِ دست تهی که از دنیا جز فساد و نکبت آن را ندارند، و بی‌علاقه‌های دارای ملک و حشمت که جمع بین دنیا و آخرت نمودند و به سعادت داریْن رسیدند؛ و اشاره به این نکته در احادیث شریفه شده، مثل

قول السجاد علیه السلام: الدُّنْیا دُنْیاءان: دُنْیا بَلاغٍ وَ دُنْیا مَلْعُونَةٍ.

«۱» و گاهی از خود دنیا تکذیب بلیغ شده به اعتبار تعلق به آن، یا برای صرف علاقه از آن؛ و ذکر اخبار متعلقهٔ به این باب و جمع آن و بیان اعتبار عقلی در آن، از وظیفهٔ این مختصر خارج است.

بالجمله، آنچه خار طریق وصول به کمالات و شیطان قاطع الطریق مقام قرب و وصول است، و انسان را از حقّ منصرف می‌کند و از لذت مناجات با او محروم می‌نماید، و قلب را ظلمانی و کدر می‌کند، حب به دنیاست که در احادیث شریفه آن را «رأس کل خطیئه» و «مجتمع کل معاصی» شمرده‌اند؛ و اخبار در این باب و متعلقات آن بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

پس انسان باید در موقع عبادات، اشتغالات قلبیه و خواطر آن را کم کند؛ و برای عبادت وقتی را اختصاص دهد که مشاغلش کمتر باشد و قلب در آن وقت مطمئنتر و ساکنتر باشد؛ و این یکی از اسرار وقت است که در محل خود

---

(۱)- «دنیا دو (نوع) دنیاست: دنیایی که (به سعادت) می‌رساند، و دنیایی که ملعون است.» اصول کافی، ج ۴، ص ۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب حبّ الدّنیا و الحرص فیها»، حدیث ۸.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۲

ذکری از آن می‌شود، ان شاء اللّه.

و پس از آنکه شواغل قلبیه را کم کرد، باید شواغل خارجیه را نیز به اندازهٔ ممکن کم کند؛ و بیشتر آداب شرعیه شاید برای این فایدت باشد، مثل نهی از التفات به اطراف و لعب با دست و ریش و فَرقَعهٔ الاصابع و مدافعهٔ بول و غائط و ریح و مدافعهٔ نوم و نظر کردن به نقش خاتم و مصحف و کتاب و گوش کردن به حرفهای خارجی و حدیث نفس و دیگر آداب مکروهه؛ و مثل آداب مستحبهٔ کثیره که برای حفظ حضور حضرت باری جلت عظمته است.

حتی آنکه شیخ سعید، شهید ثانی- قدس اللّه نفسه- در کتاب اسرار الصلوهٔ می‌فرمایند: «از برای شخص ضعیف، که فکرش به اندک چیزی که چشمش می‌بیند یا گوشش می‌شنود متفرق می‌شود، علاج آن است که چشمهای خود را ببندد، یا در خانهٔ تاریکی نماز بخواند، یا آنکه مقابل خود چیزی نگذارد که جلب نظر او را کند، یا نزدیک دیواری بایستد که چشم‌انداز نداشته باشد؛ و احتراز کند از نماز بر شوارع و مواضع منقوشه و بر فرشهای مزین؛ و از این جهت، اهل عبادت در خانهٔ تنگ و تاریکی که وسعت آن به قدری بود که انسان بتواند در آن نماز کند عبادت می‌کردند، تا آنکه همّ آنها اجمع باشد.» «۱» انْتَهی کَلامُهُ زیدَ فی عُلُوِّ مَقامِه. و البته اینکه فرمودند بهتر آن است که در بیت مظلم نماز کند در غیر فرایض یومیه است، که در جماعت مسلمین خواندن از سنن مؤکده است. بلکه اگر انسان به وظایف و اسرار جماعت قیام کند، رغم انف شیطان را به طوری می‌کند که در هیچ عبادتی نمی‌کند؛ و در اجتماع مؤمنین و قلوب مجتمعهٔ آنها، که دست غیبی الهی با آن است، فوایدی است روحی و معنوی که در کمتر عملی اتفاق آن افتد، با آنکه مصالح عمومی و اجتماعی در آن نیز ملحوظ است. بلکه برای اهل مناجات و اصحاب قلوب نماز در جماعت، که حفظ اعداد رکعات را نیز محول به غیر می‌کنند و یکسره دل را متوجه به حقّ و مناجات او می‌کنند، بهتر است. آری،

در غیر فرایض، در خلوات و مواردی که نفس اشتغالش کمتر

---

(۱)- التّنبیهات العلیّة علی وظائف الصّلاة القلبیّة، مطبوع در مجموعهٔ افادات شهید ثانی، ص ۱۱۰.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۳۳

باشد، بهتر است.

و بایـد دانست که قلوب بسیار مختلفنـد و احوال هر یـک نیز به حسب اوقـات خیلی مختلف می‌شود؛ پس بر انسـان لازم است مثل طبیب معالج و پرستار شفیق از قلب خود نگهداری کند؛ و در احوال آن دقت کند که اگر خلوت با حال او مناسب است، در خلوت عمل را به جا آورد؛ و اگر در خلوت اشتغال بیشتر می‌شود، در جلوت به عبادت قیام کند. و الْحَمْد للّهِ أَوَّلًا وَ آخِراً.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۳۴

مقالهٔ اولی در مقدمات نماز است و در آن چند فصل است

فصل اول در [سرّ] طهارت است

چنانچه در سابق اشاره‌ای به آن شد، از برای نماز مراتبی است حسب مراتب و مقامات مصلین و سالکین إلی اللّه؛ همین طور شرایط و آداب و مقـدمات و مقارنات نماز را حسب آن بایـد دانست؛ و ما در این مقام به طریق اجمال نمونه‌ای ذکر می کنیم که به مقایسه در سایر شرایط نیز معلوم شود و احتیاج به تکرار نداشته باشد.

پس، طهـارتْ نمـاز صوری، و صورت نمـازْ طهـارت صوری و صورت طهـارت است بـا آب مطلق که سـرّ حیات است و صـعید که منتهای تجلّیات است پیش اصحاب معرفت.

و طهارت اهل ایمان، تطهیر ظاهر است از ارجاس معاصی و اطلاق شهوت و غضب.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۳۵

و طهارت اهل باطن، تنزیه از قذارات معنویه و تطهیر از کثافات اخلاق ذمیمه است.

و طهارت اصحاب حقیقت، تنزیه از خواطر و وساوس شیطانیه و تطهیر از ارجاس افکار باطله و آراء ضالهٔ مضله است.

و طهارت ارباب قلوب، تنزیه از تلوینات و طهارت از تقلبات و تطهیر از احتجاب به علوم رسمیه و اصطلاحات است.

و طهارت اصحاب سرّ، تنزیه از احتجاب از مشاهدات است.

و طهارت اصحاب محبت و مجذوبین، تنزیه از توجه به غیر و غیریت است و تطهیر از حجب خلقیه است.

و طهـارت اصـحاب ولایت، تطهیر از رؤیت مقامات و مـدارج است و تنزیه از اغراض و غایات است. تا آخر مقام ولایت که طهارت آنها، تنزیه از تعینات تجلّیات اسمائیه و صفاتیه است.

و طهارت ارباب صـحو بعد المحو و تمکینْ تنزیه از تلوین بعد التمکین است و تطهیر از غلبهٔ تجلّیات بعضـی بر بعض که مقام رؤیت مظهریت احدیهٔ الجمع است.

پس، کمّل اولیا را جمیع انواع طهارات محقق است؛ چنانچه ظاهر آنها طاهر است از جمیع قذارات صوریه، و حواس آنها طاهر است از اطلاـق در آنچه احتیـاج به آن نیست، و اعضای آنها طاهر است از تصـرف در آنچه بر خلاف رضای حقّ است، تا آخرین مراتب طهارت. قالَ تَعالی: إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. «۱»

و بایـد دانست که از برای هر یـک از نمازهـایی که از برای سـالکین إلی اللّه است طهـارتی شـرط است خاص به آن، که بـدون آن

طهارت، ممکن نیست توصل به آن صلاهٔ؛ چنانچه در آیهٔ شریفهٔ لٰا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ «۲»

---

(۱)- «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما خانواده بزداید و از هر گونه عیب و آلودگی پاکتان گرداند.» (احزاب/ ۳۳)

(۲)- «جز پاکان آن را مسّ نمی‌کنند.» (واقعه/ ۷۹)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۶

فرماینـد مسّ نمی‌کنـد ظـاهر آن را مگر اهـل طهـارت ظاهریه، و باطن آن را مگر اهل طهارت باطنیه، و سرّ آن را مگر اهل طهارت سرّیه. پس به نماز اهل باطن نرسد کسـی، مگر آنکه از چشـمهٔ حیات قلبی دست و روی خود را شـست و شو دهد، و به فضل آن از سر تا قـدم، و از اول محل ادراک تا منتهای آلت تحریک رامس کند، و یکسره پاک و مطهر خود را مهیای کوی دوست کند؛ و ما پس از این به طور اجمال بیان صلاهٔ اولیا و اهل معرفت را می‌کنیم، ان شاء اللّه.

و اکنون عنان قلم را منصـرف می‌کنیم به ذکر نکته‌ای که برای خاصّه دانسـتن آن ضـرور است؛ و آن، آن است که خـدای تبارک و تعالی که طهور ظاهر و تنظیف قشـر و طهارت لباس و بـدن را که متعلق به ادب اهل دنیا و ظاهر است، اهمال نفرموده و نظافت را از ایمـان قرار داده و آداب ظـاهره را، چه راجـع به معاشـرات و معاملاـت و چه راجع به آداب ظـاهرهٔ بـدن که قشـر انسـان است، و در حقیقت انسانیت هیـچ مـدخلیت ندارد، و چه راجع به ملابسات بدن که هیچ مربوط به انسانیت نیست، از قبیل لباس و مکان و آب و امثـال آن، اهمال نفرموده و طهارت هر یک را یا شـرط تحقق یا کمال نماز قرار داده، ممکن نیست به طهارت قلب و تنظیف باطن و تنزیه آن از قـذارات معنویه، که فساد آنها با قـذارات صوریه طرف نسبت نیست و اسباب هلاک ابـدی و ظلمت و کدورت و فشار دائمی است، و طهـارت لبـاس تقـوا که خیر البسه است، از آلـودگی به قـذارات تجـاوز از حـدود، و طهـارت عقـل را از آلودگی به قذارات آراء فاسده و عقاید مهلکه، اهمال فرماید.

بلکه از مراجعه به کتـاب الهی و اخبـار و آثـار انبیـا و اولیا علیهم السـلام معلوم شود که اهمیت به تطهیر قلوب، از تطهیر ظواهر بیشتر داده‌اند؛ بلکه جمیع اعمال و افعال ظاهره، مقدمهٔ تطهیر قلوب است، چنانچه تطهیر قلوب مقدمهٔ تکمیل آنهاست.

فَعَنْ ابی عَبْـدِ اللّه عَلَیْهِ السَّلٰام فی قَوْلِهِ تَعٰالی: «إِلّٰا مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» قٰالَ: السَّلیمُ الَّذی یَلْقی رَبَّهُ وَ لَیْسَ فیهِ احَدٌ سِوٰاهُ. وَ قٰالَ: کُلُّ قَلْبٍ فیهِ شَکٌّ

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۷

اوْ شِرْکٌ فَهُوَ سٰاقِطٌ؛ وَ انَّمٰا ارٰادَ بِالزُّهْدِ فِی الدُّنْیٰا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلآخِرَهٔ؛

«۱» و عَنْ

ابی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰام- قٰالَ: مٰا مِنْ عَبْدٍ إلّا وَ فی قَلْبِهِ نُقْطَهٌ بَیْضٰاءٌ؛ فانْ اذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فی تِلْکَ النُّکْتَهٔ نُکْتَهٌ سَوْدٰاءٌ، فَانْ تٰابَ ذَهَبَ ذٰلِکَ السَّوادُ، وَ انْ تَمٰادی فِی الـذُّنُوبِ زٰادَ ذٰلِکَ السَّوٰاد حَتّی یُغَطِّیَ البَیاضَ؛ فَاذٰا غُطِّیَ الْبَیٰاضُ لَمْ یَرْجِعْ صٰاحِبُهُ الیٰ خَیْرٍ ابَداً، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰه، عَزَّ وَ جَلَّ: «کَلّٰا بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ.»

«۲» وَ قٰالَ الشَّیْخُ الشَّهیدُ الثّٰانی قُدّسَ سِرُّه:

وَ قَدْ وَرَدَ فِی الْحَدیثِ: انَ اللّٰه لٰا یَنْظُرُ الیٰ صُوَرِکُمْ وَ لٰکِنْ یَنْظُرُ الیٰ قُلُوبِکُمْ.

«۳» بـالجمله، تطهیر قلوب از قـذارات معنویه و کثافـات خلقیه، از مهمـات است؛ که انسـان بایـد بـا هر عِـدّه و عُـدّه‌ای شـده، و به هر ریـاضت و مجاهـده‌ای است، به آن قیـام کنـد و خود را از ننگ و عار آن خلاص کنـد؛ که اگر در محضـر ربوبیت بـدون آن طهور معنوی بایستد، جز صورت و قشر نماز و تعب و زحمت آن، چیز دیگر عایدش نشود؛ قال تعالی: إِنَّمٰا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ. «۴»

---

(۱)- «از امـام صـادق علیه السـلام روایت شـده که در ذیل کلام خـدای تعالی: إِلّا مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیم. فرمود: (قلب) سـلیم قلبی است که پروردگارش را در حالی که احدی جز او در آن نیست ملاقات می‌کند. و فرمود: هر قلبی که در آن شکّ یا شرکی باشـد ساقط است. و همانا (خداوند) زهد در دنیا را اراده نمود (از بندگان طلب کرد) تا قلبهایشان برای آخرت خالی و آماده گردد.» بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۷. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۵.

(۲)- از ابو جعفر الباقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست مگر آنکه در قلب او نقطه‌ای سفید هست. چون گناهی مرتکب شود در آن نقطه نقطه‌ای سیاه برآیـد؛ اگر توبه کرد، آن سـیاهی زدوده شود؛ و اگر به ارتکـاب گناهان مـداومت ورزد آن سیاهی گسترش می‌یابد تا آن سـفیدی را فرا بگیرد؛ چون سـفیدی را پوشاند، صاحب آن قلب هر گز به سوی خیری بازنمی‌گردد. و این سـخن خـدای عزّ و جـلّ است که فرمـود: «... نه چنین است بـل آنچه کرده‌انـد بر قلبهایشـان زنگـار زده.» (مطفّفین/ ۱۴). اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الذّنوب»، حدیث ۲۰.

(۳)- «و شـیخ شـهید ثانی گفته: در حـدیث آمده است: خداوند به صورتهایتان (ظواهرتان) نمی‌گردد بلکه به دلهایتان نظر می‌کند.» التّنبیهات العلیّة علی وظائف الصّلاة القلبیّة، در مجموعهٔ افادات شهید ثانی، ص ۱۱۰، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص» حدیث ۲۱. و ج ۷۴، ص ۸۸. جامع الاخبار، ص ۱۱۷ (با اندکی اختلاف). همچنین این مضمون در وصیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله به ابو ذر آمده است.- مکارم الاخلاق، ص ۴۸۰، باب ۱۲، فصل ۵.

(۴)- «خداوند فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد.» (مائدهٔ/ ۲۷)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۳۸

تقوا از شـرایط قبول نماز است مطلقاً؛ و تقوای باطن، که تطهیر آن از ذمایم اخلاق است از قبیل کبر و حسد و غفلت و کسل و امثال آن، از شـرایط قبول است در نظر اهل معرفت، و از شـرایط صـحت صـلاهٔ اهل باطن است؛ و همین طور حسب مراتب تقوا تا آخرین درجات آن.

و از امور مهمه‌ای که تنبه به آن لازم است، و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم- کثر اللّه أمثالهم- باید در نظر داشـته باشند، آن است که اگر کلامی از بعض علمای نفس و اهل معرفت دیدند یا شـنیدند، به مجرد آنکه به گوش آنها آشـنا نیست یا مبنی بر اصـطلاحی است که آنها را از آن حظی نیست، بـدون حجت شـرعیه رمی به فساد و بطلان نکننـد و از اهل آن توهین و تحقیر ننماینـد؛ و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیا و عرفا و تجلّیات حقّ و عشق و محبت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایـج است برد، صوفی است یـا مروج دعـاوی صوفیه است، یا بافنـدهٔ از پیش خود است، و بر طبق آن برهان عقلی یا حجتی شـرعی ندارد؛ به جان دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است.

تفکر کن در این حـدیث شـریف که از حضـرت صـادق دربـارهٔ قلب سـلیم وارد شـده، ببین آیـا غیر از فنـای ذاتی و ترک خودی و خودیت و انّیت و انانیّت، که در لسان اهل معرفت است، به چیز دیگر قابل حمل است؟ آیا مناجات شـعبانیه را که از حضـرت امیر و اولاد معصومین او سـلام اللّه علیهم وارد شـده و مکرر خواندی، تفکر و تدبر در فقرات آن کردی؟ که غایهٔ القصوای آمال عارفان و منتهای آرزوی سالکان، همین فقرهٔ شریفه از آن دعای شریف است:

إلٰهی، هَبْ لی کَمالَ الْانقِطاعِ الَیْکَ، وَ أَنِرْ ابْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها الَیْکَ حَتّیٰ تَخْرِقَ ابْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ الیٰ مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ وَ تَصیرَ ارْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ.

«۱»

(۱)- «بارالها، بریدگی همه جانبه (از متعلّقات دنیوی) برای توجّه به خودت را ارزانیم فرما، و چشم دلهایمان را به فروغ نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده به معدن عظمت و جلال برسد و جانهایمان به عزّ قدس تو تعلق یابند.» قسمتی از «مناجات شعبانیّه»، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۷، «کتاب الذّکر و الدّعاء»، «باب ادعیة المناجاة»، حدیث ۱۲. مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ص ۳۷۴.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۳۹

آیا مقصود از این تعلق به «عزّ قُدس» چیست؟ آیا حقیقت

وَ لاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِك،

«۱» غیر از آن «صَعِق» در لسان اولیا است؟ آیا مقصود از تجلّیات که در دعای عظیم الشأن «سمات» وارد است، غیر از تجلّیات و مشاهدات در لسان آنهاست؟ آیا در کلمات کدام عارف بالاتر از این حدیث شریف، که در کتب معتبرهٔ شیعه و سنی نقل شده و از احادیث متواتره می‌توان گفت او را، دیدید که می‌فرماید:

ما یَتَقَرَّبُ الَیَّ عَبْدٌ مِنْ عِبادِی بِشَیءٍ احَبُّ الَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ؛ وَ انَّهُ یَتَقَرَّبُ الَیَّ بِالنّافِلَةِ حَتّی احِبَّهُ؛ فَاذا احْبَبْتُهُ، کُنْتُ اذاً سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بِها، انْ دَعانی اجَبْتُهُ و انْ سَألَنی اعْطَیْتُه.

«۲» بالجمله، شواهد بیش از آن است که بتوان در این مختصرات گنجاند.

و مقصود ما از این تطویل، آن است که برادران ایمانی خود را قدری به معارف نزدیک کنیم، و این بدبینی را که در آنها نسبت به علمای بزرگ اسلام تولید شده و آنها را رمی به تصوف نمودند، از قلوب آنها بزداییم. نه آنکه فقط برای تطهیر دامن مقدس آنها از این الواث باشد، زیرا که به توهین و تحقیر خلق، بنده‌ای پیش خدا خوار نمی‌شود اگر خودش پاک باشد، بلکه بر حسنات آنها افزوده می‌شود و حظوظ دنیایی هر چه کمتر باشد، در آخرت خدای تعالی به فضل عمیم خود ممکن است جبران کند؛ بلکه بیشتر نظر ما آن است که جلب نظر خوانندگان را راجع به معارف الهیّه و تهذیب باطن، که هر دو از مهمات بلکه غایت بعثت انبیا و انزال کتب است، نماییم.

ای عزیز، شیطان تو را وسوسه نکند و به آنچه داری قانع ننماید، قدری

---

(۱)- «... و به او نیم نگاهی کردی، پس در مقابل جلال تو مدهوش گشت.»- پاورقی شمارهٔ ۴۶.

(۲)- «بنده‌ای از بندگان من به من نزدیك نمی‌شود به چیزی (عملی) که نزد من محبوبتر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌ام. و همانا بنده به وسیلهٔ نافله به من نزدیك می‌شود تا آنجا که او را دوست بدارم؛ پس چون دوستش داشتم، در آن هنگام گوش او هستم که بدان می‌شنود و چشمش که بدان می‌بیند و زبانش که با آن سخن می‌گوید و دستش که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند جوابش می‌دهم و اگر از من (چیزی) بخواهد عطایش کنم.» اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من اذی المسلمین و احتقرهم»، حدیث ۷.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۰

حرکت کن و از صورت بی‌مغز و قشر بی‌لبّ تجاوز نما، و ذمایم اخلاق خود را و حالات نفسانیهٔ خویش را تحت مطالعه و مذاقه قرار بده، و با کلمات ائمهٔ هدی علیهم السلام و کلمات بزرگان علما انس بگیر که در آن برکاتی است. فرضاً که از عرفا کسی را به بزرگی نمی‌شناسی، از علمای بزرگ معرفت و اخلاق، آنها را که پیش همهٔ علما مسلّمند پیروی کن؛ مثل جناب عارف باللّه و مجاهد فی سبیل اللّه، مولانا سید بن طاوس- رضی اللّه عنه؛ و مثل مولانا، عارف باللّه و سالك إلی اللّه، شیخ جلیل بهائی- قدس سره؛ و شیخ ارباب معرفت، مولانا محمد تقی مجلسی- رضوان اللّه علیه؛ و شیخ محدثین، فرزند بزرگوار او، مولانا مجلسی- رحمه

اللّه. کتـاب شـرح فقیه مولانـا مجلسـی اول، که یکی از کتابهـای نفیس جلیل القـدر است و فارسـی، مطالعه نما، و اگر نفهمیـدی، از اهلش سؤال کن که در آن کنزهایی از معرفت است؛ و همین طور کتب عزیزهٔ شیخان جلیلان نراقیان؛ «۱» و از علمای معاصر، کتب شیخ جلیل القدر، عارف باللّه، حاج میرزا جواد تبریزی «۲»- قدس سره- را مطالعه کن؛ شاید ان شاء اللّه از این تأبّی و تعسّف خارج شوی، و چون نویسندهٔ خالی از همهٔ مقامات معرفت و انسانیت، عمر را به بطالت نگذرانی؛ که خدای نخواسته اگر با این حال از این عالم منتقل شوی، دنبال آنْ حسرتها و پشیمانیهایی است جبران ناپذیر، و ظلمتها و کدورتهایی است بی‌منتها.

بـار خـدایا، مـا را از این خـواب گران برانگیز، و از این خودخـواهی و خودبینی، که منشأ همـهٔ مفاسـد است، نجـات ده و به صـراط مستقیم انسانیت هدایت فرما. انَّکَ وَلیّ الْهِدایَةِ وَ التَّوفیق.

---

(۱)- حـاج ملاـ محمـد مهـدی ابن ابو ذر نراقی کاشانی، موصوف به خاتم المجتهـدین، متوفّی به سال ۱۲۰۹ ه. ق در نجف اشـرف، دارای تألیفات متعـدّد اصولی، فقهی و اخلاقی از جمله جامع السّعادات. و احمد بن ملّا محمد نراقی کاشانی، متوفّی به سال ۱۲۴۵ ه. ق در قریهٔ نراق، از اکابر فقهای امامیّه و دارای تألیفات متعدّد در فقه، اصول و اخلاق از جمله معراج السّعادهٔ.

(۲)- میرزا جواد آقا، مشهور به ملکی تبریزی، عالم فاضل اخلاقی، متوفّی به سال ۱۳۴۴ ه. ق در قم. دارای تألیفات اخلاقی و عرفانی از جمله اسرار الصّلوهٔ، و رسالهٔ لقاء اللّه.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۴۱

فصل دوم

بعض از اهل معرفت گویـد که «طهور یا با آب است، که سرّ حیاتی است، که آن اصل علم است برای مشاهدهٔ حیّ قیوم تعالی؛ قالَ تَعالی: وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً لِنُحْیِیَ بِهِ، «۱» وَ قالَ جَلَّ وَ عَلا: وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطانِ؛ «۲» و یـا خاک، که آن اصل نشـئهٔ انسان است؛ قالَ عَزَّ مِنْ قائِلٍ: مِنْها خَلَقْناکُمْ، «۳» وَ قالَ جَلَّ وَ عَلا: فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً؛* «۴» و این برای آن است که تفکر کنی در ذات خود، و معرفت پیـدا کنی که کی تو را ایجاد فرموده و از چه آفریده و برای چه ایجاد کرده؛ پس خاضع او شوی و تکبر را از سر بگذاری، زیرا که خاک اصل در ذلت و مسکنت است.» انتهی. «۵»

نویسنده گوید: اصل آبْ رحمت اطلاقی وجود است؛ قال تعالی: وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ. «۶»

وَ عَنِ الصّادِقِ عَلَیْهِ السَّلام: تَقَدَّمْ الَی الْماءِ تَقَدُّمَکَ الیَ رَحْمَةِ اللّه؛

«۷» و آن اصل تجلی ذاتی است بی‌تعلق به مرآت و تعین در مجالی آیات.

پس، سالـک إلی اللّه اگر یـافت طریقی به تجلی فیض اطلاقی و مشاهـدهٔ جمـال بی‌تحدیـد به مثال، به آن تجلیْ تطهیر مقادم وجود خود کند برای وصول به بساط قرب؛ چنانچه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در وضوء معراج

---

(۱)- «و از آسمان آبی پاک‌کننده فرو فرستادیم تا بدان زنده کنیم ...» (فرقان/ ۴۹)

(۲)- «و بر شما از آسمان آبی فرود می‌آورد تا بدان تطهیرتان کند و پلیدی شیطان را از شما بزداید.» (انفال/ ۱۱)

(۳)- «از آن (خاک) آفریدیمتان.» (طه/ ۵۵)

(۴)- «... پس اگر آب نیافتید بر خاک پاک تیمّم کنید.» (نساء/ ۴۳ و مائده/ ۶)

(۵)- اسرار العبادات و حقیقهٔ الصّلاهٔ، قاضی سعید قمی، ص ۱۶.

(۶)- «و از آب هر چیز زنده‌ای را آفریدیم» (انبیاء/ ۳۰)

(۷)- «به آب نزدیک شو همانند آنکه به رحمت خدا نزدیک می‌شوی.» مصباح الشّریعة، باب ۱۰. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۳۹، «کتاب الطّهارة»، «ابواب الوضوء»، باب ۶، حدیث ۱۶.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۲

فرمود؛ و اشاره‌ای به آن می‌آید، ان شاء اللّه؛ و توجه نکند به صعید که اصل تقیید و تحدید است؛ و اگر فاقد شد ماءِ سرِّ وجود را، پس در مرآت تعیّن صعیدی و تجلی تقییدی، بعض از آن محالّ را تطهیر کند و در کسوة تقیید، سرّ وجود را مشاهده کند،

فَانَّ التُّرابَ احَدُ الطَّهُورَیْن

«۱» و

رَبُّ الْماءِ هُوَ رَبُّ الصَّعید.

«۲» قالَ تَعالی: هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ. «۳» پس، سرّ وضوء اضمحلال کثرات است در عین جمع؛ و تیممْ رؤیت وحدت است در کسوة کثرت؛ و سرّ این سرّ وضوء رؤیت حقّ است و نفی غیر: هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ؛ «۴» و تیمّمْ رؤیت ذات مقدس است در کسوة غیر:

لَوْ دُلِّیتُمْ بِحَبْلٍ الَی الْارْضِ السُّفلی، لَهَبَطْتُمْ عَلَی اللّه.

«۵» و بالجمله، وضوء دست و رو شستن از ما سوی است: إِلّا مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ؛ و تیمّم رؤیت اوست در آینة اشیاء

ما رَأَیتُ شَیْئاً الّا وَ رَأَیْتُ اللّه مَعَهُ اوْ فیهِ

«۶» داخِلٌ فِی الْاشْیاءِ لا کَدُخُولِ شَیءٍ فی شَیء.

«۷» و ایضاً وضوء، تطهیر به آب است قبل التنزّل؛ و تیمّم، تطهیر به آن است پس از تنزّل؛ و از این جهت احد الطّهورین است به مقتضای سرایت حکم باطن به ظاهر و غیب به شهادت؛ و ایضاً وضوء، تطهیر از نقایص و حدود است، ف ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ؛ «۸» و تیممْ

---

(۱)- «که همانا خاک یکی از دو پاک‌کننده است.» آخوند خراسانی (ره) در کفایة الاصول ج ۱، ص ۱۳۰، این روایت را بدون ذکر سند و نام معصوم علیه السلام بدین صورت آورده است:

قوله علیه‌السلام التُّرابُ احَدُ الطَّهُورَیْن یکفیک عشْر سنین

(خاک یکی از دو پاک‌کننده است و (طهارت با آن) ده سال تو را بس است.)

(۲)- «و پروردگارِ آب همان پروردگار خاک است.» وسائل الشّیعة، ج ۲، ص ۹۶۵، «کتاب الطّهارة»، «ابواب التیمّم» باب ۳، حدیث ۲.

(۳)- «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست.» (زخرف/ ۸۴)

(۴)- «اوست اولین و آخرین و پیدا و نهان.» (حدید/ ۳)

(۵)- «اگر با ریسمانی به زمین زیرین فرستاده شوید، بر خدا فرود خواهید آمد.» علم الیقین، ج ۱، ص ۵۴.

(۶)- «چیزی را ندیدم مگر آنکه با آن یا در آن خدا را دیدم.» علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

(۷)- «در درون اشیاء است نه مانند اینکه چیزی داخل چیزی باشد.» توحید صدوق، ص ۳۰۶، باب ۴۳، حدیث ۱.

(۸)- «آنچه نیکی به تو رسد از جانب خداست و آنچه بدی به تو برسد از ناحیة خود تو است.» (نساء/ ۷۹)

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۳

رجوع نقایص است به حقّ، بالعرض: قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ «۱».

فصل سوم

عَنْ مِصْباحِ الشَّريعَهِ، عَنِ الصّادقِ عَلَيْهِ السَّلام: اذا ارَدْتَ الطَّهارَةَ وَ الْوُضوءَ فَتَقَدَّمْ الَى الْماءِ تَقَدُّمَكَ الى رَحْمَةِ اللّه؛ فَانَّ اللّه تَعالى قَدْ جَعَلَ الْماءَ مِفْتاحَ قُرْبَتِهِ وَ مُناجاتِهِ وَ دالّاً الى بِساطِ خِدْمَتِهِ. وَ كَما انَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنوبَ الْعِبادِ، فَكَذلِكَ النَّجاساتُ الظّاهِرَةُ يُطَهِّرُها الْماءُ لا غَيْرُ. قالَ اللّه تَعالى: «وَ هُوَ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً.»

وَ قالَ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ». فَكَما احْيى بِهِ كُلَّ شَيءٍ مِنْ نَعيمِ الدُّنْيا، كَذلِكَ بِفَضْلِهِ وَ رَحْمَتِهِ جَعَلَ حَياةَ الْقُلوبِ بِالطّاعاتِ. وَ تَفَكَّرْ في صَفاءِ الْماءِ وَ رِقَّتِهِ وَ طَهورِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ لَطيفِ امْتِزاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ في كُلِّ شَيْءٍ؛ وَ اسْتَعْمِلْهُ في تَطْهيرِ الْاعْضاءِ الَّتي امَرَكَ اللّه بِتَطْهيرِها وَ أْتِ بِآدابِها فَرائِضِهِ وَ سُنَنِهِ؛ فَانَّ تَحْتَ كُلِّ واحِدَةٍ مِنْها فَوائِدَ كَثيرَةً. اذَا اسْتَعْمَلْتَها بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوائِدِهِ عَنْ قَريبٍ. ثُمَّ عاشِرْ خَلْقَ اللّه تَعالى كَامْتِزاجِ الْماءِ بِالأَشْياءِ، يُؤَدّي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَ لا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْناهُ، مُعْتَبِراً لِقَوْلِ رَسولِ اللّه- صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخاصِّ كَمَثَلِ الْماءِ.» وَ لْيَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللّه في جَميعِ طاعاتِكَ كَصَفْوَةِ الْماءِ حينَ انْزَلَهُ مِنَ السَّماءِ وَ سَمّاهُ طَهوراً؛ وَ طَهِّرْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوى وَ الْيَقينِ عِنْدَ طَهارَةِ جَوارِحِكَ بِالْماءِ.

«(۲)*****

---

(۱)- «بگو همه از جانب خداست.» (نساء/ ۷۸)

(۲)- «از کتاب مصباح الشّریعهٔ از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون آهنگ طهارت و وضو کنی، به سوی آب پیش برو همانند اینکه به رحمت خدا نزدیک می‌شوی، که همانا خداوند تعالی آب را کلید تقرب به خود و مناجات با خود و راهنمای وصول به آستانش قرار داده است. و همچنان که رحمتش گناهان بندگان را می‌سترد، آلودگیهای ظاهری را آب پاک می‌سازد نه چیز دیگر. خداوند تعالی فرمود: «اوست کسی که بادها را پیشاپیش رحمتش بشارت (دهنده) فرستاد و از آسمان آب پاک‌کننده فرو فرستادیم». و فرمود عزّ و جلّ: «ما هر چیز زنده را از آب آفریدیم». پس همچنان که همهٔ نعمتهای دنیا را به آب زندگی بخشیده، به فضل و رحمت خود حیات دلها را در طاعات قرار داد. و در صفا، زلالی، پاک کنندگی و برکت آب و اینکه چسان دقیق و لطیف با همه چیز و در همه چیز آمیخته می‌شود بیندیش. و آن را در پاک نمودن اعضایی که خدا تو را به تطهیرشان امر فرموده به کار بر و آداب واجب و مستحب آن را به جای آور که در هر یک از آن آداب فواید بسیاری است که هر گاه با حفظ حرمت آنها را به کار بری بزودی چشمهٔ فواید آن برایت می‌جوشد. سپس، با خلق خدا آمیزش و معاشرت کن همانند آمیخته شدن آب با همه چیز که حق هر چیز را اداء می‌کند و در عین حال ماهیت آن تغییر نمی‌یابد، تا از سخن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «مؤمن خاصّ همانند آب است» پندگیری. و باید (خلوص و) صفایت با خدا در همهٔ عبادات و طاعاتت به صفای آب ماند آن گاه که خداوند آن را از آسمان نازل نمود و پاک‌کننده‌اش نامید. و هنگام شستشوی اعضای بدنت با آب، قلب خود را با تقوی و یقین پاکیزه گردان.» مصباح الشّریعهٔ، باب ۱۰، بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۳۹، «کتاب الطّهارهٔ»، «ابواب الوضوء»، باب ۶، حدیث ۱۶.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۴۴

پس، تو ای عارف به معارف الهیّه و سالک سبیل عوارف غیبیه، چون ارادهٔ طهور مطلق کردی و از قیود حجب الفاظ و عبارات خارج شدی، توجه به آب نازل از ابر رحمت کن به قشر خود، و تطهیر قذاراتِ صوریه نما، و به آداب فرایض و سنن آن قیام کن؛ زیرا که آب را خداوند مفتاح قرب و مناجات و دلیل بساط خدمت قرار داده؛ و توجه به آب نازل از سمای رحمت غفاریّت کن به باطن خود؛ و تطهیر قذارات معاصی نما با قیام به آداب فرایض و سنن آن، که علی علیه السلام در باب توبه فرموده؛ «۱» زیرا که آب

رحمت غفاریت را خداوند مفتاح قرب و مناجات و دلیل به بساط خدمت قرار داده؛ و توجه به آب نازل از سمای مشیّت کن به قلب خود، و تطهیر قذارات قلبیه و کدورات معنویه نما؛ زیرا که آن، مفتاح قرب معنوی و دلیل بساط خدمت است؛ و توجه به آب نازل از سمای واحدیت کن به روح خود، و تطهیر قذاراتِ توجه به غیر و غیریت نما؛ زیرا که آن مفتاح قرب نوافل و دلیل وصول به بساط خدمت است؛ و توجه به آب نازل از سمای مطلق احدیّت نما به سرّ خود، و تطهیر قذاراتِ رؤیت کثرت نما؛ زیرا که آن مفتاح وصول به بساط حضور است؛ و توجه به آب نازل از سمای هویت نما و تطهیر رؤیت مقام نما؛ که این مفتاح

---

(۱)- ظاهراً اشاره است به شرایط و مراتب ششگانهٔ استغفار که امیر المؤمنین علیه السلام به شخصی که در حضور آن حضرت کلمهٔ استغفار را بر زبان راند، فرمود.- نهج البلاغهٔ، «حکمت» ۴۰۹.

قرب فرایض و فنای مطلق است و دلیل وصول به بساط حاضر است.

و تا این مقام، طهارت و طهور سالکین إلی اللّه است؛ و پس از این، طهور اهل وصول شروع شود که آن نتیجهٔ قرب فرایض است؛ و آن از باطن شروع شود و از قلب طلوع کند و به ملک بدن ختم شود. پس، هر یک از واصلین را طهوری است خاص به خود، که تفصیل آن از حوصلهٔ بیان خارج است؛ و چنانچه جناب صادق علیه السلام به حسب این روایت شریفه، امر به تفکر در جهات مختلفهٔ آب فرموده، و هر یک را وسیلهٔ ترقی به مقامی قرار داده- مثل تفکر در احیا و صفا و رقت و طهوریت و برکت و لطف امتزاج آن- تو نیز اطاعت نما امر مولای صادق مصدق علیه السلام را؛ و جمیع جهات صوریه را وسیلهٔ ارتقا به مقامات معنویه قرار ده.

پس، ظاهر خود را زنده کن به استعمال طهور، و کسالت و سستی و نعاس را به برکت آن از خود دور کن، و صورت خود را صفا بده، و با ظاهر پاک و پاکیزه توجه به بساط قرب نما، و اعضای خود را زنده کن به اطاعت مولای خود؛ و باطن خود را زنده کن به حیات فکر در مبدأ و منتها و منشأ و مرجع؛ و قلب خود را زنده کن به حیات ایمان و اطمینان؛ و سرّ خود را زنده کن به حیات تجلّیات افعالیه و اسمائیه و ذاتیه به مراتب آن؛ و تفکر کن در صفای آب، و با مولای خود به صدق و صفا قدم زن، و به مراتب اخلاص تحقق پیدا کن؛ و ما پس از این، اخلاص و مراتب آن را در باب نیت ذکر می‌کنیم، ان شاء اللّه.

و با بندگان خدا نیز با اخلاص معاشرت کن؛ و در راه حقّ و خلق از اعمال ارادهٔ متعلقهٔ به خود بگذر؛ و تفکر کن در لطف امتزاج آب با اشیاء، که آن امتزاج برای اصلاح حال آنهاست و رساندن آنهاست به کمال لایق خود و زنده نمودن آنهاست؛ و کیفیت معاشرت و معاملهٔ تو با بندگان خدا نیز این طور باشد؛ و با نظر عطوفت و اصلاح به بندگان خدا نظر کن، و در صدد اصلاح ظاهر و باطن آنها و زنده نمودن آنان باش؛ حتی هدایت تو از گمراهان و نهی نمودن تو از معاصی اهل عصیان نیز، برای اصلاح حال آنها باشد نه برای اعمال نفوذ ارادهٔ خود؛ و اگر تطهیر خود را با تفکرات مذکوره نمودی، حسب وعدهٔ امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف، چشمه‌های معارف و

حِکَم بر قلب تو منفجر شود، و به اسرار طهارت و حقایق آن پی‌بری، و با عنایات غیبیه و ریاضات نفسانیه به حقایق آن متحقق شوی، و لایق وصول به مقام قرب و بساط انس شوی.

فصل چهارم [در اسرار حدیث شریف]

رُوِیَ عَن الْائِمَّهٔ الْاطْهارِ عَلَیْهِمُ السَّلام: أَنَّ آدَمَ (ع) لَمّا مَشی الی الشَّجَرَهٔ وَ تَوَجَّهَ إِلَیْها وَ تَناوَلَها، فَوَضَعَها عَلی رَأسِهِ طَمَعاً لِلْخُلُودِ وَ

اعْظٰاماً لَهٰا امِرَتْ هٰذِهِ الْامَّةُ الّتی خَیْرُ امَّةٍ اخْرِجَتْ لِلنّاسِ، بِانْ یُطَهِّرُوا هٰذِهِ الْمَوٰاضِعَ بِالْمَسْحِ وَ الْغَسْلِ لِیَتَطَهَّرُوا مِنْ جِنٰابَةِ اْلآبِ الَّذی هُوَ الاصْلُ.

«۱» و قریب به این روایت روایتی است که از مجالس شیخ صدوق منقول است. «۲»

بدان که آدم علیه السلام در حال جذبه در بهشت لقا بود، و توجه به شجرهٔ طبیعت نداشت؛ و اگر به آن جذبه باقی می‌ماند، از آدمیت ساقط می‌شد و به سیر کمالی که باید در قوس صعودی نایل شود نمی‌شد، و بسط بساط رحمت در این عالم نمی گردید. پس، ارادهٔ ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشئه بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و جواهر مخزونهٔ نفوس عالم ملک و طبیعت را از ارض طبیعت خارج کند و اثقال آن را بیرون آورد؛ و این در سنت اللّه حاصل نمی‌شد مگر به توجه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو، و خارج شدن از بهشت لقا و جذبهٔ الهیّه که اصل همهٔ خطیئات است؛ پس، بر او مسلط فرمود قوای داخلیه و شیطان خارجی را، که

---

(۱)- «از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت شده است که آدم (ع) چون به سوی آن درخت روان شد و بدان رو کرد و از آن برگرفت و به امید و طمع آنکه جاودانه در بهشت بماند و به قصد بزرگداشت آن درخت آن را بر سر گذاشت، به این امّت، که بهترین امّتهای انسانی است، امر شد که این مواضع را با مسح و شستن تطهیر کنند تا از جنابت پدر، که اصل (آدمی) است، پاک گردند.»

(۲)- مجالس [امالی] شیخ صدوق، «مجلس» ۳۵.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۷

او را دعوت به این شجره کنند که مبدأ بسط کمالات و منشأ فتح ابواب فیوضات است.

پس، او را از بساط قرب قبل التنزل تبعید کردند و به توجه به طبیعت دعوت نمودند تا آنکه وارد حجب ظلمانیه گردد؛ زیرا که تا وارد در حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. قٰالَ تَعٰالی: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیم، ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ أَسْفَلَ سٰافِلِینَ. «۱» ردّ به اسفل سافلین، که آخرین حجب ظلمانیه است، از جامعیت این اعجوبهٔ الهیّه است و لازمهٔ تعلیم اسما و صفات در حضرت علمیه است.

و چون آدم (ع) از ظهور ملکوتیِ ایجادی به توجه به ملک خود خارج شد، محدث به حدث اکبر و مجنب به جنابت عظما گردید؛ و چون این توجه در حضرت مثال یا بهشت دنیا متمثل شد، دنیا به صورت شجره درآمد و آدم به توجه و مشی به سوی آن و برداشتن به دست و به سر نهادن و اعظام نمودن آن، مبتلای به خطیئه شد. پس، این خطیئه را و موارد آلودگی به آن را، باید خود و ذریهٔ او، خصوصاً این امت که خیر امم و عارف به اسرارند از نور اولاد اطهار، جبران کنند.

پس، موارد آلودگی ظاهر او را باید تطهیر کنند به آب طاهر نازل از حضرت رحموت؛ و مورد آلودگی باطن و قلب او را باید تطهیر کنند به آب تجلّیات از حضرت لاهوت. پس، در وقت تطهیر وجه، وجه قلب را یکسره از غیرْ شست و شو دهند؛ و در وقت تطهیر دست، از مرفق آلودگی به دنیا تا منتهای اصابع مباشرت آن تطهیر کنند؛ و با فضل آن، اقصای عرشِ توجه به طبیعت و منتهای مشی به سوی حصول آمال را مسح نمایند، و از فضول توجه به ملک و بقایای آثار آن خارج شوند، و از خطیئه و جنابت پدر اول، که اصل آنهاست، بیرون شوند.

وَ فِی الْعِلَلِ فِی حَدیثِ صَلٰاةِ الْمِعْرٰاجِ: ثُمَّ قٰالَ ربّی عَزَّ وَ جَلَّ: یٰا مُحَمَّدُ مُدَّ یَدَکَ فَیَتَلَقّاکَ مٰاءٌ یَسیلُ مِنْ سٰاقِ عَرشِی الْأیمَنِ. فَنَزَلَ الْمٰاءُ فَتَلَقَّیْتُهُ بِالْیَمینِ فَمِنْ

---

(۱)- «همانا انسان را در بهترین صورت و هیئت آفریدیم. آن گاه او را به اسفل سافلین (پست‌ترین جاهای پست) بازگردانیدیم.» (تین / ۴)

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۸

اجْلِ ذٰلِکَ اوَّلُ الْوُضوءِ بِالْیُمْنیٰ. ثُمَّ قالَ: یا مُحَمَّدُ خُذْ ذٰلِکَ فَاغْسِلْ بِهِ وَجْهَکَ- وَ عَلَّمَهُ ذٰلِکَ- فَانَّکَ تُریدُ انْ تَنْظُرَ الیٰ عَظَمَتی وَ انْتَ طاهِرٌ؛ ثُمَّ اغسِلْ ذِراعَیْکَ الْیمینَ وَ الْیَسارَ- وَ عَلَّمَهُ ذٰلِکَ- فَانَّکَ تُریدُ انْ تَتَلَقّیٰ بِیَدَیْکَ کَلامی؛ وَ امْسَحْ بِفَضْلِ ما فی یَدَیْکَ مِنَ الْماءِ رَأسَکَ وَ رِجْلَیْکَ الیٰ کَعْبَیْکَ- وَ عَلَّمَهُ المسْحَ بِرَأسِهِ وَ رِجْلَیْهِ- وَ قالَ: انّی اریدُ انْ امْسَحَ رَأسَکَ وَ اُبارِکَ عَلَیْکَ. فَامَّا الْمَسْحُ عَلیٰ رِجْلَیْکَ فَانّی اریدُ انْ اوْطِئَکَ مَوْطِأً لَمْ یَطَأْهُ احَدٌ قَبْلَکَ وَ لا یَطَأُهُ احَدٌ غَیْرُکَ ...

الحدیث. «۱»

تو نیز، ای شفیق عرفانی و رفیق ایمانی، تأسی کن به سر حلقۀ اهل معرفت و یقین؛ و دست راست خود را به سوی رحمت حقّ دراز کن و از آب نازل از ساقِ ایمنِ عرشِ رحمت تلقی کن، که حقّ تعالی دست خالی فقرای إلی اللّه را رد نمی‌فرماید و کشکول گدایی ارباب حاجت را تهی بر نمی‌گرداند. پس، از آن آب رحمت بردار و روی آلوده به توجه به دنیا، بلکه به ما سوا را شست و شو ده، چه که با این قذارت و آلودگی، به عظمت حقّ نتوان نظر کرد:

فَانَّ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ضَرَّتانِ.

«۲» پس دستهای خود را از مرفقِ رؤیتِ حول و قوّه تا اصابع مباشرت به رؤیت انّیت و انانیّت تغسیل کن:

فَلا حَولَ وَ لا قُوَّةَ الّا باللّه؛

«۳» چه که با این کثافتِ استقلال نفس، مسّ کتاب حقّ

---

(۱)- در کتاب علل الشّرائع در ضمن حدیث نماز معراج آمده است: «... سپس پروردگارم عزّ و جلّ فرمود ":ای محمد، دست خود را پیش ببر تا آبی که از ساق راست عرش من جاری است به تو برسد. "پس آب فرو ریخت و من دست راست خود را بدان زدم، از این رو آغاز وضو با دست راست شد. سپس فرمود ":ای محمد، آن آب را بگیر و با آن روی خود بشوی- و نحوۀ شستن را به حضرتش تعلیم داد- زیرا که تو می‌خواهی در حال پاکی به عظمت من نظر کنی. سپس ذراع راست و ذراع چپت را بشوی- و نحوۀ شستن را به او تعلیم داد- که تو می‌خواهی با دو دستت کلام مرا دریافت کنی. و با باقیماندۀ آب دستانت سرت و دو پایت را تا قوزک مسح کن- "و نحوۀ مسح سر و پا را بدو آموخت- و فرمود ":من می‌خواهم سرت را مسح کنم و بر تو مبارک گردانم و امّا مسح بر دو پایت (برای این است که) می‌خواهم قدمت را بر جایی بگذارم که پیش از تو کسی بر آن گام نگذارده و کسی جز تو بر آن گام نخواهد گذاشت.» "حدیث ادامه دارد. علل الشّرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

(۲)- «دنیا و آخرت هووی یکدیگرند.» عوالی اللّآلی، ج ۱، ص ۲۷۷، حدیث ۱۰۶، و ج ۴، ص ۱۱۵. نهج البلاغۀ، حکمت ۱۰۰.

خمینی، سید روح اللّه موسوی، سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، نهم، ۱۴۲۹ ه ق

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین؛ ص: ۴۸

(۳)- «هیچ جنبشی و هیچ نیرویی نیست مگر از خدا.»

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۴۹

نتوان کرد، قال تعالی: لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ ۴۱ و با فضل آن، مسح رأس خود کن و علو و عظمت و تکبر را از سر بنه، تا ممسوح به دست حقّ گردی؛ و تفکر در غیر و غیریت را از سر بیرون کن، تا به برکات حقّ مبارک شوی؛ و تطهیر کن پای تردد در شئون

کثرت را، تا محرم محفل انس شوی؛ و قدم به فرق خود نِه، تا لایق بساط عظمت گردی.

فصل پنجم در [اسرار] ستر عورت است

و آن نزد عامه، ستر مقابح بدن است از ناظر محترم و در حال صلاهٔ.

و در نزد خاصه، ستر مقابح اعمال است به لباس تقوا که خیر البسه است، مطلقاً، و در وقت حضور در محضر مقدس، بالخصوص.

و در نزد اخصّ خواص، ستر مقابح نفوس است به لباس عفاف.

و در نزد اهل ایمان، ستر مقابح قلوب است به لباس طمأنینه.

و در نزد اهل معرفت و کشف، ستر مقابح سرّ است به لباس شهود.

و در نزد اهل ولایت، ستر مقابح سرِّ سرّ است به لباس تمکین؛ و سالک چون بدین مقام رسید، ستر جمیع عورات خود را نموده و لایق محضر شده و از برای او دوام حضور است.

و حقّ تعالی- جلت رحمته و وسعت ستاریته- ستار جمیع عورات و مقابح خلق است به کرامت نمودن این نوع بشری را به البسهٔ گوناگون که آنها را از مقابح ظاهریهٔ بدنیه ستر نماید. و ستر فرموده مقابح اعمالی را به پردهٔ ملکوت؛ و اگر این پردهٔ ستاریت ملکوتیه بر صور اعمال ما بندگان نبود و صورت غیبیهٔ آنها ظاهر می‌شد، در همین عالم رسوا و خوار می‌شدیم؛ لکن حقّ تعالی- جل شأنه- با ستاریت خود، آنها را از انظار اهل عالم مستور فرموده؛ و ستر فرموده مقابح اخلاقی و ملکوت ملکات خبیثهٔ ما را به این صورت معتدلهٔ مستقیمهٔ ملکیه؛ و اگر هتک فرموده بود این ستر را، و صور ملکات اخلاق ظاهر

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۵۰

می‌شد، هر یک، به یک صورت مناسبهٔ با آن ملکهٔ باطنیه بودیم؛ چنانچه در غیر این عالم که وقت ظهور سرایر است و یوم بروز ملکات است، چنین خواهد شد؛ و فی الحدیث:

یُحْشَرُ بَعْضٌ عَلیٰ صُوَرٍ تَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرَدَةُ وَ الْخَنازیر؛

«۱» و در کافی شریف است که: «متکبر محشور شود به صورت مورچهٔ ضعیفی، و پایمال خلایق گردد تا مردم از حساب فارغ شوند.» «۲»

بالجمله، این صورت انسانیّه، پردهٔ ستّاریّت حقّ است به روی عورات باطنیهٔ ما؛ چنانچه ستر مقابح قلوب و اسرار را فرماید به ستاریت افعالیه و اسمائیه و ذاتیه از همهٔ موجودات ملکیه و ملکوتیه، به حسب مراتب آنها؛ و بر سالک سبیل آخرت و مجاهد فی سبیل اللّه لازم است که ستر عورات باطنیه و سریهٔ خود را بنماید به تمسک به مقام غفاریت و ستاریت حقّ؛ و به تحقق به حقیقت توبه و ورود به منزل انابه، خود را و عورات خود را مستور نماید؛ و ما شرح بعض مراتب توبه را در شرح اربعین ۲۷ دادیم.

وصل:

عَنْ مِصْباحِ الشَّریعَةِ، قالَ الصّادِقُ، عَلَیْهِ السَّلام: ازْیَنُ اللِّباسِ لِلْمُؤمِنینَ لِباسُ التَّقْوىٰ وَ انْعَمُهُ الإیمانُ؛ قالَ اللّه، عَزَّ و جَلَّ: «وَ لِباسُ التَّقْوىٰ ذٰلِکَ خَیْرٌ.» وَ امَّا اللِّباسُ الظّاهِرُ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللّه یَسْتُرُ عَوْراتِ بَنی آدَمَ؛ وَ هِیَ کَرامَةٌ اکْرَمَ اللّه بِها عِبادَهُ ذُرِّیَةَ آدَمَ (ع) ما لَمْ یُکْرِمْ غَیْرَهُمْ؛ وَ هِیَ لِلْمُؤمِنینَ آلَةٌ لِأداءِ ما افْتَرَضَ اللّه عَلَیْهِمْ. وَ خَیْرُ لِباسِکَ ما لا یَشْغَلُکَ عَنِ اللّه عزَّ وَ جلَّ؛ بَلْ یُقَرِّبُکَ مِنْ شُکْرِهِ وَ ذِکْرِهِ وَ طاعَتِهِ وَ لا یَحْمِلُکَ فیها الَی الْعُجْبِ وَ الرِّئاءِ وَ التَّزَیُّنِ وَ الْمُفاخَرَةِ وَ الْخُیَلاءِ، فَانَّها مِنْ آفاتِ الدّینِ وَ مُورِثَةُ الْقَسْوَةِ فِی الْقَلْبِ. فَإذا لَبِسْتَ ثَوبَکَ فَاذکُرْ سَتْرَ اللّه تَعالیٰ عَلَیْکَ ذُنُوبَکَ بِرَحْمَتِهِ، وَ الْبِسْ باطِنَکَ بِالصِّدْقِ کَما أَلْبَسْتَ ظاهِرَکَ بِثَوْبِکَ؛ وَ لْیَکُنْ باطِنُکَ فی سَتْرِ الرَّهْبَةِ وَ ظاهِرُکَ فی سَتْرِ الطّاعَةِ. وَ اعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ حَیْثُ خَلَقَ اسْبابَ اللِّباسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْراتِ الظّاهِرَةَ وَ فَتَحَ ابْوابَ التَّوْبَةِ وَ الْإنابَةِ لِتَسْتُرَ بِها

---

(۱)- «برخی از مردم به شکلی محشور می‌شوند که میمونها و خوکها در مقایسهٔ با آنها زیبا به شمار می‌آیند.» علم الیقین، ج ۲، ص ۹۰۱.

(۲)- اصول کافی، ج ۳، ص ۴۲۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الکبر»، حدیث ۱۱.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۱

عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ اخْلَاقِ السُّوءِ وَ لَا تَفْضَحْ احَداً حَيْثُ سَتَرَ اللّه عَلَيْكَ اعْظَمَ مِنْهُ. وَ اشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَ اصْفَحْ عَمّا لَا يعنيكَ حالُهُ وَ امْرُهُ. وَ احْذَرْ انْ تَفْنِيَ عُمْرَكَ لِعَمَلِ غَيرِكَ وَ يَتَّجِرَ بِرَأسِ مَالِكَ غَيْرُكَ وَ تَهْلِكَ نَفْسُكَ؛ فَانَّ نِسْيَانَ الذُّنُوبِ مِنْ اعْظَم عُقُوبَةِ اللّه تَعالَى فِي العَاجِلِ وَ اوْفَرِ اسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْآجِلِ. وَ مَا دَامَ الْعَبْدُ مُشْتَغِلًا بِطاعَةِ اللّه تَعالَى وَ مَعْرِفَةِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِ مَا يَشِينُ فى دين اللّه فَهُوَ بِمَعْزِلٍ عَنِ الْآفاتِ، خَائِضٍ فى بَحْرِ رَحْمَةِ اللّه- عَزَّ وَ جَلَّ- يَفُوزُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ؛ وَ مَا دَامَ نَاسِياً لِذُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعاً الَى حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ اذاً ابَداً. «۱» صَدَقَ وَلِيُّ اللّه.

تفکر و تدبر در این کلام جامع، برای اهل معرفت و اصحاب قلوب، فتح ابوابی از حِکَم و معارف می‌کند، و کیفیت معاملهٔ بندگان را با حقّ تعالی

---

(۱)- «امام صادق علیه السلام فرمود: آراسته‌ترین جامه‌ها برای مؤمنان جامهٔ پرهیزکاری است؛ و نرمترین آنها، جامهٔ ایمان است. خدای عزّ و جلّ فرموده است ":و لباس تقوی بهترین است. "اما جامهٔ ظاهر (بدن) نعمتی است از جانب خدا که عورات (شرمگاههای) بنی آدم را می‌پوشاند و کرامتی است که خدا بندگان خود- فرزندان آدم (ع)- را بدان گرامی داشت و به دیگران چنین کرامتی نفرمود. این جامه برای مؤمنان وسیله‌ای است برای انجام دادن آنچه خدا بر آنان واجب فرموده است. و بهترین لباس تو آن است که تو را از خدا عزّ و جلّ بازندارد، بلکه به سپاس و یاد خدا و طاعت او نزدیکت سازد؛ و تو را به خودپسندی، خودنمایی، خودآرایی و فخرفروشی و تکبر سوق ندهد، که اینها همه از آفات دین و موجب قساوت قلب هستند. پس چون جامه‌ات را پوشیدی به یاد آر پوشیده داشتن خدای تعالی گناهان تو را به رحمت خود. و باطن خود را به جامهٔ راستی بپوشان آن چنان که ظاهر خود را به جامه می‌پوشانی، و باید باطن تو در پوشش ترس (از خدا) و ظاهرت در پوشش طاعت خدا باشد. و از فضل خدا عزّ و جلّ عبرت بگیر که وسایل پوشش را آفرید تا عورات ظاهر را بپوشانی و درهای توبه و بازگشت را بگشود تا عورتهای باطنی چون گناهان و اخلاق بد را بدان بپوشانی. و هیچ‌کس را رسوا مکن زیرا خداوند رسوایی تو را که بزرگتر از رسوایی او است، مستور داشته. و به عیب خویشتن پرداز، و از آنچه که حال و امرش به تو مربوط نمی‌شود درگذر. و بپرهیز از اینکه عمر خود را برای عمل دیگران تباه سازی و با سرمایه تو دیگری سودا کند و تو خود هلاک گردی، که همانا فراموش کردن گناهان از بزرگترین کیفرهای خداوند تعالی در حال [دنیا] و بیشترین اسباب کیفر در آینده [آخرت] است؛ و تا هنگامی که بنده به طاعت خدا و بازشناسی عیبهای خود و ترک آنچه که در دین خدا زشت شمرده شده مشغول است، از آفتها به دور و در رحمت خدا غوطه‌ور است و به گوهرهای فواید حکمت و بیان دست می‌یابد؛ و تا وقتی که گناهان خود را فراموش کرده معایب خود را نداند و به جنبش و توان خود اعتماد داشته باشد، هر گز رستگار نخواهد شد.» راست گفت ولیّ خدا. مصباح الشّریعة، باب ۷.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۲

نشان می‌دهد.

سالک إلی اللّه و مجاهد طریق معرفت باید در هیچ حالی از احوال و طوری از اطوار، از وظیفهٔ عبودیّت و حفظ محضر ربوبیت- جلت عظمته- غفلت نکند؛ حتی در امور عادیه و آداب معاشرت حظ قلوب و ارواح را عطا کند، و حقّ تعالی و نعم و عطیات او را

در هر چیز مشاهده کند. پس، در وقت پوشیدن لباس ظاهر، از لباس تقوا و ایمان و معرفت، که خیر البسه هستند، غفلت نکند؛ و چنانچه با لباس ظاهر ستر عورت ظاهری کند، با آن البسه ستر عورات باطنه، که قباحت و زشتی آنها بالاتر است، نماید، و کرامات حقّ تعالی و الطاف آن ذات مقدس را منظور کند؛ و لباس ظاهر را برای ادای وظیفهٔ عبودیّت، و لباس باطن را برای آداب حضور در محضر ربوبیت بپوشد؛ و در البسهٔ ظاهریه و باطنیه، بهترین آنها آن را داند که او را به یاد حقّ آورد و از ذکر او غافل نکند.

پس، در ماده و هیأت لباس ظاهر، اختیار چیزی کند که اسباب سرکشی نفس نشود و مورثِ غفلت از حقّ نگردد و او را در زمرهٔ اصحاب عجب و ریا و مفاخرت و تکبر و تزین منسلك نکند؛ و ملتفت باشد که رکون به دنیا- حتی در این امور- را در قلب تأثیرات غریبی است که موجب هلاکت آن است؛ و بداند که این آثاری که در نفس به واسطهٔ بعض البسهٔ فاخره حاصل می‌شود، از آفات دین و مورثِ قسوت قلب است که خود از امهات امراض باطنیه است.

و در البسهٔ باطنیه خیلی اهتمام کند که شیطان و نفس اماره را در آن آنها تصرفی نشود، و او را مبتلا به عجب و ریا و سرکشی و افتخار نکند، و بر بندگان خدا به دین خود یا به تقوا و طاعت و کمال و معرفت و علم افتخار ننماید، و تکبر نفروشد، و از عواقب امر خود و مکر اللّه ایمن نباشد، و بندگان خدا را، هر چند در لباس اوباش و اهل معصیت هستند، حقیر نشمارد؛ که اینها از مهلکات نفس است و موجب عجب به ایمان و اخلاق و اعمال است که سرچشمهٔ همهٔ مفاسد است.

و در وقت پوشیدن لباس، متذکر حقّ شود و رحمتهای ظاهره و باطنهٔ او که ستر ذنوب او فرموده به رحمت خود؛ و با حقّ تعالی به اخلاص و صدق معامله

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۳

کند؛ و ظاهر را به ستر طاعت، و باطن را به ستر خوف و رهبت، مزین نماید؛ و متذکر عنایات حقّ شود که اسباب ستر عورات ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده، و راه توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده، که به ستر غفاریت و ستاریت حقّ، خود را مستور کنند و عیوب خود را بپوشانند.

و چنانچه حقّ تعالی ستار عیوب بندگان است، ستّاران را دوست دارد و از هتك ستور بیزار است، پس سالك إلی اللّه ستار عیوب بندگان خداست، و عمر خود را در کشف ستر مردم تلف نکند و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بپوشد و هتك ستر کسی نکند و پردهٔ ناموس احدی را ندرد؛ چنانچه خداوند ستارْ ستر عیوب او را، که از دیگران بزرگتر و فضیحتر است، فرموده؛ و بترسد از اینکه اگر پردهٔ عیوب کسی را بدرد، حقّ تعالی پردهٔ ستاریت از بعض اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار نماید.

و مسافر طریق آخرت، مطالعه در عیوب و عورات خودْ او را از عیوب دیگران مشغول می‌کند، و تجسس اموری که به حال او فایده ندارد یا ضرر دارد نمی‌کند، و عمل خود را رأس المال تجارت دیگران قرار نمی‌دهد به واسطهٔ غیبت و هتك ستر؛ و از عیوب و ذنوب خود هیچگاه نسیان نمی‌کند؛ که نسیانِ گناهان از بزرگترین عقوبات حقّ است در دنیا که انسان را از جبران آنها بازمی‌دارد، و از بزرگترین اسباب عقاب است در آخرت.

و تا بندهٔ خدا به طاعت حقّ و مداقهٔ در احوال خود و مطالعهٔ در معایب نفس مشغول است، و از آنچه در دین خدا عار است برکنار است، از آفاتْ دور و در دریای رحمت حقّ مستغرق، و به گوهرهای حکمت فائز است؛ و اگر نسیان ذنوب خود کرد و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد و اعتماد به حول و قوهٔ خود کرد، رستگاری نخواهد دید و به فلاح نایل نشود.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۴

فصل ششم در ازالهٔ نجاست از بدن و لباس و تخلیهٔ جوف از ارجاس و باطن از وسواس خناس است

نجاستْ دورى از محضـر انس و مهجورى از مقـام قـدس است، و منافى با نماز است كه معراج وصول مؤمنين و مقرب ارواح متقين است.

و آن پيش عامه، قذارات معهوده است؛ و پيش خاصه، قذارات معنويّه است؛ و پيش اهل معرفت و اصحاب قلوب، همهٔ عالم است به جنبهٔ سوائيت كه مظهر شيطان رجس نجس است؛ و در آداب خلوت وارد است:

بِسْمِ اللّه وَ بِاللّه، اعُوذُ بِاللّه مِنَ الرّجْسِ النَّجِسِ الْخَبيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطانِ الرَّجيم؛

«۱» و قال، تعالى شأنه: وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ. «۲»

پس، آنچه منافات دارد با محفل انس محبوب و مجلس قرب دوست، از خود دوركن و خود را از آن مهجور. هجرت كن از رجس ظاهرى به تنظيف بـدن و لباس و به تخليـهٔ جوف از اذاى رجز شـيطان، كه فضول مدينـهٔ فاضـله است؛ و از رجس باطنى، كه مفسـد مدينـهٔ عظما و أم القرى است، به تخليـهٔ تامه و تصـفيهٔ كامله؛ و از اصل اصول و شـجرهٔ ملعونـهٔ خباثت، به هجرت از انّيت و انائيّت و ترك غير و غيريت؛ و چون بـدين مقام رسيدى، از تصرف شـيطان خبيث مخبث خارج شدى، و از رجز و رجس هجرت كردى، و لايق حضور درگـاه جليـل و مخلع شـدن به خلعت خليل گرديـدى؛ و يك ركنِ هجرت و مسافرت إلى اللّه و معراج وصولْ حاصـل شـده، كه آن خروج از منزلگـاه و بيت نفس است؛ و بـاقى مانـده ركن دوم، كه در اصـل نماز حاصل شود، و آن حركت إلى اللّه و وصول به باب اللّه و فناى به فناء اللّه است. قالَ تَعالى: وَ مَنْ

(۱)- «به نام خـدا و به (ذات مقدّس) خدا، پناه مى‌برم به خدا از پليد ناپاك، خبيث خباثت آور، شـيطان رانده شده (از درگاه خدا).» وسائل الشّيعهٔ، ج ۱، ص ۲۱۷، «كتاب الطّهارهٔ»، «ابواب احكام الخلوهٔ»، باب ۵، حديث ۸. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۹.

(۲)- «و از پليدى دورى كن.» (مدّثّر/ ۵)

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۵۵

يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ. «۱»

پس، معلوم شـد كه اين سـفر معنوى و معراج قرب حقيقى را دو ركن است، كه يك ركن آن در باب طهارات حاصل شود، كه سرّ آن تخليه، و سـرّ سـرّ آن تجريد، و سـرّ مستسـر آن تنزيه، و سـرّ مقنّع به سـرّ آن تنزيه از تنزيه و تقييد است؛ و ركن اعظم آن در باب صلاهٔ حاصل شود، كه سرّ آن تجليه، و سرّ سرّ آن تفريد، و سرّ مستسر آن توحيد، و سرّ مقنع به سرّ آن تنزيه از توحيد و تقييد است، فَادْفَعِ السِّراجَ، فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْح.

«۲» و اگر روزگـار به عـارفى ربـانى مهلت دهـد، مى‌توانـد تمـام منـازل سـائرين و معـارج عارفين را، از منزلگاه يقظه تا اقصاى منزل توحيـد، از اين معجون الهى و حبل متصل بين خالق و مخلوق خارج كند؛ ولى اين آرزو از نِطاق بيان ما بيرون و از حوصـلهٔ كلام ما افزون است.

فصل هفتم در مكان مصلّى است

و آن پيش عامه، مشهور است و شرايط آن در كتب فقهيه مسطور.

و در نزد اهل معرفت، همهٔ عالم است و مصلى تمام موجودات است؛ و

(۱)- «آن كس كه از خانه‌اش هجرت‌كننـده به سوى خدا و رسول او خارج شود، آن گاه مرگ او را دريابد، همانا پاداش او بر خدا لازم شده است.» (نساء/ ۱۰۰)

(۲)- «چراغ دور کن [خاموش کن] که سپیده دمید.» (در کتبی که این جمله نقل شده به جای کلمهٔ «ادْفَعْ»، «اطْفأ» نوشته شده است).
آورده‌اند که روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر شتر نشسته کمیل را بر عقب سر خود سوار کرده بود. کمیل سؤال نمود: یا امیرالمؤمنین مَا الْحَقیقَةُ: فقال علیه السّلام: مَا لَکَ وَ الْحَقیقَةُ؟ فقال کمیل: ا وَ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّکَ؟ قال: بَلی وَ لکِنْ یَرْشَحُ عَلَیْکَ مَا یَطْفَحُ مِنّی. قال: ا وَ مِثْلُکَ یُخَیِّبُ سَائِلًا؟ فقال علیه السّلام: الْحَقیقَةُ کَشْفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَیْرِ اشَارَة. فَقَال کمیل: زِدْنی بَیَاناً. فقال: مَحْوُ الْمَوْهُوم مَعَ صَحْوِ الْمَعْلوم. فقال: زِدْنی بَیَاناً. فقال: هَتْکُ السَّتْرِ بِغَلَبَةِ السِّرّ. فقال: زِدْنی بَیَاناً. فقال: نُورٌ یَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأزَلِ فَیَلُوحُ عَلی هَیَاکِلِ التَّوْحیدِ آثارُه. قَال: اطْفِئ السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْح. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۱، «مجلس ششم».

در اسرار قرائت می‌آید، ان شاء اللّه، که جمیع عالم وجود به هویّات وجودیّه حامد و ثناگوی مقام مقدس حقّ تعالی هستند، و خاضع و عابد درگاه اویند؛ و در اینجا باید دانست که عرشِ تحقّقْ قبهٔ معبد موجودات است؛ و ارضِ تعیّنْ سجده‌گاه آنان است؛ و تمام موجودات در آن معبد در تحت قبهٔ محضر ربوبیّت، به عبادت حقّ مشغولند و حقجو و حقخواه و حق‌پرستند. «دل هر ذره را که بشکافی» به واسطهٔ نور فطرت اللّه که آنها را دعوت برای خضوع کامل مطلق کند «آفتابیش در میان بینی». «۱» یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. «۲» وَ إنْ مِنْ شَیْءٍ إلّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ. «۳»

و در نزد اهل ولایت، جمیع تعینات اسمایی و افعالی، معبد حقّ تعالی است و مصلّی خود ذات مقدس است. پس، در تعینات اسمایی و صفاتی، مصلی حقّ است و مکان صلاتش نفس تعینات، و تعین اسم اعظمْ کعبه است؛ و فی الحدیث:

لَا احْصی ثَنَاءً عَلَیْکَ انْتَ کَمَا اثْنَیْتَ عَلی نَفْسِکَ؛

«۴» و در تجلّی فعلی به فیض مقدس اطلاقی، مکان مصلی تعین عالم است، و حقّ تعالی مصلّی است در این تجلی فعلی؛ و فی الحدیث:

انَّ رَبَّکَ یُصَلّی یَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلئِکَةِ وَ الرّوح؛

«۵» و انسان کامل و نبی ختمی- صلّی اللّه علیه و آله- کعبه است؛ و فی القدسیات:

لَا یَسَعُنی ارْضی و لَا سَمَائی وَ لکِنْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِن.

«۶»

---

(۱)- از هاتف اصفهانی است.

(۲)- «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است او را تسبیح می‌گویند.» (حشر/ ۲۴)

(۳)- «هیچ چیزی نیست مگر آنکه با حمد و سپاس او تسبیح گوید، اما شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید.» (اسراء/ ۴۴)

(۴)- «هیچ ستایشی تو را نتوانم کرد؛ تو همان گونه هستی که خود خویشتن را ستودی.» نقل از رسول اللّه (ص). مصباح الشّریعهٔ، باب ۵، عوالی اللّآلی، ج ۱، ص ۳۸۹، حدیث ۲۱.

(۵)- «همانا پروردگار تو نماز می‌گزارد و می‌فرماید ":منزّه و مقدّس است پروردگار ملائکه و روح.» "اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، «کتاب الحُجّهٔ»، «باب مولد النّبی»، حدیث ۱۳.

(۶)- در احادیث قدسی آمده است: «نه زمینِ من و نه آسمانِ من گنجایش مرا ندارد، اما قلب بندهٔ مؤمنم گنجایش مرا دارد.» عوالی اللّآلی، ج ۴، ص ۷، حدیث ۷. المحجّهٔ البیضاء، ج ۵، ص ۲۶، «کتاب شرح عجائب القلب».

پس، تعیّن عالم در تجلی ظهوری و قوس نزولیْ معبدِ حقّ، و حقّ تعالی عابد و معبود است؛ و در تجلی غیبی و قوس صعودیْ معبدْ

موجودات، و عابدْ مظاهر، و معبودْ ظاهر است؛ و در مملکت وجود انسانی، که خلاصهٔ کائنات و کون جامع است، مظاهر قوای ملکوتیه و جنود الهیّه، مساجدِ عبادات آنان و معابدِ خضوع و ثنای آنهاست؛ و در انسان کامل، به حسب ظهور حقّ در مظهر اتمّ، حقْ عابد و معبود است، و انسان از تعین اقصای قلبی غیبی تا منتهی تعین شهادت، مسجدِ ربوبیت است به حسب تجلّیات ذاتی و اسمایی و افعالی؛ و در قوس صعودْ حقّ معبود، و انسان کامل با جمیع جنود الهیّه عابدند.

وصل:

عَنْ مِصْباحِ الشَّريعَةِ، قالَ الصّادِقُ، عَلَيْهِ السَّلام: اذا بَلَغْتَ بابَ الْمَسْجِدِ، فَاعْلَمْ انَّکَ قَصَدْتَ مَلِکاً عَظيماً [خ ل: باب مَلِکٍ عظيم] لا يَطَأُ بِساطَهُ الَّا الْمُطَهَّروُنَ، و لا يُؤْذَنُ لمجالَسَتِه الصِّديقونَ. فَهَبِ القُدُومَ الی بِساطِ خِدمتهِ هَيْبَةَ المَلِکِ، فَانَّکَ عَلی خطرٍ عَظيم إنْ غَفَلْتَ. و اعْلَمْ، أنّه قادرٌ علی ما يَشاءُ منَ العَدْلِ وَ الفَضْلِ مَعَکَ و بِکَ؛ فانْ عَطَفَ علَيْکَ فَبِفَضْلِهِ وَ رَحْمَتِهِ قَبِلَ مِنْکَ يسيرَ الطّاعَةِ و أجْزَلَ لَکَ عَلَيْها ثَواباً کَثيراً؛ وَ إنْ طالَبَکَ باسْتِحقاقِهِ الصِّدْقَ و الْاخْلاصَ، عَدْلًا بِکَ، حَجَبَکَ وَ رَدَّ طاعَتَکَ وَ إنْ کَثُرَتْ؛ فَهُوَ فَعّالٌ لِما يُريدُ. وَ اعتَرِفْ بِعَجْزِکَ وَ تَقْصيرِکَ [و انْکِسارِکَ] وَ فَقْرِکَ بين يَدَيْهِ؛ فَإِنَّکَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبادةِ لَهُ و الْمُؤانَسَةِ به. وَ اعْرِضْ اسْرارَکَ عَلَيه، و لِتَعْلَمْ انَّهُ لا يَخفی عليه اسْرارُ الْخَلْقِ اجْمَعينَ وَ علانِيَتُهُمْ. وَ کُنْ کَافْقَرِ عِبادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ. وَ اخْلُ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِلٍ يَحجُبُکَ عَنْ ربِّکَ فَانَّهُ لا يَقْبَلُ الَّا الاطْهَرَ وَ الاخْلَصَ. [وَ انْظُرْ مِن ایِّ ديوانٍ يَخْرُجُ اسْمُکَ]. فَان ذُقْتَ مِنْ حَلاوةِ مُناجاتِهِ [وَ لَذيذِ مُخاطَباتِه] وَ شَرِبْتَ بِکأسِ رَحمتِهِ و کراماتِهِ مِنْ حُسْنِ إقباله [عَلَيْکَ] وَ إجاباتِه فَقَدْ صَلَحْتَ لِخِدْمَتِهْ، فَادْخُلْ فَلَکَ الْاذْنُ وَ الْامانُ، و الّا فَقِفْ وُقُوف مُضْطَرٍّ [مَنْ] قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحِيَلُ وَ قَصُرَ عنهُ الامَلُ و قَضی عليهِ الاجَلُ. فاذا عَلِمَ اللّه مِنْ قَلْبِکَ صِدْقَ الالْتجاء إليه نَظَرَ إلَيْک بعَيْنِ الرَأْفَةِ وَ الرَّحْمةِ [وَ اللُّطْفِ] و وَفَّقَکَ لِما يُحِبُّ وَ يَرْضی. فانَّهُ کريمٌ يُحِبُّ الکَرامةَ لعبادهِ المُضْطرِّينَ إليهِ [المُحترقينَ علی بابِهِ لِطَلَبِ مَرْضاتِه]. قالَ اللّه تَعالی: «أمَّنْ يُجيبُ

سر الصلاة – معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۸

الْمُضْطَرَّ إذا دَعاهُ».

«۱» و اینکه این کلام شریف را تماماً نقل نمودم، برای آن است که برای ارباب مجاهده و ریاضتْ تعلیمی است جامع، و برای اهل معرفت و اصحاب سلوکْ بابی است واسع.

و اهل معارف الهیّه چون مشاهده کردند که عالمْ مسجدِ ربوبیّت است، باید مراقبت کنند که با طهارت و صفای ظاهر و باطن در آن قدم نهند، که بساط مقدس حقّ را غیر مطهرین نتوانند پای نهاد، و بار مجالست با او را جز به صدیقین مخلصین ندهند. پس، آنها در جمیع احوالْ خود را در خطر عظیم می‌بینند و از غفلت محضر مقدس مالک الملوک در وحشت هستند، و دل آنها از

---

(۱)- «امام صادق علیه السلام فرمود: چون به در مسجد رسیدی، بدان که پادشاه بزرگی [نسخه: درگاه پادشاه بزرگی] را قصد کرده‌ای که بر دربار او جز «مطهرین» گام ننهند و برای مجالست با او جز به «صدّیقین» اجازه داده نمی‌شود؛ بیمناک پای بر آستان او نه، بسان بیم از پادشاه، که اگر غفلت کنی در خطری بزرگ افتی. و بدان که او بر هر چه بخواهد تواناست: می‌تواند با تو به مقتضای عدالت رفتار کند، یا به تو فضل و کرم کند، پس اگر به تو مهر کند، به فضل و رحمت خود طاعت اندک را از تو قبول کند و در برابر آن پاداشی فراوان دهد؛ و اگر به مقتضای عدالت با تو صدق و اخلاصی را که شایستهٔ آن است از تو طلب کند، محجوبت سازد و طاعتت را هر چند بسیار باشد رد می‌کند. که او هر چه اراده فرماید انجام می‌دهد. و به ناتوانی، تقصیر [و شکسته دلی] و نیازمندیت در پیشگاه او اعتراف کن، زیرا که تو برای عبادت او و انس با او رو آورده‌ای و رازهای خود را بر او عرضه دار. و باید بدانی که نهان و آشکار هیچیک از خلایق بر او پوشیده نیست. و در برابر او چونان نیازمندترین بندگانش باش و دل از هر امر بازدارنده‌ای که تو را از پروردگارت محجوب کند تهی ساز که او جز پاکترین و خالصترین (عمل) را نمی‌پذیرد [نسخه: و بنگر

که نـام تو از کـدام دفتر بیرون می‌آیـد]. پس اگر از شـیرینی مناجات او [نسـخه: و لـذّت گفتگوی با او] چشـیدی و با جام رحمت و کرامـات او از اقبـال و اجـابتش نوشـیدی، شایسـتهٔ ورود بـه خـدمت او شـده‌ای؛ پس در آی که اذن و امـان یـافته‌ای؛ ور نه همچـون درمانده‌ای [نسـخه: کسـی] که راههای چاره بر او بسـته شده به آرزو نرسـیده و مهلتش [نسـخه: بر او] پایان یافته است، بایست. پس، اگر خـدا بدانـد که قلباً از سـر صـدق بـدو پناه برده‌ای، به دیده مهر و رحمت [نسـخه: و لطف] بر تو نظر کند و تو را بدانچه دوسـت می‌دارد و بـدان راضـی است موفق گرداند؛ که او بزرگواری است که کرامت بر بندگانی که اضـطرار خود نزد او برده‌اند [نسـخه: و در طلب رضای او به درگاهش رو نهاده‌انـد] را دوست می‌دارد. خداونـد تعالی فرموده است ":کیست که درمانده را زمانی که او را بخواند اجابت می‌کند.» ("نمل/ ۶۲) مصباح الشّریعة، باب ۱۲. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۷۳، «کتاب الصّلاة»، باب ۳۰، حدیث ۴۰.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۵۹

هیبت جلاـل مقـدس در طپش است که مبـادا به عـدل خود بـا آنهـا معامله فرمایـد و اخلاص و صـدق مطالبه نمایـد و از بساط قرب محجوبشان نمایـد و از مجلس انس مردودشان فرماید. پس، اعتراف به عجز و تقصـیر کنند و اقرار به فقر و فاقه نمایند و قلب خود را از شواغل و کثرات، که آنها را از محفل انس محجوب می‌کند و از توجه به او صـرف می‌نماید، خالی نمایند؛ چه که دانند جز قلب اطهرِ اخلصْ مقبول درگـاه نشود؛ و چون همّ آنهـا همّ واحـد شـد و تکاثر اموال و اولادْ آنها را به خود مشـغول نکرد، لـذت حلاوت مناجات را دریابند و از کأس رحمت و کرامت حقّ مست شوند و صالح خدمت و لایق انس گردند؛ پس با اذن و امان حقّ در بسیط عالم، که مسجد ربوبیت است، قدم زنند و تصرفات آنها غاصبانه و جائرانه نباشد.

و آنان که این اذن و امان را تحصـیل ننمودند، غاصب بیت اللّه و ظالم به حقّ تعالی هسـتند. پس، آنها باید اضـطرار خود را استشعار کنند، و حیله و وسـیلهٔ خود را منقطع دانند، و آرزوی خود را کوتاه شمارند، و صادقانه به مقام مقدّس حقّ- جلّ شأنه- از این تقصیر و قصور و نقص و فتور ملتجی شوند، و زبان حال و قلب آنها أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْـطَرَّ إِذا دَعاهُ «۱» شود؛ و چون حقّ تعالی صدق لهجهٔ آنها را دید، نقص آنها را به رحمت خود جبران فرماید و توفیق تحصیل رضای خود را به آنها مرحمت نماید.

فَانَّهُ کَرِیمٌ یُحِبُّ الْکَرامَةَ لِعِبادِهِ الْمُضْطَرّینَ إِلَیْه.

«۲» فصل هشتم در اباحهٔ مکان است

و آن نزد خاصه، خروج از تصرف شیطان است به تعدی نکردن از حدود الهیّه.

---

(۱)- «آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند.». (نمل/ ۶۲)

(۲)- قسمتی از روایت مصباح الشّریعهٔ.- پاورقی شمارهٔ ۸۸.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۶۰

و پیش اهل معرفت، خروج از تصرف نفس است به عدم رؤیت حول و قوهٔ خود.

و در نزد اولیا، خروج از تصرف مطلق است در ذات و اسما و صفات.

پس، مـادامی که اعضـا و قلب در تصـرف شـیطان یـا نفس است، معبـد حقّ و جنود الهیّه مغصوب است و عبادت حقّ تعالی در آنها صورت نگیرد و جمیع عبادات برای شیطان یا نفس واقع شود؛ و به هر انـدازه که از تصـرف جنود شـیطان خارج شد، مورد تصـرف جنود رحمـانی شود تا آنکه فتوحات ثلاثه واقع شود یعنی فتـح قریب؛ که پیش ما فتـح اقالیم سـبعه است به اخراج جنود شـیطانی از آنها، و نتیجهٔ آن تجلی به توحیـد افعالی است: نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ؛ «۱» و فتـحِ مبین؛ که فتح کعبهٔ قلب است به اخراج شـیطان موسوس از آن: إِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً؛ «۲» و فتحِ مطلق؛ که ترک رسوم خلقیه و افنای تعینات شـهادتیه و غیبیه است: إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ؛ «۳» و پس از این، فتـح تمـام تصـرفات الهیّه شود و نتیجهٔ قرب نوافـل حاصل شود؛ و تفصـیل آن از حوصـلهٔ این اوراق

خارج است.

فصل نهم در اسرار وقت است

اشارهٔ

و آن در مسلک اهل عرفان و مشرب اصحاب ایقان، از اول استوای شمس حقیقت است در غایت ظهور آن به احدیّت جمع اسما که آن، وقت صلاهٔ ظهر است؛ که صلاهٔ رب است؛ و صلاهٔ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله

---

(۱)- «نصرتی از جانب خدا و فتحی نزدیک است.» (صف/ ۱۳)

(۲)- «ما برای تو فتح کردیم، فتحی آشکار.» (فتح/ ۱)

(۳)- «هنگامی که یاری خدا و پیروزی آمد.». (نصر/ ۱)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۶۱

در معراج است که مظهر استوای نور احدی و جمع احمدی است که خودْ عرش استوای رحمان است: الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی؛ «۱» و از اینجا سرّ وقوع آن در معراج معلوم شود، با آنکه معراج در شب واقع شده، تا اول طلوع شمس مالکیت از افق یوم القیامهٔ که یوم اتیان یقین است: وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ. «۲» پس، از اول زوالِ استوای ظهور، که رو به احتجاب شمس احدیّت در افق تعینات و امتداد اظلال است: أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ، «۳» تا آنجا که در تحت آفاق اجسام غروب کند، وقت نماز مقربین و اهل سابقهٔ حُسنی است:

إذا زالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتان.

«۴» و آن، وقت ظهر و عصر است که افضل صلواتند، و صلاهٔ وُسطی از آن دو خارج نیست؛ گرچه اقرب در نظر فقاهت آن است که آن، نماز ظهر است؛ و در مسلک عرفان، هر دو صلاهٔ است به طریق ظاهریت و مظهریت و اولیت و آخریت:

انَّما هِیَ ارْبَعٌ مَکانَ ارْبَع؛

«۵» و در اخبار از هر دو به صلاهٔ وسطی تعبیر شده.

و وقت صلاهٔ عصر، هنگام خطیئهٔ آدم علیه السلام به ورود در حجاب تعین و میل به شجرهٔ طبیعت است.

و اما صلاهٔ عشاءین، در اوقات ظلمت دیجور طبیعت و احتجاب تامّ شمس حقیقت است، برای خروج از این ظلمت به توبهٔ صحیحه از خطای غریزی ابو البشر علیه السلام به صلاهٔ مغرب؛ و خروج از ظلمات قبر و صراط و قیامت، که بقایای ظلمت طبیعت است، به طریق مشایعت؛ چنانچه در حدیث اهل بیت عصمت و طهارت است که مغرب وقتی است که آدم توبه کرد، پس سه رکعت نماز خواند، یکی برای خطیئهٔ خود، و یکی برای خطیئهٔ حواء

---

(۱)- «رحمان بر عرش استیلا یافت.» (طه/ ۵)

(۲)- «پروردگار خود را عبادت کن تا یقین بیایدت.» (حجر/ ۹۹)

(۳)- «آیا پروردگارت را نمی‌بینی چگونه سایه را کشید (گسترد).» (فرقان/ ۴۵)

(۴)- «چون خورشید به حد زوال رسید دو وقت (ظهر و عصر) فرا رسیده است.» من لا یحضره الفقیه، ج ۱، «باب مواقیت الصّلاهٔ»، حدیث ۳.

(۵)- «همانا آن چهار (رکعت) به جای چهار (رکعت) دیگر است.» وسائل الشّیعهٔ، ج ۳، ص ۲۱۱، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب المواقیت»، باب ۶۳، حدیث ۱.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۶۲

- علیها السلام- و یکی برای توبهٔ خود؛ و نماز عشا برای آن است که قبر و قیامت را ظلمتی است که به آن نماز رفع شود، و صراط برای آنها نورانی گردد. «۱»

و اما صلاهٔ فجر از اول بروزِ آثارِ یوم الجمع است تا طلوع آفتاب حقیقت از افق یوم القیامهٔ؛ و وقتی طلوع حاصل شد، تکلیف منقطع شود و بساط لیل برچیده شود و سرّ «مالِکِ یَوْمِ الدّین» واضح گردد.

و به بیان دیگر، به لسان اهل معرفت، از اوّل زوال نورِ حقیقت از مرتبهٔ استواییه، و غروب آن در تحت استار خلقیه، که مبدأ لیلهٔ القدر است، تا منتهای احتجاب آن به حجب تعینات، که نصف شب و آخر قوس نزولی و منتهای لیلهٔ القدر است، وقت چهار نماز است که مختلط از جنبهٔ حقی و خَلقی است که فرض اللّه و فرض النّبی است: أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ. «۲»

و از ابتدای انحدار نجوم، که وقت رجوع شمس از حجب تعینات به سوی افق اعلاست، که مبدأ یوم القیمهٔ است، تا طلوع آفتاب از افق یوم القیامهٔ، وقت نوافل لیلیّه است تا حکم لیل غالب است؛ و وقت فریضهٔ صبح، که فرض اللّه صِرف است، می‌باشد آن گاه که حکم نهار غالب شد: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً؛ «۳» و پس از طلوع شمس

اتاکَ الْیَقینُ وَ انْقَطَعَ السُّلُوک.

«۴» پس، تمام دایرهٔ وجودْ یک شب قدر محمدی است، اگر قدر

بدانی؛ و یک یوم القیامهٔ احمدی است، اگر قیام به خدمت کنی.

وصل [در بیان مراقبت از وقت]

بدان که مراقبت اوقات صلوات، که میقات حضور رب و میعاد جناب

---

(۱)- مجالس [امالی] شیخ صدوق، ص ۱۱۴، «مجلس» ۳۵.

(۲)- «نماز را از زوال خورشید (ظهر) تا زمان شدت تاریکی شب بپادار.» (اسراء/ ۷۸)

(۳)- «همانا قرآن صبحگاه (نماز صبح) مشهود است.» (اسراء/ ۷۸)

(۴)- «یقین آمدت و سیر به پایان رسید.»

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۶۳

ربوبیت است، از مهمات نزد اهل مراقبه است؛ که اهل مناجات و سلوک انتظار آن را می‌کشیدند و خود و قلوب خود را مستعد برای دخول آن می‌کردند، و با حال طهارت ظاهر و باطن از آن استقبال می‌نمودند، و از اشتغالات دیگر یکسره کناره می‌کردند، و قلب را بکلی منقطع از غیر و متوجه به میعادگاه حقّ می‌کردند.

و از بعض زوجات رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل شده که «آن بزرگوار با ما مشغول صحبت بود و ما هم با او مکالمه می‌کردیم، همین که وقت نماز داخل می‌شد، گویی ما را نمی‌شناخت و ما او را نمی‌شناختیم و از هر چیز اشتغال خود را صرف می‌کرد و به حقّ مشغول می‌شد.» «۱»

و جناب مولی الموحدین علیه الصلاهٔ و السلام وقتی که وقت نماز می‌شد به خود می‌پیچید و متزلزل می‌شد. از آن حضرت سؤال شد: «چه می‌شود تو را یا امیر المؤمنین؟» می‌فرمود: «آمد وقت امانتی که حقّ تعالی عرضه داشت بر آسمانها و زمین و آنها ابا کردند

از حمل آن و بر حـذر شدند از آن.» «۲» و جناب علی بن الحسین علیهما السلام وقتی مهیای برای وضو می‌شد، رنگ مبارکش زرد می‌شـد. سببْ سؤال شد. فرمود: «آیا نمی‌دانید در حضور کی ایستادم؟» «۳» و در احادیث است که «نشستن در مسجد برای انتظار نماز، عبادت است.» «۴»

بالجمله، آنها که عبادت حقّ و مناجات محبوب مطلق و مکالمهٔ با مالک الملوک را تکلیف نمی‌دانستند و سربار خود نمی‌پنداشتند، اگر از اهل حب و عشق بودنـد، لـذت مناجات حقّ و اشتیاق ملاقات محبوب را با ملک هستی بـدل نمی کردنـد و با حقّ و عبادت او عشقبازی می‌نمودند؛ و اگر از اهل ایمان

---

(۱)- بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۸، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۳۸، حدیث ۵۶.

(۲)- مستدرک الوسائل، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب افعال الصّلاهٔ»، باب ۲، حدیث ۱۴.

(۳)- محجّهٔ البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۱، «کتاب اسرار الصّلاهٔ».

(۴)- الجُلُوسُ فِی الْمَسْجِدِ انتظاراً لِلصَّلاهٔ عِبادَهٔ. بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۳۸۰، «کتاب الصّلاهٔ»، «باب فضل المساجد»، حدیث ۴۷، وسائل الشّیعهٔ، ج ۳، ص ۸۴، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب المواقیت»، «باب استحباب الجلوس فی المسجد و انتظار الصّلاهٔ فیه».

بودنـد، می‌دانستند که حیات عالم آخرت و سرمایهٔ زندگانی آن نشئه به عبادت حقّ است، و بهشت جسمانی و حور و قصور آن، صور اعمال انسانی است:

فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٔ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٔ شَرًّا یَرَهُ. «۱»

پس از آنکه انسان ایمان به نتایج اعمال و اهمیت آن آورد، البته از اوقات آن مراقبت می کند؛ و ما پیش از این بیان کردیم که یکی از اسـرار بزرگ عبـادات، آن است که هر یک را در قلب تأثیر و صورتی است که آن را نورانی کنـد، و جنبـهٔ ملک را خاضع پیش حضـرت ملکوت نماید، و حالت انقیاد کامل از برای جنود نفس نسبت به روحانیت پیدا شود، و ارادهٔ نفس مستقل گردد؛ و هر یک این امور از مهمات است که در عوالم غیبیه تأثیرها دارد؛ و صورت غیبی بعض از آنها بهشت صفات است که از بهشت اعمال بالاتر است؛ و این نتایـج بر اعمـال و خصوصاً بر نمـاز، که خیر اعمـال است، مترتب نشود مگر آنکه انسان آنها را از روی تفکر و تـدبر و حضور قلب آورد.

و از اموری که انسان را اعانت کامل کنـد به تحصـیل حضور قلب، مراقبـهٔ از وقت است که عهـد معهود و میعاد موعود حقّ است؛ و شخص سالک إلی اللّه و مجاهـد فی سبیل اللّه اگر نتوانست تمام اوقات خود را به حقّ دهـد، لا اقل این پنج وقت را که حقّ تعالی به او وقت داده و دعـوت برای ملاقـات فرمـوده، بایـد مراقبت کنـد و از حـقّ تعـالی به جـان و دل تشـکر کنـد که او را اجـازهٔ ورود در مناجـات داده، و بـار خـدمت در مجلس انس و محفـل قـدس داده. پس، از آن غفلت نکنـد و از وعـده‌گاه حقّ تخلف نورزد، شاید مواظبت بر اوقات و مراقبت از میعاد ملاقات، که در اول امر بی‌مغز و صوری است، به توفیق حقّ و دستگیری آن ذات مقـدس- جل شأنه- حقیقت پیـدا کنـد و با مغز شود؛ آن وقت به لـذت مناجات و انس با محبوب نایل شود و سرّ حقیقی عبادت را دریابـد و فتح ابواب عبـادت روح و قلب بر او گردد و رفته رفته جنود الهیّه را در مملکت وجود خود قائم به عبادت حقّ بینـد، و کشف نمونه‌ای از سبحات جمال و جلال

---

(۱)- «پس هر کس به سنگینی ذرّه‌ای خیر انجام دهد آن را می‌بیند؛ و هر کس به سنگینی ذرّه‌ای شرّ انجام دهد آن را خواهد دید.» (زلزال/ ۸)

سر الصلاة – معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۶۵

بر قلب او شود، و به اول جلوهٔ توحيد افعالى نايل گردد، و پس از آن براى او راه سلوك إلى اللّه مفتوح شود، و لياقت ورود در صلاة حقيقى پيدا كند، باذن اللّه تعالى.

فصل دهم در سرّ استقبال به كعبه است

كه امّ القرى است و مركز بسط ارض است: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها. «۱» و يَدُ اللّه و بِحِيالِ اللّه و بِحِيالِ بَيْتِ الْمَعْمُور است كه سرّ قلب و در سماى رابعه است. پس، كعبهٔ أمّ القرى سرّ آن بيت المعمور است كه سرّ قلب است و سرِّ سرِّ آن، يد اللّه؛ و سرِّ مُستسرِّ آن، اسم اللّه الاعظم است.

پس، اهل معرفت و اصحاب قلوب سرايت دهند حكم توحيد را از سرّ به علن و از باطن به ظاهر؛ چنانچه در سرّ قلبِ خود جهات متشتته را فانى در وحدت تامه كنند و سرِّ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ «۲» را دريابند در ظاهر، جهات متشتتهٔ شرقيه و غربيه را در أم القرى كه مرتبهٔ وسطيت را دارد و غير شرقى و غير غربى است فانى كنند و سرّ «حِيال اللّه» و «حِيال بيت المعمور» را دريابند.

و در نمازِ اوليا توجه به قبله، ظهور سرّ احديّت است در ملك بدن، چه كه به سرّ وجودىْ وجهۀ احديّهٔ غيبيّه را شهود كنند و بدان توجه نمايند، و سرّ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها «۳» را مشاهده كنند و سرّ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ را دريابند. و به مرتبهٔ لطيفهٔ اخوفيه به احديّتِ جمع اسماى ذاتيه كه لَيسَ لَها غَرْبِيَّةُ غَيْبِ

---

(۱)- «و زمين را پس از آن بگسترانيد.» (نازعات/ ۳۰)

(۲)- « (گويى) ستاره‌اى درخشان است كه از درختى مبارك، زيتون، روشن مى‌شود كه نه شرقى است و نه غربى.» (نور/ ۳۵)

(۳)- «هيچ جنبنده‌اى نيست مگر آنكه خدا ناصيه‌اش (زمام اختيارش) را به دست دارد.» (هود/ ۵۶)

سر الصلاة – معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۶۶

الذّاتِ وَ لا شَرْقِيَّةُ ظُهُورِ كَثْرَةِ الْاسْماءِ وَ الصِّفات «۱» توجه كنند و به مقام سرّ روح به حضرت جمع واحديّت، كه مقام اسم اللّه الاعظم است و شرقى ظهور و غربى بطون نيست، توجه نمايند و به مقام قلبْ به سرّ بيت المعمور، كه مقام تجلىِ فعلىِ اسم اعظم است، توجه نمايند و سرّ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ را دريابند و به وجه ظاهر به عين كعبه، كه از شرق و غربِ معموره خارج است، توجه كنند و حقّ را در تمام مرائى به احديّت جمع مشاهده كنند.

و بدان كه تحديد به وجه خاص و به وجهۀ معينه براى اظهار سرّ وحدت است؛ و آن براى عارف در هر دوره به عدد حضرات خمس لازم است؛ و از آنكه گذشت تحديدْ نقص است: وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ. «۲»

پس، عارف باللّه حقّ را در جميع امكنه و احيازْ مشاهده، و همه را كعبۀ آمال و وجهۀ جمال محبوب بيند و از تقييد به مرآتى دون مرآتى خارج، و

ما رَأَيْتُ شَيْئاً الّا وَ رَأَيْتُ اللّه فيهِ وَ مَعَه

۶۳ گويد و فرياد

داخِلٌ فِى الاشْياءِ لا كَدُخُولِ شَيءٍ فى شَيءٍ

۶۴ زند و نداى هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ «۳» را به جان بشنود و شهود كند. وَ الْحَمْدُ لِلّهِ أَوَّلًا وَ آخِراً وَ ظاهِراً وَ باطِناً.

---

(۱)- «برای او نه غربیّتِ غیب ذات است، و نه شرقیّتِ ظهورِ کثرتِ اسما و صفات.»

(۲)- «مشرق و مغرب فقط از آن خداست؛ پس به هر جا روی بگردانید همان جا وجه خداست.» (بقره/ ۱۱۵)

(۳)- «او با شماست هر کجا باشید.» (حدید/ ۴)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۶۷

مقالهٔ ثانیه در مقارنات نماز و مناسبات آن است و در آن چند فصل است

فصل اول در [اسرار] اذان و اقامه است

اذان، پیش اهل معرفت، اعلام قوای مُلك و ملکوت در انسان کبیر و صغیر است برای مهیا شدن از برای حضور درگاه حقّ تعالی. و اقامه، حاضر نمودن آنها و بپاداشتن آنان است در محضر قدس کبریا- جل و علا. پس، با تکبیرات اولیه، اعلان عجز موجودات را از قیام به ثنای حقّ دهد و اعلام قصور آنها را از لیاقت حضور نماید و آنها را مستعد کند که به تذلّل و خضوع و خشیت و خوف و خشوع خود تنبه پیدا کنند، شاید مورد توجه شوند. و به نفی الوهیت ذاتیه و نفی الوهیت فعلیه از غیر و قصر آن در ذات مقدسْ نفی استحقاق محامد و اثنیه را از غیر، و قصر در حقّ کند. و به شهادت به رسالت نبیّ ختمی در غیب و شهادت، توسل جوید به مقام مقدسِ شفیع مطلق که به

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۶۸

مصاحبت آن ذات مقدّس، که مقام ولایت مطلقه است، این سلوك الهی را به آخر رساند و به معراج وصول مرتقی شود.

و شیخِ عارف کامل ما- روحی فداه- می‌فرمود: «شهادت به ولایت ولی اللّه مضمَّن در شهادت به رسالت می‌باشد، زیرا که ولایت باطن رسالت است.» پس، مقام مقدس ولوی نیز مصاحب این سلوك است. و فی الحدیث:

بِعَلیٍّ قامَتِ الصَّلاهٔ.

«۱» و فی الحدیث:

انَا صَلاهُٔ المُؤمِنینَ وَ صِیامُهُم.

«۲» پس، سالک إلی اللّه چون قصر ثنا و مَحْمَدت را به حقّ تعالی اعلان کرد و اختیار رفیق و مصاحب کرد- کما قیل: الرَّفیقَ ثُمَّ الطَّریق «۳»- اعلان مهیا شدن برای نماز را می‌دهد بقوله:

حَیَّ عَلَی الصَّلاهٔ

؛ و آن را به قوای مُلکیه و ملکوتیه می‌خواند. پس از آن، سرّ صلاهٔ را اجمالًا اعلان می کند بقوله:

حَیَّ عَلَی الْفَلاح و حَیَّ عَلیَ خَیْرِ الْعَمَل

؛ و انسان و جنود مُلکی و ملکوتیِ آن را آگاه می کند به فطرت آزادیخواهی و کمال طلبی، که هر دو از فطرتهای الهیّه است که جمیع بشر بر آن مفطورند. و پس از بیدار نمودن فطرت و مهیا کردن قوا، تکبیر و تهلیل را تکریر کند تا اعتراف به عجز و قصور در قلوب متمکّن شود و سرّ اوّلیت و آخریت هویدا آید.

و در اقامه، تصفیهٔ صفوف و تجییش جیوش مُلکیه و ملکوتیه نماید و به تکرار فصول آن، حقایق سابقه را توثیق کند و استشفاع و توسل را محکم نماید و فطرت را باز متنبه نماید. و وقتی بنده بدین جا رسید اعلان حضور دهدفَقَدْ قامَتِ الصَّلاهٔ.

پس، سالك إلی اللّه و مجاهد فی اللّه قلب را که از خیار جنود الهیّه است

(۱)- «به (وجود مبارک) علی نماز برپا شد.» و فی الخبر فی معنی قد قامت الصّلاة أنّ بعلیّ قامت الصّلاة. اسرار العبادات، و حقیقة الصّلاة، ص ۲۳.

(۲)- «من نماز مؤنان و روزهٔ ایشان هستم.» و فی خطبته علیه السلام: انا صلوة المؤمنین و صیامهم.- منبع پیشین.

(۳)- چنانکه گفته شده: «نخست همراه، آن گاه راه». وسائل الشّیعة، ج ۸، ص ۲۹۹، «کتاب الحجّ»، «ابواب آداب السفر»، باب ۳۰، حدیث ۱. به نقل از محاسن برقی، ص ۳۵۷.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۶۹

در این مملکت، امام قرار دهد و سایر قوای منتشره در جهات مختلفه را مجتمع کند و مأموم قرار دهد و جنود متفرقهٔ در اقالیم ظاهره و باطنه را، که به دست قلب مفتوح شده، جمع آوری نماید؛ و ملائکهٔ قاطنین ملکوت نیز بر گرد او مجتمع شوند و بدو اقتدا کنند. و چون سالکْ خود را مقتدای جنود الهیّه از ملائکه و قوای ملکوتیهٔ خود دید و خود را پیشقدم در این سلوک الهی و حضور در محضر ربوبی دید، باید از صلاهٔ خود محافظه و مراقبه نماید و از آن غفلت و سهو نکند که وِزر نماز مأمومین به عهدهٔ او نماند: فَالْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمّاعَة.

«۱» و اگر بر این جماعت محافظه کند، به عدد هر یک از مأمومین فضل صلاهٔ او افزون شود؛ و شاید به توفیق الهی بعضی از اسرارِ إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ، که به صیغهٔ جمع مذکور است، بر او منکشف شود. و اگر مراقبت و محافظت نکند در این اقوال و افعال صلاتی، دروغگو شود و در زمرهٔ منافقین درآید؛ و علاوه بر آنکه تضییع صلاهٔ خود کرده، تضییع صلاهٔ ملائکهٔ اللّه را نموده، چه که امام ضامن قرائت مأموم است، بلکه حامل وِزر سایر اجزاء و شرایط آن نیز هست.

و طریق اسلم و نزدیکتر به نجات آن است که مصلّی خود را در جمیع اقوال و افعال تسلیم روحانیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یا مقام ولایت مآبی، یا امام عصر سلام اللّه علیهما نماید و به لسان آنها ثناجویی از حقّ کند، و در افعال نیز به افعال آنها متمسک شود؛ و خود که امام ملائکه و جنود الهیّه است مأموم مقام رسالت و ولایت شود؛ و طی این سلوک روحانی و عروج به معراج الهی را چنانچه به هدایت آن بزرگواران می کند، به تبعیت محض و تسلیم صِرف از آنها کند، که علی علیه السلام صراط مستقیم «۲» و نماز مؤمنین است و خضرِ طریق سلوک است: (طی این مرحله بی‌رهبری خضر مکن). «۳»

---

(۱)- «مؤمن بتنهایی جماعت است.» وسائل الشّیعة، ج ۵، ص ۳۷۹، «کتاب الصّلاة»، «ابواب صلاة الجماعة»، باب ۴، حدیث ۲ و ۵.

(۲)- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۶۳- ۳۷۵، «تاریخ امیر المؤمنین»، باب ۱۶.

(۳)- در نسخ مطبوع: قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن/ ظلماتست بترس از خطر گمراهی.- حافظ

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۰

وصل:

عَنِ الْعِلَلِ بِاسْنادِهِ عَنْ ابی عَبْدِ اللّه (ع) فی حَدیثٍ طَویلٍ یَصِفُ صَلاةَ الْمِعْراجِ قالَ: انْزَلَ اللّه الْعَزیزُ الْجَبّارُ عَلَیْهِ مَحْمِلًا مِنْ نُورٍ فیهِ ارْبَعُونَ نَوْعاً مِنْ انْواعِ النُّورِ کانَتْ مُحْدَقَةً حَوْلَ الْعَرْشِ عَرْشُهُ تَبارَکَ وَ تَعالی تَغْشِی ابْصارَ النّاظِرینَ. امّا واحِدٌ مِنْها فَاصْفَرُ فَمِنْ اجْلِ ذلِکَ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ، وَ واحِدٌ مِنْها احْمَرُ فَمِنْ اجْلِ ذلِکَ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ. الی انْ قالَ: فَجَلَسَ فیهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ الی السَّماءِ الدُّنْیا فَنَفَرَتِ الْمَلائِکَةُ الی اطْرافِ السَّماءِ ثُمَ خَرَّتْ سُجَّداً فقالَتْ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنا وَ رَبُّ المَلائِکَةِ وَ الرُّوحِ، ما اشْبَهَ هذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنا؛ فَقالَ جِبْرَئیلُ: اللّه اکْبَرُ، اللّه اکْبَرُ. فَسَکَتَ المَلائِکةُ وَ فُتِحَتِ السَّماءُ وَ اجْتَمَعَتِ الْمَلائِکَةُ؛ ثُمَّ جاءَتْ وَ سَلَّمَتْ عَلَی النَّبِیِ- صلَّی اللّه عَلَیْهِ و آله- افْواجاً، ثُمَّ قالَتْ: یا مُحَمَّدُ کَیْفَ اخُوکَ؟ قالَ: بِخَیْرٍ. قالَتْ: فَانْ ادْرَکْتَهُ فَأقْرِئهُ مِنَّا السَّلامَ. فَقالَ النَّبِیُّ، صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ: أ تَعْرِفُونَهُ؟ فَقالُوا: کَیْفَ لَمْ نَعْرِفْهُ وَ قَدْ اخَذَ اللّه عَزّ وَ جَلَّ میثاقَکَ و میثاقَهُ مِنّا ...

الحدیث. «۱»

پس، فرمود که عروج به آسمان دوم فرمود و ملائکه چون او را دیدند به اطراف آسمان فرار کردند و به سجده افتادند گفتند: «این نور چقدر شبیه است به نور پروردگار ما!» پس جبرئیل گفت:

اشْهَدُ انْ لا الهَ الّا اللّه

- دو مرتبه.

---

(۱)- «از کتاب علل الشّرائع نقل شده است به سندی که آورده از امام صادق (ع) در حدیثی بلند که در آن نماز معراج را وصف می‌فرماید؛ روایت کرده که فرمود: خداوند عزیز جبّار بر پیامبر محملی از نور فرو فرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که گرداگرد عرش خداوند تبارک و تعالی را احاطه کرده بودند آن سان که دیدگان بینندگان را خیره می‌ساختند. یکی از آن نورها نور زرد بود، و به این جهت زردی زرد شد؛ و یکی از نورها سرخ بود، به این سبب سرخی سرخ شد.» تا اینکه فرمود: «پس پیامبر (ص) در آن بنشست و سپس به آسمان دنیا عروج کرد؛ پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتادند و گفتند": منزّه و مقدّس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح؛ این نور چه قدر به نور پروردگار ما شبیه است "!پس جبرئیل گفت: «اللّه اکبر اللّه اکبر». پس ملائکه ساکت شدند و آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع گشته؛ سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سلام کردند و سپس گفتند ":ای محمد، برادرت چگونه است "؟فرمود ":خوب است. "گفتند ":چون او را دیدی از جانب ما سلامش برسان. "پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود ":آیا او را می‌شناسید "؟گفتند ":چگونه نشناسیمش در حالی که خداوند عزّ و جلّ برای تو و او از ما پیمان گرفته است» ".حدیث ادامه دارد. علل الشرائع، ص ۳۱۲، «باب علل الوضوء ...».

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۱

پس، آنها مجتمع شدند و شبیه آن مکالمات را با جناب رسول اکرم کردند؛ پس چهل قسم نور اضافه شد؛ چنانچه در آسمان اول نیز اضافه شد. و عروج به آسمان سوم فرمود، به همین ترتیب ملائکه فرار کردند و سجده کردند و تسبیح گفتند و جبرئیل (ع) شهادت به رسالت داد؛ مجتمع شدند و همان کلمات را عرض کردند. تا عروج به آسمان چهارم فرمود، ملائکه چیزی نگفتند؛ پس ابواب آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع شدند، جبرئیل (ع) بقیهٔ اقامه را گفت ... الی آخر الحدیث الشریف. «۱»

و در این حدیث شریف اسرار و حقایقی است که دست آمال ما از وصول به آنها کوتاه است و آنچه به فهم قاصر از آن ادراک می‌کنم اگر مذکور دارم حدیث طولانی شود و از وضع این اوراق خارج شود. و مقصود از ذکر بعضِ از آن، استشهاد برای این بود که به ذکر اقامه ملائکهٔ اللّه مجتمع شوند.

وَ فی صَحیحَهِٔ مُحمّد بْنِ مُسْلِم، قالَ: قالَ لی ابُو عَبْد اللّه: اذا انْتَ اذَّنْتَ وَ اقَمْتَ، صَلّی خَلْفَکَ صَفّانِ مِنَ الْمَلائِکَهِٔ؛ وَ انْ اقَمْتَ اقامَةً بِغَیْرِ اذانٍ صَلّی خَلْفَکَ صَفٌ واحِد.

«۲» و در بعض روایات تحدید فرموده صَفّیْن را به اینکه اقلّش بین مشرق و مغرب است و اکثرش بین آسمان و زمین است. «۳» و این اختلاف به اختلاف مقامات و مراتب مصلّین و صلاهٔ آنهاست.

---

(۱)- منبع پیشین.

(۲)- «محمد بن مسلم گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود ":چون تو اذان و اقامه بگویی دو صف از ملائکه پشت سرت نماز می‌گزارند؛ و اگر اقامه بگویی بدون اذان، یک صف از ملائکه پشت سرت به نماز می‌ایستند»، ".وسائل الشّیعهٔ، ج ۴، ص ۶۲۰، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب الاذان و الاقامهٔ»، باب ۴، حدیث ۲. به نقل از التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۸.

(۳)- وسائل الشّيعة، ج ۴، ص ۶۲۰، «كتاب الصّلاة»، «ابواب الاذان و الاقامة»، باب ۴، حديث ۷. ثواب الاعمال، ص ۵۴.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۷۲

فصل دوم در اسرار قيام است

و آن پيش خاصّه، اقامهٔ صُلب است در پيشگاه مقدس حقّ و تشمير ذيل است براى اطاعت امر؛ و خروج از تدثار و قيام بر انذار است: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ وَ ثِيابَكَ فَطَهِّرْ «۱» و استقامت در اخلاق و عدل در ملكات است و عدم ميل به طرف افراط و تفريط؛ چنانچه در حديثِ رزام، مولى خالد بن عبد اللّه، كه در سابق گذشت، جناب صادق عليه السلام دربارهٔ حقيقت صلاة فرمود:

وَ هُوَ واقِفٌ بَيْنَ الْيَأسِ وَ الطَّمَعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنِعَ وَ الْوَعيدَ بِهِ وَقَعَ.

۱۵ و وقوف بين يدى اللّه به طورى كه خوف به رجا و رجا به خوف غالب نشود و صبر به مقام تجلد نرسد، كه در مذهب احبه از اشدّ منكرات است:

وَ يَحْسُنُ اظْهارُ التَّجَلُّدِ لِلْعِدىً وَ يَقْبَحُ الَّا الْعَجْزُ عِنْدَ الأَحِبَّةِ

«۲» و جزع به حدّ افراط منافى با رضا نباشد و اطمينان به طورى باشد كه يوم جزا و وعد و وعيد را قائم بيند، از اعلا مراتب ايمان است.

و در نزد اهل سلوك، استقامت به مقام انسانيت و خروج از تفريط تهوّد و افراط تنصّر است: ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً. «۳» و در حديث است كه رسول خدا صلى اللّه عليه و آله خطى مستقيم كشيدند و خطوطى در اطراف آن كشيدند و فرمودند: «اين خط مستقيم طريقة

---

(۱)- «اى جامه به خود پيچيده، برخيز و بيم ده و پروردگارت را به بزرگى ياد كن و جامه‌هايت را پاكيزه ساز.» (مدّثّر/ ۱- ۴)

(۲)- «اظهار صلابت و قدرت در مقابل دشمنان نيكوست/ و در برابر دوستان جز اظهار عجز نكوهيده است.»

(۳)- «ابراهيم نه يهودى بود و نه نصرانى، بلكه ميانه‌رو و مسلم بود.» (آل عمران/ ۶۷)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۷۳

من است. «۱»» و گويند فرمود:

شَيَّبَتْني سُورَةُ هُودٍ لِمَكانِ هذِهِ الْآيَةُ.

«۲» اشارَةُ الى قَوْلِهِ تَعالى: فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ. «۳» و شيخ عارف كامل، شاه‌آبادى- روحى فداه- مى‌فرمود: «اين فرمايش براى آن است كه استقامت امت را هم از آن بزرگوار خواسته‌اند؛ و لهذا اين آيهٔ شريفه در سورهٔ شورا هم هست «۴» و اين فرمايش را راجع به آن نفرمودند زيرا كه آن ذيل را ندارد.»

بالجمله، استقامت و عدم خروج از وسطيت در همهٔ مقامات از اشدّ امور است بر سالك؛ كه بايد در حال قيام بين يدى اللّه از عدم قيام به امر، چنانچه شايد و بايد، شرمگين شود و سر خجلت و انفعال به زير افكند و چشم را به مورد سجده، كه خاك مذلت است، بدوزد و متذكر مقام تذلّل و قصور و تقصير خويش شود و خود را در محضر مقدس ملك الملوكى كه جميع ذرات كائنات در تحت حيطهٔ سلطنت و قهر و قدرت او هستند ببيند و متذكر مقام قيوميت ذات مقدس و قيام دار تحقق به او شود؛ و در قلب، اين حيطهٔ قيوميه را و اين تدلى و فناى عالم را مستقر كند؛ شايد كم كم به سرّ قيام رسد و توحيد فعلى را، كه اهل معرفت، سرّ آن دانند، دريابد؛ پس، مقام ظهور به تجلى فعلى بر قلب او منكشف شود و سرِّ

لّا جَبْرَ وَ لّا تَفْویضَ بَلْ امْرٌ بَیْنَ الأمْرَیْن

«۵» بر او ظاهر گردد؛ پس، لایق ورود در محضر شود و بعضِ از اسرار تکبیرات افتتاحیه و قرائت و رفع ید در تکبیرات بر او مکشوف شود.

(۱)- علم الیقین، ج ۲، ص ۹۶۷. (قریب المعنی)

(۲)- «سورهٔ هود مرا پیر کرد (به سبب وجود این آیه).» علم الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱.

(۳)- «آن چنان که امر شده‌ای استقامت بورز، خود و هر کس که با تو به سوی خدا بازگشته است.» (هود/ ۱۱۲)

(۴)- «فلذلک فادع و استقم کما امرت ...». (شوری/ ۱۵)

(۵)- «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو امر.» اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۴، «کتاب التّوحید»، «باب الجبر و القدر»، حدیث ۱۳. عیون اخبار الرّضا، ج ۱، ص ۱۲۴.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۷۴

فصل سوم در اسرار نیّت است

و آن پیش عامّه، عزم بر اطاعت است طمعاً یا خوفاً: یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً. «۱»

و در نزد اهل معرفت، عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً:

فَاعْبُدْ رَبَّکَ کَانَّکَ تَراهُ، وَ انْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَانَّهُ یَراک.

و در نزد اهل جذبه و محبت، عزم بر اطاعت است شوقاً و حُبّاً:

قالَ رَسُولُ اللّه، صَلَّی اللّه عَلَیْهِ و آلِهِ: افْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ فَعانَقَها وَ احَبَّها بِقَلْبِه ... الحدیث. «۲»

وَ قالَ الصَّادِقُ، عَلَیْهِ السَّلام: وَ لکِنّی اعْبُدُهُ حُبّاً لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ تِلْکَ عِبادَةُ الْکِرام

«۳»- وَ فی رِوایَةٍ: «وَ هِیَ عِبادَةُ الْاحْرار».

و در نزد اولیا علیهم السلام عزم بر اطاعت است تبعاً و غیراً، بعد از مشاهدهٔ جمال محبوب استقلالًا و ذاتاً، و فنای در جناب ربوبیت ذاتاً و صفةً و فعلًا. و اینکه جناب صادق فرمود: «من عبادت حقّ می‌کنم حباً له» شاید مقامات معمولی آن سرور باشد، چنانچه شیخ عارف کامل ما- دام ظله- می‌فرمود. و این نحو عبادت از خواص آنهاست و در بعضِ حالات، چنانچه از رسول اکرم حدیث است که فرمود:

لی مَعَ اللّه حالَةٌ لا یَسَعُها مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ.

«۴» وَ نُقِلَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلام أَنَّهُ کانَ ذاتَ یَوْمٍ فی الصَّلاةِ

(۱)- «پروردگارشان را از روی ترس (از عذاب) و طمع (به بهشت) می‌خوانند.» (سجده/ ۱۶)

(۲)- «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: برترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد، آن را در آغوش کشد و به دل دوست بدارد.» حدیث ادامه دارد. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب العبادهٔ»، حدیث ۳.

(۳)- «امام صادق علیه السلام فرمود: ... امّا من او را به جهت دوست داشتن او عبادت می‌کنم، و این عبادت کریمان (و در روایتی: آزادگان) است.»- پاورقی شماره ۹.

(۴)- «مرا با خـدا حالتی است که نه هیـچ فرشـتهٔ مقرّبی و نه پیامبر فرسـتاده شـده‌ای گنجایش آن را نـدارد.» الاربعین، مجلسـی، ص ۱۷۷، شرح حدیث ۱۵، (با این تفاوت که در این کتاب به جای کلمهٔ «حالةٌ»، «وقتٌ» آمده است).

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۵

فَخَرَّ مَغْشِیّاً عَلَیه فَسُئِلَ عَنْ ذلِکَ. قالَ: ما زِلْتُ اکَرِّرُها حَتّی سَمِعْتُ مِنْ قائِلِها.

«۱» قالَ الشَّیخُ الْکَبیرُ شَهابُ الدّین: کانَ لِسانُ جَعْفَرٍ الصّادِقِ عَلَیْهِ السَّلامُ فی ذلِکَ الْوَقْتِ کَشَجَرِ مُوسی- عَلَیْهِ السَّلامُ- عِنْدَ نِدائِه مِنْها بِانّی أنَا اللّه. «۲» و چنین نماید که

صلاة معراج نیز چنین بوده، چنانچه از روایت عِلَل «۳» ظاهر می‌شود.

و بباید دانست که نیت از اهمّ وظایفِ قلبیه است که صورت کمالیهٔ عبادات به آن است؛ و نسبت آن به صورت اعمال، نسبت باطن به ظاهر و روح به بدن و قلب به قالب است.

و از اهمّ وظایف و اشـدّ شـرایط آن بر عامه، تخلیص آن است. و کمتر نیتی اخلاص حقیقی توانـد داشت؛ بلکه خلوص مطلقْ از اعلا مدارج اولیای کُمَّل است، زیرا که اخلاص عبارت از تصفیهٔ عمل از مطلقِ شوبِ غیر حقّ است.

و آن در عبادت عامه، تصفیه از شرک جلی و خفی است، از قبیل ریا و عجب و افتخار: ألا لِلّهِ الدِّینُ الْخالِصُ. «۴»

و در عبادت خواص، تصفیهٔ آن است از شوب طمع و خوف که در مسلک آنها شرک است.

و در عبادت اصحاب قلوب، عبارت است از تصفیهٔ از شوب انانیّت و انّیت، که در مسلک اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است: «مادر بتها بت نفس شماست». «۵»

---

(۱)- «از امـام صـادق علیه السـلام حکایت شـده است که روزی در نماز بود، بیفتاد و از هوش برفت. از او سـبب پرسـیدند. فرمود": پیوسته آن (آیه) را تکرار می‌کردم تا آنکه آن را از گوینده‌اش شنیدم.» "الاصطلاحات، ص ۱۲۰، محجّهٔ البیضاء، ج ۱، ص ۳۵۲.

(۲)- «شیخ کبیر، شهاب الدّین سهروردی، گفته است: زبان جعفر صادق علیه السلام در آن هنگام همانند درخت موسی علیه السلام بوده است آن گاه که خداوند از (طریق) آن ندای «إنیّ أنا اللّه» سرداد.» دو منبع پیشین.

(۳)- علل الشّرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

(۴)- «هان، که دین خالص فقط از آن خداست.» (زمر/ ۳)

(۵)- مادر بتها بت نفس شماست/ زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست. مثنوی، دفتر اول، ص ۲۲.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۶

و در عبـادت کُمَّل، عبارت است از تصـفیهٔ آن از شوب رؤیت عبودیّت و عبادت، بلکه رؤیت کون؛ چنانچه امام علیه السـلام فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند حقّ را و در آن احدی سوای حقّ نباشد.»

پس، وقتی سالک إلی اللّه قدم بر فرق حظوظ خود بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حقّ جـایگزین نشـد و بیت اللّه را از بتهـا به دست ولاـیت خـالی کرد و از تصرف شیطان تهی نمود، دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حقّ خالص شود. و حقّ تعالی چنین دینی را برای خود اختیار فرموده:

وَ کُلُّ قَلْبٍ فیهِ شَکٌّ اوْ شِرْکٌ فَهُوَ ساقِط.

فصل چهارم [در سرّ تکبیرات افتتاحیّه و رفع ید است]

پس، تو ای سالک إلی اللّه و مجاهد فی سبیل اللّه چون اقامهٔ صلـب در محضر قرب نمودی و تخلیص نیت در پیشگاه عزت کردی و

قلب خود را صفا دادی و در زمرهٔ اهل وفا داخل شدی، خود را مهیای دخول در باب کن و اجازهٔ فتح ابواب طلب، و از منزل طبیعت حرکت کن و حجاب غلیظ آن را با تمسک به مقام کبریایی رفع کن و به پشت افکن و تکبیر گویان وارد حجاب دیگر شو و آن را رفع کن و به پشت سر افکن و تکبیر بگو و حجاب سوم را نیز مرتفع کن که به سر منزل باب القلب رسیدی، پس توقف کن و دعای مأثور بخوان:

اللّهُمَّ انْتَ الْمَلِکُ الحَقُّ المُبین ...

الخ. «۱»

سلب مالکیت از غیر حقّ و حصر مطلق تصرفات را بر آن ذات مقدس نما که خود را رافع حجاب نشماری و لایق تکبیر حقّ ندانی، فَانَّهُ اکْبَرُ مِنْ انْ

(۱)- «خداوندا، تویی پادشاهِ حقِّ آشکار ...» بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۶، «کتاب الصّلاة»، باب ۳۷، حدیث ۳.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۷

یُوصَف.

«۱» پس، قصر الوهیت در حقّ کن و غفران ذنوب خود را طلب نما.

و پس از آن، رفع حجاب رابع و خامس کن و به پشت افکن و تکبیر را تکریر نما و چشم دل باز کن که ندای «تَقَدَّمْ» شنوی. و اگر حلاوت محضر و لذت ورود یا هیبت و عظمت حضور در قلبت ظاهر شد، بدان که از طرفْ اجازهٔ ورود صادر شده؛ پس، با حال خوف و رجا و تبتل و تضرع بگو:

لَبَّیْکَ وَ سَعْدَیْکَ وَ الْخَیْرُ فی یَدَیْکَ وَ الشَّرُّ لَیْسَ الَیْکَ ...

الخ. «۲» و تفکر در حقایق این اذکار شریفه کن که در آن ابوابی از معارف است و خود در آن ادب حضور است.

پس از تنزیه و تسبیح حقّ از ورود در حضرتش و تنزیه مقام مقدسش از توصیف، رفع حجاب سادس نما و تکبیر بگو؛ و اگر خود را لایق دیدی رفع حجاب هفتم کن، که لطیفهٔ سابعه است، و الّا توقف کن و باب احسان حقّ را بکوب و اعتراف به اسائهٔ خود از روی قلب کن و بگو:

یا مُحْسِنُ قَدْ اتاکَ الْمُسیء.

«۳» و ملتفت باش که در این کلام صادق باشی و حقیقتاً قَرعِ باب احسان کنی و الّا بر حذر باش و از نفاق در محضر ذو الجلال بترس.

و پس از آن، رفع حجاب سابع کن و آن را به پشت سر [افکن] به رفع ید، و تکبیر احرام گو و خود را از غیرْ محروم دان که داخل حرم کبریا شدی، پس بگو: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ ... الخ.

و بدان که برای تو خطر عظیمی پیش آمده که آن، نفاق در اول عبادتْ در محضر عالم به سرّ و خفیات است. و اگر چون نویسندهٔ محجوب از هر کمال و

(۱)- «او بزرگتر از آن است که به وصف درآید.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۹، «کتاب التّوحید»، «باب معانی الاسماء و اشتقاقها»، حدیث ۸ و ۹. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۶۶، «کتاب الصّلاة»، باب ۴۴، حدیث ۲۰.

(۲)- «سرم به فرمان تو (رو به تو دارم) و سعادت از تو است؛ خیر به دست تو است و شرّ (را) بسوی تو (راه) نیست ...». بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۶، «کتاب الصلاة» باب ۳۷، حدیث ۳.

(۳)- «ای نیکویی کننده، بدکار به سوی تو آمده است.» بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۷۵، «کتاب الصّلاة»، باب ۲۲، حدیث ۲۹. فلاح السائل، ص ۱۵۵. مستدرک الوسائل، «کتاب الصّلاة»، «ابواب تکبیرة الاحرام»، «باب استحباب تفریق التکبیرات»، حدیث ۶.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۸

معرفت و پابستِ علایق دنیا و حب نفس و سرگرم شهوت و غضبْ خود را از این مقامات عاری دیدی، خود را در محضر حقّ و ملائکهٔ مقربین رسوا مکن و به نقص و عجز خود اعتراف کن و از قصور و احتجاب خود در انفعال باش و با انکسار قلب و انفعال و خجلت وارد شو و اذکار را از لسان اولیا بگو که خود لایق آن نیستی، زیرا که تا پشت پا بر خود و هر دو جهان نزنی، در این اقوال صادق نباشی؛ و تا تسلیم حقیقی بین یَدَیِ اللّه نباشی، مسلم نیستی؛ و تا خودبینی، از حدود شرک خارج نشدی؛ و تا فانی مطلق نشوی، نتوانی گفت: إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. «۱» پس، اگر خود را مرد این میدان ندیدی، در صف اهل معرفت هر گز داخل مشو و در پیشگاه احرار خویشتن را خجل منما.

فَعَنِ الصّادِقِ، عَلَیْهِ السَّلامُ: اذا کَبَّرْتَ فَاسْتَصْغِرْ ما بَیْنَ الْعُلا وَ الثَّری دُونَ کِبْرِیائِهِ؛ فَانَ اللّه اذا اطّلَعَ عَلی قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ یُکَبِّرُ وَ فی قَلْبِهِ عارِضٌ عَنْ حَقیقَةِ تَکْبیرِهِ قالَ: یا کاذِبُ، أ تَخْدَعُنی؟ وَ عِزَّتی وَ جَلالی لَأحْرِمَنَّکَ حَلاوَةَ ذِکْری وَ لَأحْجُبَنَّکَ عَنْ قُرْبی وَ الْمَسارَّةِ بِمُناجاتی. فَاعْتَبِرْ انْتَ قَلْبَکَ حینَ صَلاتِکَ فَانْ کُنْتَ تَجِدُ حَلاوَتَها وَ فی نَفْسِکَ سُرُورَها وَ بَهْجَتَها وَ قَلْبُکَ مَسْرُورٌ بِمُناجاتِهِ مُلتذٌّ بِمُخاطَباتِهِ، فَاعْلَمْ انَّهُ قَدْ صَدَّقَکَ فی تَکْبیرِکَ لَهُ؛ وَ إِلّا فَقَدْ عَرَفْتَ مِنْ سَلْبِ لَذَّةِ الْمُناجاةِ و حِرْمانِ حَلاوَةِ الْعِبادَةِ، أَنَّهُ دَلیلٌ عَلی تَکْذیبِ اللّه لَکَ وَ طَرْدِکَ عَنْ بابِه.

«۲»*****

(۱)- «همانا نماز من، عباداتم، زندگیم و مرگم برای خدا، پروردگار دو عالم است.» (انعام/ ۱۶۲)

(۲)- «از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون تکبیر (نماز) گفتی، آنچه را ما بین آسمان و زمین است در مقابل کبریاء خدا کوچک و ناچیز شمار که اگر خداوند بر قلب بنده، زمانی که تکبیر می گوید، بنگرد و در دل او چیزی باشد که از حقیقت معنای تکبیر بازش می‌دارد، به او می گوید "ای دروغگو آیا مرا می‌فریبی؟ به عزّت و جلالم سوگند که از شیرینی یاد خود محرومت کنم و از قرب به خود و شادمانی مناجاتم محجوبت سازم ".پس به هنگام نمازگزاردنت دل خود را بیازما، اگر شیرینی نماز را و در (عمق) جانْ سرور و بهجت (حاصل از) آن را می‌یابی و دلت از راز و نیاز با او شادمان است و از گفتگو با او لذت می‌برد، بدان که خداوند تو را در تکبیری که بر زبان رانده‌ای تصدیق فرموده است؛ و گر نه،

دانسته‌ای که فقدان لذت و مناجات و محرومیت از شیرینی عبادت دلیل بر این است که خدا تو را (در تکبیرت) دروغگو دانسته و از درگاه خود رانده است.» مصباح الشّریعة، باب ۱۳. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۳۰، «کتاب الصّلاة»، باب ۳۸، حدیث ۳.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۷۹

و اما نماز اولیا- چنانچه سابق ذکر شد- نقشهٔ تجلّیات است. پس چون قلوب صافیهٔ خود را شطر عالم غیب قرار دادند و مرآت ذات خود را متوجه شمس حقیقی کردند، به مناسبت قلوب آنها از حضرت غیب تجلی خاصی بر آنها شود.

و چون در اول امرْ تجلی تقییدی است، تکبیری گویند- فَهُو أَکْبَرُ مِنْ التَّجَلّیِ التَّقییدیّ.

پس، آن را از حجابهای نور شمارند و قلب خود را از آن منصرف کنند و با دستْ سرّ رفع حجاب قلبی را نمایش دهند. پس از رفع حجاب، تجلی دیگری به قلب آنها شود که از تجلی اول ارفع و اعلاست؛ پس تکبیر گویند و رفع آن حجاب نمایند. و همین طور حجب سبعه را رفع کنند تا وصول به منتهای کرامت حاصل شود. پس، چون تجلی ذاتی بر قلوب آنها بی‌تقیید و حجاب شد، وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ ۲۲ گویند و وارد نماز شوند و خود را به تکبیر احرام از هر خاطری غیر حقّ محروم

کنند و هر چه جز دوست را بر خود حرام شمرند و توجه به غیر را پشت بر قبلهٔ حقیقی دانند و مبطل صلاهٔ شمارند و رجوع به انّیّت و انانیّت خود را از احداث قاطعهٔ نماز محسوب دارند. و چون متمکن به این مقام شدند و مستقیم بر امر گردیدند فَقَدْ تَمَّ میقاتُ الرَّب. «۱» و اهل معرفت گویند آیهٔ شریفهٔ فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ ... الخ «۲» اشارهٔ به کیفیت سیر معنوی و سفر روحانی جناب ابراهیم خلیل اللّه است.

و اشاره‌ای به بعض از آنچه شنیدی نموده است در حدیث شریف

عَنِ الْعِلَلِ بِاسْنادِهِ عَنْ هِشامِ الْحَکم عَنْ ابی الْحَسَنِ موسی عَلَیْهِما السَّلامُ قالَ: قُلْتُ: لِایِّ عِلَّةٍ صارَ التَّکْبیرُ فِی الْافْتِتاحِ سَبْعُ تَکْبیراتٍ افْضَلَ؟ فَقالَ: یا هِشامُ، انَ اللّه خَلَقَ السَّمواتِ سَبْعاً وَ الْارَضینَ سَبْعاً وَ الْحُجُبَ سَبْعاً؛ فَلَمّا اسْری

(۱)- «همانا زمان وعدهٔ دیدار پروردگار کامل گشت.» (برگرفته از آیهٔ ۱۴۲ سورهٔ اعراف).

(۲)- «پس چون شب او را فرا گرفت ...». (انعام/ ۷۶)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۰

بِالنَّبِیّ صَلَّی اللّه عَلَیْهِ و آلِهِ فَکانَ مِنْ رَبِّهِ کَقابِ قَوْسَیْنِ اوْ ادْنی رُفِعَ لَهُ حِجابٌ مِنْ حُجُبِهِ، فَکَبَّرَ رَسُولُ اللّه صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ جَعَلَ یَقُولُ الْکَلِماتِ الَّتی فِی الْافْتِتاحِ؛ فَلَمّا رُفِعَ لَهُ الثّانی، کَبَّرَ؛ فَلَمْ یَزَلْ کَذلِکَ حَتّی بَلَغَ سَبْعَ حُجُبٍ فَکَبَّرَ سَبْعَ تَکْبیراتٍ. فَلِذلِکَ الْعِلَّةِ تُکَبَّرُ لِلْافْتِتاحِ فِی الصَّلاةِ سَبْعُ تَکْبیراتٍ.

«۱» و از حدیث معراج معلوم شود که برای حضرت ختمی مآب صلی اللّه علیه و آله سه مرتبه نور عظمت تجلی کرده در تکبیرات افتتاحیه؛ چنانچه برای خلیل الرّحمن نیز انوار تقییدی سه مرتبه تجلی کرد، پس از آن وصول حاصل شد «۲». و در این حدیث نیز چنین فرماید:

فَلَمّا فَرَغَ مِنَ التَّکْبیرِ وَ الْافْتِتاحِ، قالَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ: الْآنَ وَصَلْتَ الَیَّ فَسَمِّ بِاسْمی ...

الحدیث. «۳»

فصل پنجم در بعض از اسرار قرائت است

و از برای آن، چون سایر اجزای نماز، مراتب و مقاماتی است حسب مقامات اهل عبادت و سلوک. و ما به طریق اجمال اشاره‌ای به آن می کنیم:

اول، قرائت عامه است؛ که اصل آن، تجوید و تصحیح صورت

(۱)- «از کتاب علل الشّرائع به سندی که آورده، از هشام بن حکم روایت کرد که از ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم ":چرا در افتتاح نماز (گفتن) هفت تکبیر دارای فضیلت بیشتر شده است "؟فرمود ":ای هشام، خداوند آسمانها را هفت، زمینها را هفت و حجابها را هفتگانه آفرید؛ پس چون پیامبر صلی اللّه علیه و آله را به معراج برد و قرب او به پروردگارش به اندازهٔ فاصله دو کمان یا نزدیکتر شد، یک حجاب از حجابهایش برداشته شد؛ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تکبیر گفت و آغاز نمود به گفتن کلمات افتتاحیهٔ نماز؛ پس چون حجاب دوم برایش برداشته شد، تکبیر گفت؛ و به همین منوال (گذشت) تا به هفت حجاب رسید؛ پس آن جناب هفت تکبیر گفت. بدین علت برای افتتاح نماز هفت تکبیر گفته می‌شود.» "علل الشّرائع، ص ۳۳۲، باب ۳۰، حدیث ۴.

(۲)- اشاره است به مفاد آیات ۷۶ تا ۷۹ سورهٔ انعام.

(۳)- «پس چون از تكبير و افتتاح نماز فارغ گشت، خداوند عزّ و جلّ فرمود ":اينك به من رسيدى پس نام مرا ببر.» "حديث ادامه دارد. علل الشّرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حديث ۱.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۸۱

است؛ و كمال آن، تفكر در معانى و مفاهيم عرفيه است.

دوم، قرائت خاصه است؛ و آن احضار حقايق لطايف كلام الهى است در قلب به قدر قوّت برهان يا كمال عرفان؛ و كمال آن، به وصول به بعض مراتب اسرار قرائت است.

سوم، قرائت اصحاب معرفت است؛ و آن ترجمان مشاهدات خويش است پس از معرفت به حقيقت كلام و كتاب الهى.

چهارم، قرائت اصحاب قلوب است؛ و آن ترجمان حالات قلبيه است پس از تحقق به بعض مراتب حقيقت قرآن.

پنجم، قرائت اصحاب ولايت است؛ و از براى آن به طريق اجمال سه مقام است: اول، مقام ترجمان تجلّيات فعليه است بر قلب ولىّ؛ دوم، ترجمان تجلّيات اسمائيه است؛ و سوم، ترجمان تجلّيات ذاتيه. و در اين سه مقام، قارئْ حمد و ثناى حقّ به لسان حقّ كند، زيرا كه نمونهٔ قرب نوافل از مقام تجلّيات افعاليه شروع شود: وَ اللّه يَصيرُ لِسانَ الْعَبْد. پس، سالك حمد حقّ به لسان حقّ كند؛ چنانچه در قرب فرايض حقّ تعالى حمد خود به لسان عبد كند: وَ الْعَبْدُ يَصيرُ لِسانَ اللّه «۱»: عَلِيٌ عَيْنُ اللّه وَ يَدُ اللّه و لِسانُ اللّه تَعالى. «۲»

و از براى هر يك از اين مقامات نيز مراتبى است كه بيان تفصيلى آن به طول انجامد.

وصل: پس، چون رفع حجاب كردى و فتح ابواب نمودى، داخل حريم كبريا شو و پناه ببر از شرّ شيطان قاطع طريق إلى اللّه به مقام مقدس اسم جامع اعظم، ربّ انسان كامل، و او را از سر صدقْ رجيم خوان اگر او را در رفع يد در تكبيرات به دور افكندى و خود او و مظاهر او را رجم كردى. و اين رجم را از رجم در رمى جمرات در حج، اكمل دان، چه كه اينجا رمى به پشت

---

(۱)- «خداوند زبان بنده مى‌شود و بنده زبان خدا مى‌شود.»

(۲)- «على چشم خدا، دست خدا و زبان خداوند تعالى است.» قال امير المؤمنين عليه السلام فى خطبته: ... و أنا عين اللّه و لسانه الصادق و يده. معانى الاخبار، ص ۱۷، حديث ۱۴. التّوحيد، ص ۶۵، باب ۲۲، حديث ۲.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۸۲

سر است و آنجا رمى به پيش رو؛ و آنجا به حجاره است و اينجا به اشاره؛ و حجاره توسل به اسباب است، و اشاره حكم به فناى آنها.

پس، چون ترك كونين و طرح نشئتين كردى، خود را مخاطب به خطاب

الْآنَ وَصَلْتَ الَيَّ فَسَمِّ بِاسْمى

دان ۱۵۱؛ و الّا خود را در سلك جنود شيطان و در شمار عبدهٔ اوثان شمار. و چون خطاب الهى را به گوش بصيرت شنيدى و اذن دخول در حضرت يافتى، بسم اللّه گفته داخل شو. و اگر از روى اخلاص و حقيقت متذكر حقّ شدى و حقيقت اسم و مسمّى را به تعليم عَلَّمَ الْأسْماء «۱» دريافتى، مشمول خطاب

ذَكَرَنى عَبْدى

شوى؛ و الّا مطرود به

يا كاذِبُ، أ تُخادِعُنى

گردى. پس ساكت شو و منتظر خطاب

احْمَدَنى

حقّ شو. پس، از روی خلوص قلب و صفای باطنْ جمیع محامد را مقصور به حقّ کن، تا مشمول خطاب

حَمَدَنی عَبْدی

شوی؛ و الّا به

یا مُنافِق

خود را مخاطب دان. و اگر حقّ را به رحمت رحمانیه و رحیمیه از روی حقیقت خواندی، مفتخر به

اثْنی عَلَیَّ عَبْدی

شوی. و چون مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ گفتی، منتظر ندایِ

مَجَّدَنی عَبْدی

باش. و در إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ خود را به خطاب حضوری از غیب تعیّنات، بلکه حجاب اسما و صفات، خارج دان تا عبادت و ثنا به لسانِ ذات مفتقر، برای ذات مستغنی واقع شود. و اگر از اهل خصوصی و به ترک خویشتن مخصوصی، از حجاب خودی خارج شو تا لایق

هذا بَیْنی و بَیْنَ عَبْدی و لِعَبْدی ما سَئَل

شوی. پس به لسان حقّ آنچه را حقّ برای تو قرار داده طلب کن؛ و تا آخر سوره که رسیدی، منتظر

هذا هُوَ الَّذی لِعَبْدی

«۲» باش.

[کلام بعض اهل معرفت]

و بعض اهل معرفت گویند: «چنانچه حمد تقسیم شده بین بنده و حقّ- چنانچه در حدیث نبوی «۳» است- پس، از اول سوره تا إِیّاکَ نَعْبُدُ از حقّ است

---

(۱)- «نامها را تعلیم داد.» (برگرفته از آیهٔ ۳۱ سورهٔ بقره).

(۲)- «این است آنچه برای بندهٔ من است.» اسرار العبادات، ص ۴۶.

(۳)- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۲۶، «کتاب القرآن»، باب ۲۹، حدیث ۳.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۸۳

و إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ مشترک بین حقّ و عبد است؛ و از آنجا تا آخر سوره مختص به عبد است همین طور نماز نیز بدین ترتیب منقسم است: پس سجود برای حقّ است خاصه، زیرا که عبد فانی است؛ و قیام برای عبد است، چون در خدمت مولا ایستاده؛ و رکوعْ حالت مشترکه است که در آن انوار الهیّه در موطن عبد ظاهر می‌شود.» «۱» انتهی.

نویسنده گوید: و نیز مادامی که عبد در کسوهٔ عبودیّت است، نماز و جمیع اعمال آن از عبد است؛ و چون فانی در حقّ شد، جمیع اعمال او از حقّ است و خود را تصرفی در آنها نیست؛ و چون به صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء نایل شد، عبادت از حقّ است در مرآت عبد. و این اشتراک نیست بلکه «امر بین الامرین» است.

و نیز تا سالک است، عبادت از عبد است؛ و چون واصل شد، عبادت از حقّ است. و این است معنی انقطاع عبادت پس از وصول: وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ؛ «۲» ای الْمَوتُ. و چون موت کلی و فنای مطلق دست داد، حقّ عابد است و عبد را حکمی نیست؛ نه آنکه عبادت نکند بلکه عبادت کند و

کانَ اللّه سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ لِسانَهُ

«۳»- و آنچه بعض از جهلهٔ از متصوّفه گمان کرده‌اند از قصور است- و چون عبد به خود آمد، عبادت از حقّ است در مرآت عبد واقع شود، و

الْعَبْدُ سَمْعُ اللّه وَ لِسانُ اللّه

گردد.

فصل ششم در [سرّ] استعاذه است

و حقیقت آن، پناه بردن از شیطان و تصرفات آن و مظاهر آن است به

---

(۱)- اسرار العبادات، ص ۴۷.

(۲)- «پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) بیایدت.» (حجر/ ۹۹)

(۳)- «و خدا گوش، چشم و زبان او باشد.» در اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من اذی المسلمین و احترقهم»، حدیث ۷ و ۸ این مضمون آمده است.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۴

مقام اسم اللّه الجامع که ربّ انسان کامل است. پس، مادامی که سالک در لباس کثرت است و خود را متصرف در امور می‌داند، در تحت تصرف شیطان است و قرائت او به لسان انانیّت که لسان فصیح شیطان است واقع است و آنچه به لسان جاری کند اسم اللّه نخواهد بود. و چون خارج شد از این کثرت و خود را متصرف ندید و جلوهٔ فعل حق را در مظاهر خَلقیه مشاهده نمود، به اول مرتبهٔ استعاذهٔ اهل سلوک نایل شده؛ و این استعاذهٔ قیام و قرائت است، زیرا که هر دو، مقام توحید فعلی است:

اما قیام، چنانچه ذکر شد، تذکر مقام قیومیت حق است؛ و برای اهل ولایت تحقق به آن است و تدلی به مقام مشیت است.

و اما قرائت، پس تذکر اسم اللّه، که مقام مشیت مطلقه است و قصر جمیع محامد به حق و تذکر مقام رحمانیت و رحیمیت و مالکیت، و اتیان به صیغهٔ جمع در «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعین» و تذکر مقام «هدایت به صراط مستقیم غیر مایل به افراط و تفریط» تمام مناسب با توحید افعال است؛ چنانچه نزد اهلش واضح است.

و چون خارج شد از کثرت صفتی و جمیع صفات و اسما را مضمحل دید و حکم به فنا کرد، در مرتبهٔ ثانیه از استعاذه واقع شود که آن، استعاذهٔ رکوع و ذکر آن است؛ زیرا که رکوع و ذکر آن، اشاره به مقام توحید صفات است؛ چنانچه در سرّ آن بیاید، ان شاء اللّه.

و چون غبار کثرت را از دار تحقق پاک نمود و حجب نورانیه و ظلمانیه را برچید و به مقام توحید ذاتی و فنای کلی نایل شد، استعاذهٔ حقیقیه برای او حاصل آید. و این استعاذهٔ سجود است و ذکر آن، زیرا که آن- چنانچه بیاید- اشاره به مقام توحید ذاتی است. و تواند اشاره به مقامات ثلثه بود آنچه از حضرت رسول- صلی اللّه علیه و آله- منقول است که در سجود گفت:

اعُوذُ بِعَفْوِکَ مِنْ عِقابِکَ، وَ اعُوذُ بِرِضاکَ مِنْ سَخَطِکَ، وَ اعُوذُ بِکَ مِنْکَ.

«۱» و آنچه در

---

(۱)- «از کیفر تو به عفوت و از خشم تو به رضایت و از تو به خودت پناه می‌برم.» عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۴، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۴۱۷، «کتاب اعمال السّنین ...»، باب ۱۱۱.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۵

این مقـام ذکر شـد- که قیام و قرائت اشاره به مقام توحیـد فعلی است- منافات نـدارد با آنچه در فصل سوم از مقـدمه در سرّ جملی نماز ذکر کردیم- که إِیّاکَ نَعْبُدُ رجوع عبـد است به حق به فنای کلی مطلق- زیرا که از برای هر یک از قرائت و رکوع و سجود مقاماتی است که به حسب هر مقام، اشاره به مقامی از توحیدات ثلثه می‌تواند بود؛ ولی هر یک از اینها به مقامی انسب است.

پس، قیامْ به مقامِ توحیدِ افعال انسب است؛ گرچه توحید ذات و صـفت را نیز در باطن دارد. و این نظیر کلامی است که اهل معارف گویند راجع به تقسیمات اسـمای افعال و صـفات و ذات، با آنکه هر اسـمی را اسم جامع دانند؛ پس اسم فعل را آن اسمی دانند که تجلی فعلی در آن ظاهر باشد و تجلی صفتی و ذاتی در باطن او باشد، و همین طور در اسم صفتی و ذاتی.

فصل هفتم در قرائت است [در اشارهٔ اجمالیه به بعض اسرار سورهٔ حمد]

بـدان که اهل معرفت بسم اللّه هر سوره را متعلق به خود آن سوره داننـد. و از این جهت در نظری بسم اللّه هر سوره را معنایی غیر از سورهٔ دیگر است؛ بلکه بسم اللّه هر قائلی در هر قول و فعلی با بسم اللّه دیگرش فرق دارد. و بیان این مطلب به وجه اجمال آن است که به تحقیق پیوسـته که تمام دار تحقق، از غایهٔ القصوای عقول مهیمهٔ قادسه تا منتهی النهایهٔ صف نعال عالم هیولی و طبیعت، ظهور حضـرت اسـم اللّه اعظـم اسـت و مظهر تجلی مشـیت مطلقه است که امّ اسـمای فعلیه است؛ چنـانچه گفته‌انـد: ظَهَرَ الْوُجُودُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. ۲* پس، اگر کثرت مظاهر و تعینات را ملاحظه کنیم، هر اسمی عبارت از ظهور آن فعل یا قولی است که در تِلوِ آن واقع شود. و سالک إلی اللّه اول قـدم سـیرش آن است که به قلب خود بفهماند که باسم اللّه همه تعیناتْ ظاهر است؛ بلکه همه، خود اسم اللّه هستند و در این مشاهده

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۶

اسـمای مختلف شوند و سعه و ضـیق و احاطه و لا احاطهٔ هر اسـمی تابع مظهر است و تبع مرآتی است که در آن ظهور کرده. و اسم اللّه گرچه به حسب اصل تحقق مقدم بر مظاهر است و مقوِّم و قیوم آنهاست، ولی به حسب تعین متأخر از آنهاست؛ چنانچه در محل خود مقرر است. و چون سالک اسـقاط اضافات و رفض تعینات نمود و به سرّ توحیـد فعلی رسـید، تمام سور و اقوال و افعال را یک بِسْمِ اللّهِ* است و معنی همه یکی است.

و به حسب اعتبار اول، در سور قرآنیه اسـمی جامعتر و محیطتر از بِسْمِ اللّهِ* در سورهٔ مبارکـهٔ حمـد نیست؛ چنانچه از حدیث مشـهور منسوب به مولی الموالی نیز ظـاهر شود؛ زیرا که متعلق آن محیطتر از سایر متعلقات است؛ چنانچه اهل معارف گوینـد الْحَمْـدُ* اشاره به عوالم غیبیهٔ عقلیه است، که صـرف حمد و محامد اللّه هسـتند، و لسان حمد آنها لسان ذات است؛ و رَبِّ الْعالَمِینَ* اشاره به ظهور اسم اللّه در مرآت طبیعت است به مناسـبت مقـام ربوبیت، که ارجـاع از نقص به کمـال و از مُلک به ملکوت است و آن مختص به جوهر عـالم مُلک است؛ و رحمـانیت و رحیمیت از صـفات خاصـهٔ ربوبیت است؛ و مالِکِ یَوْمِ الـدِّینِ اشاره به رجوع مطلق و قیامت کبراست.

و چون صـبح ازل طالع شـد و نور جلوهٔ احـدی بر قلب عارف در طلوع آفتاب یوم القیامـهٔ تجلی کرد، سالک را حضور مطلق دسـت دهـد؛ پس به مخاطبـهٔ حضوریه در محفل انس و مقام قـدس به إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ گویا شود؛ و چون به خود آید از جذبهٔ احدی و صحو بعد المحو حاصل آید، مقام هدایت خود و مصاحبین خود را در این سیر إلی اللّه طلب کند.

پس، سورهٔ حمد جمیع سلسلهٔ وجود است عیناً و علماً و تحققاً و سلوکاً و محواً و صحواً و ارشاداً و هدایتاً؛ و اسم مظهر آن، اسم اللّه اعظم و مشـیت مطلقه است: فهو مفتـاح الکتاب و مختامه و فاتحتهُ و ختامُه؛ چنانچه اسم اللّه ظهور و بطون و مفتاح و مختم است: اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ. «۱» پس، تفسیر این سوره به حسب ذوق اهل معرفت چنین است: به ظهور اسم اللّه، که

(۱)- «خداوند نور آسمانها و زمین است.» (نور/ ۳۵)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۷

مقام مشیّت مطلقه و اسم اعظم الهی است و دارای مقام مشیت رحمانیه، که بسط وجود مطلق است، و مشیت رحیمیه، که بسط کمال وجود است، عـالم حمـد مطلق و اصـل محامـد- که از حضـرت تعین اول غیبی تـا نهایت افق عالم مثال و برزخ اول است- للّه، یعنی برای مقـام اسم جـامع که اللّه است، ثـابت است. و از برای اوست مقـام ربـوبیت و تربیت عـالمین، که مقـام سوائیت و ظهور طـبیعت است.

و این مقام ربوبیتْ ظاهر است به رحمانیت و رحیمیت ربوبیه، که در مواد مستعده بسط فیض کنـد به رحمانیت؛ و در مهد هیولی به ظهور رحیمیت تربیت آنها کنـد و به مقام خاصّ خود رساند. و آن مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ است که به قبضهٔ مالکیتْ جمیع ذرّات وجود را قبض کنـد و ارجاع به مقام غیب نمایـد: کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ. «۱» و ایـن تمـام دایرهٔ وجـود است که در بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* به طریق اجمال مذکور است، و در حمد به طریق تفصیل؛ و تا مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ خالص برای حق است، چنانچه در حدیث است.

و چون بندهٔ سالک إلی اللّه به مِرقاتِ

اقْرَأْ وَ ارْقَ

«۲» و عارج به معراجِ

الصَّلاهُ مِعْراجُ الْمُؤْمِن ۵

مشاهـدهٔ رجوع جمیع موجودات و فنای دار تحقق در حق کنـد و حق برای او جلوه به وحـدانیت نماید، به زبان فطرت توحید گوید: إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعِینُ. و چون نور فطرت انسان کامل، محیط به جمیع انوار جزئیّه است و عبادت و توجه آن، توجهِ دار تحقّق است، به صیغهٔ جمع ادا کند-

سَبَّحْنا فَسَبَّحَتِ الْمَلائِکَهُ وَ قَدَّسْنا فَقَدَّسَتِ المَلائِکَهُ وَ لَوْلانا ما سَبَّحَتِ الْمَلائِکَه ...

الخ. «۳»

---

(۱)- «همان طور که در آغاز بیافریدتان باز خواهید گشت.» (اعراف/ ۲۹)

(۲)- «بخوان و بالا رو.» اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۸، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن» حدیث ۱۰.

(۳)- «ما خـدا را تسبیـح گفتیم، پس ملائکه تسبیح گفتند؛ و ما خدا را تقدیس کردیم، پس ملائکه تقدیس کردند. و اگر ما نبودیم ملائکه تسبیـح نمی‌گفتند.» عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۱۲۲، حدیث ۲۰۱.- عیون اخبـار الرّضا، ج ۱، ص ۲۶۲. و بحـار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، «کتاب الامامهٔ»، روایات باب ۱ از «ابواب خلقهم و طینتهم و ارواحهم».

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۸۸

پس چون سالکْ خود و انیّت و انانیّت خود را یکسره تقـدیم ذات مقدس کرد و هر چه جز حق را محو و محق کرد، عنایت ازلی از مقـام غیب احـدی به فیض اقـدس شامـل او گردد و او را به خـود آرد و صـحو بعـد المحـو برای او دست دهـد و ارجـاع به مملکت خویش شود به وجود حقـانی. و چون در کثرت واقع شود، از فراق و نفـاق بیمناک شود و هـدایت خود را، که هـدایت مطلقه اسـت (چه که سایر موجودات از اوراق و اغصان شـجرهٔ مبارکهٔ انسان کامل است) به صـراط مسـتقیم انسانیت- که سیر الی الاسم الجامع و رجوع به حضـرت اسم اللّه اعظم است- که از حـد افراط و تفریط که «مغضوبٌ علیهم» و «ضالّین» است خارج است، طلب کند. و یا آنکه هـدایت به مقام برزخیّت را، که مقام عـدم غلبـهٔ وحدت بر کثرت و کثرت بر وحدت است و حد وسط بین احتجاب از وحدت به حجاب کثرت است، که مرتبهٔ «مغضوب علیهم» است، و احتجاب از کثرت به وحدت است، که مقام «ضالّین» و متحیّرین در جلال

کبریاست، طلب کند.

وصل:

رُوِیَ فِی التَّوحیدِ عَنِ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلام، حینَ سُئِلَ عَنْ تَفْسیرِ الْبِسْمِلَهِ، قالَ:

مَعْنی قَوْلِ الْقائِلِ «بِسْمِ اللّه» ایْ اسِمُ عَلَی نَفْسی سِمَهً مِنْ سِماتِ اللّه وَ هِیَ الْعِبادَهُ. قالَ الرّاوی فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَهُ؟ قالَ: الْعَلامَهُ.

«۱» و از این حدیث شریف ظاهر شود که سالک باید متحقّق به مقام اسم اللّه شود در عبادت. و تحقّق به این مقامْ حقیقت عبودیّت، که فناء در حضرت ربوبیّت است، می‌باشد. و تا در حجاب انّیت و انانیّت است در لباس عبودیّت نیست، بلکه خودخواه و خودپرست است و معبود او هواهای نفسانیّهٔ او است: أ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ «۲» و نظر او نظر ابلیس لعین است که در

---

(۱)- «در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام روایت شده است که "چون تفسیر «بسمله» (بسم اللّه) از سمات خدا را می گذارم و آن نشانه، عبادت است. "راوی گفت پرسیدم ":سمه یعنی چه "؟فرمود ":نشانه» ".التوحید، ص ۲۲۹، باب ۳۱، حدیث ۱.

(۲)- «آیا دیده‌ای آن را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته.» (فرقان/ ۴۳)

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۸۹

حجاب انانیّتْ خود و آدم علیه السلام را دید و خود را بر او تفضیل داد، خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ* «۱» گفت و از ساحت قدس مقرّبین درگاه مطرود شد. پس گویندهٔ بِسْمِ اللَّهِ* اگر نفس خود را به «سمهٔ اللّه» و «علامهٔ اللّه» متصف کرد و خود به مقام اسمیت رسید و نظرش نظر آدم علیه السلام شد که عالم تحقّق را- که خود نیز خلاصهٔ آن بود- اسم اللّه دید: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها؛ «۲» در این حال، تسمیهٔ او تسمیهٔ حقیقیّه است و متحقّق به مقام عبادت است؛ که القاء خودی و خودپرستی و تعلق به عزّ قدس و انقطاع إلی اللّه است؛ چنانچه در ذیل حدیث «رزام» از حضرت امام جعفر صادق است که می‌فرماید:

یَقْطَعُ عَلائِقَ الاهتِمامِ بِغَیْرِ مَنْ لَهُ قَصَدَ وَ الَیْهِ وَفَدَ وَ مِنْهُ اسْتَرْفَد ... الخ.

و چون سالک را مقام اسمیّت دست داد، خود را مستغرق در الوهیت بیند:

الْعُبُودیَّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبُوبِیَّهُ؛

«۳» پس خود را اسم اللّه و علامهٔ اللّه و فانی فی اللّه بیند و سایر موجودات را نیز چنین بیند. و اگر ولیّ کامل باشد، متحقّق به اسم مطلق شود و برای او تحقّق به عبودیّت مطلقه دست دهد و «عبد اللّه» حقیقی شود.

و تواند بود که تعبیر به عبد در آیهٔ شریفهٔ سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ «۴» برای آن باشد که عروج به معراج قرب و افق قدس و محفل انس به قدم عبودیّت و فقر است و رفض غبار انّیت و خودی و استقلال است. و شهادت به رسالت، در تشهّد، بعد از شهادت به عبودیّت است چه که عبودیّت مِرقاتِ رسالت است؛ و در نماز، که معراج مؤمنین و مظهر معراج نبوت است، شروع شود، پس از رفع حجب به بسم اللّه، که حقیقت عبودیّت است:

فَسُبْحانَ الَّذی اسْری بِنَبِیِّهِ بِمِرْقاهِ الْعُبُودیَّهِ الْمُطْلَقَه. «۵» و او را به قدم عبودیّت به

---

(۱)- «مرا از آتش و او را از گِل آفریده‌ای.» (اعراف/ ۱۲ و ص/ ۷۶)

(۲)- «و به آدم همهٔ نامها را آموخت.» (بقره/ ۳۱)

(۳)- «بندگی خدا جوهری است که باطن و مغز آن ربوبیّت است.» مصباح الشّریعة، باب ۱۰۰.

(۴)- «منزّه است آن کس که بنده‌اش را سیر داد.» (اسراء/ ۱)

(۵)- «پس منزّه است آن کس که پیامبرش را با نردبان عبودیّت مطلقه سیر داد.»

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۹۰

افق احدیّت جذب فرمود و از کشور مُلک و ملکوت و مملکت جبروت و لاهوت رهانید؛ و سایر بندگان را که مستظل به ظل آن نور پاکند به سمه‌ای از سمات اللّه و مرقات تحقق به اسم اللّه، که باطن آن عبودیّت است، به معراج قرب رساند.

و چون سالکْ دایرهٔ وجود را اسم اللّه دید، به قدر قدم سلوک تواند وارد در فاتحهٔ کتاب اللّه و مفتاح کنز اللّه گردد؛ پس همهٔ اثنیه و محامد را به حق- به مقام اسم جامع- ارجاع کند و برای موجودی از موجودات فضایل و فواضلی نبیند؛ چه که اثبات فضیلت و کمال برای موجودی جز حق منافات با رؤیت اسمیت دارد. و اگر بِسْمِ اللّهِ* را بحقیقت گفته، الْحَمْدُ لِلّهِ* را نیز تواند بحقیقت گفت. و اگر در حجاب خلق، چون ابلیس، از مقام اسم محجوب شد، محامد را نیز به حق نتواند رجوع دهد. و تا در پردهٔ انانیّت است، از عبودیّت و اسمیت محجوب است؛ و تا از این مقام محروم است به مقام حامدیت نرسد. و اگر با قدم عبودیّت و حقیقت اسمیت به مقام حامدیت رسید، صفت حامدیت را نیز برای حق ثابت داند و حق را حامد و محمود شمارد و ببیند؛ پس تا خود را حامد و حق را محمود دید، حامد حق نیست، بلکه حامد حق و خلق، بلکه حامد خود فقط می‌باشد و از حق و حمد او محجوب است. و چون به مقام حامدیت رسید،

انْتَ کَما اثْنَیْتَ عَلی نَفْسِکَ

۸۵ گوید، و از حجاب حامدیت، که مقرون به دعوی و ملازم با اثبات محمودیت است، خارج شود؛ پس مقالهٔ عبد سالک در این مقام چنین شود: بِاسْمِهِ الْحَمْدُ لَهُ مِنْهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْحَمْد. «۱» و این نتیجهٔ قرب نوافل است که در حدیث شریف اشاره‌ای به آن فرموده آنجا که فرماید:

فَاذا احْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ لِسانَه ...

الخ. «۲»

رَبِّ الْعالَمِینَ:* اگر عالمین صور اسما که اعیان ثابته است باشد، ربوبیت ذاتیه خواهد بود و راجع به مقام الوهیت ذاتیه، که اسم اللّه اعظم است، می‌باشد؛ زیرا که اعیان ثابته به تجلی ذاتی در مقام واحدیّت به تبع

---

(۱)- «به نام او، حمد او راست، از اوست و برای اوست.»

(۲)- «چون او را دوست بدارم، گوش، چشم و زبان او باشم ...».- پاورقی شمارهٔ ۱۵۹.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۹۱

اسم جامع که به تجلی فیض اقدس متعین است تحقق علمی پیدا کردند. و معنی ربوبیت در آن مقام مقدس، تجلی به مقام الوهیت است که بدان تجلی جمیع اسما متعین شوند و عین ثابت انسان کامل اولا، و دیگر اعیان در ظل آن، متعین شوند. و رحمانیت و رحیمیت اظهارهمان اعیان است از غیب هویت تا افق شهادت مطلقه؛ و ایداع فطرت عشق و محبت کمال مطلق است در خمیرهٔ آنها، که بدان فطرت عشقیهٔ سائقه و جذبهٔ قهریهٔ مالکیه، که ناصیهٔ آنها را گرفته، به مقام جزای مطلق، که استغراق در بحر کمال واحدیّت است، نایل شوند: أَلا إِلَی اللّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ. «۱»

پس با این طریقه غایت آمال و نهایت حرکات و منتهای اشتیاقات و مرجع موجودات و معشوق کائنات و محبوب عشاق و مطلوب مجذوبین، ذات مقدس است؛ گرچه خود آنها محجوبند از این مطلوب و خود را عابد و عاشق و طالب و مجذوب امور دیگری

دانند. و این حجاب بزرگ فطرت است که باید سالک الی اللّه به قدم معرفت آن را خرق کند؛ و تا بدین مقام نرسد، حق ندارد که إِیّاکَ نَعْبُدُ گوید، یعنی لا نَطْلُبُ الّا ایّاک، و جویندهٔ غیر تو نیستیم و خواهندهٔ جز تو نخواهیم بود و ثنای غیر تو نکنیم و استعانت در همهٔ امور بجز از تو نجوییم. همه ما سلسلهٔ موجودات و ذرات کائنات، از ادنی مرتبهٔ سفل ماده تا اعلی مرتبهٔ غیب اعیان ثابته، حق طلب و حق جو هستیم و هر کس در هر مطلوبی طلب تو کند و با هر محبوبی عشق تو ورزد: فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها؛ «۲» یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ.

و چون سالک را این مشاهده دست دهد و خود را به شَراشرِ اجزاء وجودیهٔ خود، از قوای ملکیّه تا سرایر غیبیّه، و جمیع سلسلهٔ وجود را عاشق و طالب حق بیند و اظهار این تعشّق و محبت را نماید، از حق استعانت وصول طلبد و هدایت به صراط مستقیم را- که صراط ربّ الانسان است (إِنَّ رَبِّی عَلی

(۱)- «هان، بازگشت امور فقط به سوی خداست.» (شوری/ ۵۳)

(۲)- «آن فطرت الهی که مردم را بر آن آفرید.» (روم/ ۳۰)

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۹۲

صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ) «۱» و آن صراط «منعم علیهم» از انبیای کمل و صدّیقین است که عبارت از رجوع عین ثابت به مقام اللّه و فنای در آن است نه فنای در اسمای دیگر که در حد قصور یا تقصیر است طلب کند. چنانچه منسوب به رسول اکرم است که فرموده: کانَ اخی مُوسی عَیْنُهُ الْیُمْنی عَمْیاءَ وَ اخی عیسی عَیْنُهُ الْیُسْری عَمْیاءَ وَ انَا ذُو الْعَیْنَیْن.

«۲» جناب موسی را کثرت غلبه بر وحدت داشت، و جناب عیسی را وحدت غالب بر کثرت بود؛ و رسول ختمی را مقام برزخیت کبری، که حد وسط و صراط مستقیم است، بود.

تا اینجا تفسیر سوره بنا بر آن بود که عالمین حضرات اعیان باشد. و اگر عالمین حضرات اسمای ذاتیه یا اسمای صفتیه یا اسمای فعلیه یا عوالم مجرده یا عوالم مادیه یا هر دو یا جمیع باشد، تفسیر سوره فرق می‌کند.

چنانچه اگر «اسم اللّه» در آیهٔ شریفهٔ بِسْمِ اللّهِ* ... غیر از مقام مشیت مقام دیگر باشد از اسمای ذاتیه و غیر آن یا اعیان ثابته یا اعیان موجوده یا عوالم غیبیه و شهادتیه یا انسان کامل، نیز تفسیر جمیع سوره فرق می‌کند. و همین طور اگر «اللّه» الوهیت ذاتیه یا ظهوریه باشد و «رحمن» و «رحیم» در بسمله صفت برای «اسم» باشد یا برای «اللّه»، تفسیر سورهٔ شریفه فرق می‌کند. چنانچه اگر «باء» در بسمله برای استعانت یا ملابست، یا متعلق به ظَهَرَ باشد، یا متعلق به خود سوره، یا به هر یک از اجزاء آن باشد، فرقها حاصل شود. چنانچه نیز، به حسب مقامات قراء، از وقوع در حجاب کثرت یا غلبهٔ وحدت یا صحو بعد المحو و یا مقامات دیگر که سابقاً ذکر شد، تفسیر سوره را باید فرق گذاشت. و احاطهٔ به جمیع آنها و به تفسیر حقیقی قرآن، که کلام جامع الهی است، از طوق امثال نویسنده خارج است (

انَّما یَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِه)

«۳» و آنچه ذکر شد علی سبیل الاحتمال بود. و اللّه الهادی.

(۱)- «بدرستی که پروردگار من بر راه راست است.» (هود/ ۵۶)

(۲)- «برادرم موسی را چشم راست نابینا بود، و برادرم عیسی را چشم چپ، و من دارای دو چشم هستم.»

(۳)- «قرآن را فقط آن کس که قرآن بدو خطاب شده می‌شناسد.» بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۴۹، «تاریخ الامام محمد الباقر»، باب ۲۰، حدیث ۲.

سر الصلاة – معراج السالكین و صلاة العارفین، ص: ۹۳

فصل هشتم در اشارهٔ اجمالیّه به تفسیر سورهٔ شریفهٔ توحید

بـدان كه در بِسْمِ اللَّهِ* این سوره و متعلق آن، همـان احتمالاـت است كه در سورهٔ شـریفهٔ حمـد ذكر شـد [ه] است؛ ولی در اینجـا به مناسبت تعلق آن به قُلْ هُوَ، كه ترجمان از مقام مقـدس ذات من حیث هو است یا مقام غیب هویت است یا مقام اسـمای ذاتیه است، سالک باید در حال استهلاک در هر یک از این مقامات باشد، و با رفض تعینات اسـمایی و صفاتی مطلقاً گویا شود به كلمهٔ شریفهٔ «هو»؛ پس اسم در این مقام ممكن است تجلی غیبی به فیض اقدس، كه رابطه بین ذات و اسـمای ذاتیه یا غیب و اسمای صفتیه است، باشـد؛ پس گویا چنین فرموده: ای محمـد، كه از افق اكثرت و تعین منسـلخ شـدی و به قدم عشق و محبت رفض غبار كثرت اسـما و صفـات و تعینـات كردی، به مقـام تجلی به فیض اقـدس در مقـام غیب هویت و وحـدت صـرف بگو: «هو». و آن اشاره است به مقام ذات یا غیب هویت یا اسـمای ذاتیه. و آن با آنكه غیب مطلق است «اللّه» است كه مقام جمع اسـما و حضـرت واحـدیّت است؛ و این كثرت اسـمایی را با وحـدت و بساطت مطلقه تنافی نیست؛ پس او احد است. و با آنكه كثرت كمالی در آن راه دارد، بلكه آن مبدأ آن كثرت است، صـمد است و منزه است از مطلق نقایص؛ پس برای او ماهیهٔ و امكان و جوف نیست؛ پس از او چیزی منفصل نشود و او از چیزی منفصـل نشود. و جمیع دار تحقق به او منتهی شود ظهوراً و تجلّیـاً، و فـانی در ذات و اسـما و صـفات او هست وجوداً و صفةً و فعلًا؛ و از برای او مثل و مثال و كفو و شریک نیست.

پس هُوَ اشاره به مقام غیب شـد، چنانچه در حـدیث نیز وارد است؛ «۱» و اللَّهُ به مقام اسـمای كمالی و واحـدیّت، كه مقام اسم اعظم است؛ و از أَحَدٌ تا

(۱)- «و هو اسمٌ مكنّیً مشارٌ الی غائبٍ: فالهاء تنبیهٌ علی معنیً ثابتٍ و الواو اشارهٌ الی الغائب عن الحواسّ ...». التّوحید، ص ۸۸.

سر الصلاة – معراج السالكین و صلاة العارفین، ص: ۹۴

آخر سوره، اسمای تنزیهیّه است؛ پس سورهٔ شریفه نسبت حق است به جمیع مقامات؛ و تواند كه هُوَ اشاره به ذات من حیث هو باشد و أَحَدٌ اشاره به اسمای ذاتیه باشد. و العلم عنده.

فصل نهم در بعض از اسرار ركوع است

و آن نزد خاصّه، خروج از منزل قیام به امر و استقامت در خدمت است كه پیش اهل معرفت مستلزم دعوی است.

و در نزد اهـل محبـت، خروج از منزل خیـانت و جنـایت اسـت و دخـول در منزل ذل و افتقـار و اسـتكانت و تضـرع اسـت كـه منزل متوسطین است.

و در نزد اصحاب قلوب، خروج از منزل قیام للّه به مقام قیام باللّه و از مشاهدهٔ قیومیت به مشاهدهٔ انوار عظمت است، و از مقام توحید افعـال به مقـام توحیـد اسـما اسـت، و از مقام «تـدلّی» به مقام «قاب قوسـین» است؛ چنانچه سـجود مقام «او ادنی» است. و پس از این، اشاره ای به آن بیاید، ان شاء اللّه.

پس، حقیقت قیامْ تدلّی به قیومیت حق و رسـیدن به افق مشـیت است. و حقیقت ركوع تمام نمودن قوس عبودیّت و افنای آن در نور عظمت ربوبیت است. و ركوع اولیـای كمـل تحقق به این مقـام است به حسب مراتب خود و حظ آنها از حضـرات اسـمای محیطه و شامله و ذاتیه و صفتیه، به طوری كه تفصیل آن از حوصلهٔ این اوراق خارج است.

پس، سالک چون به منزل ركوع كه منزل فنای اسمایی است رسید، تكبیر گوید و دست خود را مثل وقت تكبیرات افتتاحیه رفع كند

بـا همـان آداب. و این تکبیر و رفع بـاطن یکی از تکبیرات افتتـاحیه است؛ چنانچه تکبیر سـجود نیز چنین است. و در این مقام حق را تکبیر از توصیـف، که از مقامات شاملهٔ عبد است و با او تا آخر سـلوک همقدم است، نماید. و با دست خود مقام تدلّی و عبودیّت و تقوّم به قیّومیّت را، که خالی از شائبهٔ تجلّد و دعوی نیست، رفع و

رفض نماید؛ و صـفر الید متوجه منزل رکوع شود. و در فنای منزل «قاب قوسـین» نور عظمت عرش حضـرت وحدانیت و واحدیّت به قلبش تجلی کنـد و حق را تنزیه و تسبیح کند و خود را از لیاقت تکبیر اسـقاط کند. پس با قلب وَجِل و حال خجل از قصور در ادای حق این منزل، که از منازل بزرگ اهل توحیـد است، به تادیهٔ حقوق آن پردازد که عمدهٔ آن، توصیـف حق به عظمت است که پس از تنزیه در جمیع منازل ولایت است. و پس از آن، به تحمید، که در مقام ذات اشارهٔ به توحید صفات است، پردازد.

و لسان عبد در این مقام، در تنزیه و تعظیم و تحمید، لسان حقّ است؛ چنانچه در حدیث است که:

لَمّا نَزَلَ «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ»* قالَ رَسُولُ اللّه صَلَّی اللّه عَلَیْهِ وَ آلِهِ: اجْعَلُوها فِی الرُّکُوعِ.

«۱» و اشاره‌ای به بعض آنچه در این مقام ذکر شد دارد حدیث صلاهٔ معراج. پس از آنکه آن جناب مأمور به رکوع شد، خطاب شد: فَـانْظُرْ الی عَرْشی. قالَ رَسُولُ اللّه: فَنَظَرْتُ الی عَظَمَـةٍ ذَهَبَتْ لَها نَفْسـی و غُشِیَ عَلَیَّ فَاُلْهِمْتُ انْ قُلْتُ: «سُـبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَ بِحَمْـدِهِ» لِعِظَمِ ما رَأَیْتُ. فَلَمّا قُلْتُ ذلِکَ، تَجَلَّی الْغَشْیُ عَنّی حَتّی قُلْتُها سَبْعاً الْهِمَ ذلِکَ فَرَجَعْتُ الی نَفْسی کَما کانَتْ ... الخ. «۲»

و از برای عرش اطلاقاتی است، که در این مقام ممکن است عرش وحدانیّت و عظمت مقام واحدیّت و حضـرت اسـما و صفات، که عرش الـذات است، مراد باشـد. و غشوهٔ آن سـرور ممکن است اشاره به مقام فنای در حضـرت عظمت و القای انانیّت باشـد؛ چنانچه ذهاب نفس نیز مناسب با این

---

(۱)- «هنگامی که آیهٔ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ [واقعه/ ۷۴] نازل گشت، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود ":آن را در رکوع قرار دهید. "علل الشّرائع، ص ۳۳۳، باب ۳۰، حدیث ۶. وسائل الشّیعهٔ، ج ۴، ص ۹۴۴، «کتاب الصّلاهٔ»، «ابواب الرکوع»، باب ۲۱، حدیث ۱.

(۲ ... ")- «به عرش من بنگر. "رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله فرمود ":پس به آن چنـان عظمـتی نگریسـتم که جـانم از آن برفت و بیهوش شدم؛ آن گاه به من الهام شد و به جهت عظمت آنچه دیدم، گفتم ":

سبحان ربّی العظیم و بحمده

. ("منزّه است پروردگـار بزرگ من و سپاس او راست). پس چـون این بگفتم، از حـالت غشوه به در آمـدم. تـا اینکه بـا الهـامی که می‌شد هفت بار آن را گفتم؛ پس به خود آمدم و به حال عادی بازگشتم». " ...علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

مقـام است. و تسبیـح و تعظیم و تحمیـد، بنـا بر این به لسـان حق؛ و الهـام آن ذات مقـدس برای رؤیت این عظمت و کبریـا است در حضرت واحدیّت و احدیّت جمع اسما.

و بـدان که از برای واصـلین به مقـام قرب، در اول تجلّیات- گرچه تجلّیات حبیّه باشـد- یک دهشت و هیمانی است که قلوب صافیهٔ آنها را متزلزل و منـدک کنـد در تحت انوار تجلی عظمت؛ و اگر قلوب را اسـتعداد و طاقت نباشد، در همان هیمان و دهشت تا آخر بمانند:

انَّ اوْلِیائی تَحْتَ قِبابی لا یَعْرِفُهُمْ غَیْری.

«۱» و در ملائکه نیز صنفی چنین یافت شود که آنها را «ملائکهٔ مهیّمه» گویند. و اگر استعداد قلوب که از عطیات ابتدائیهٔ فیض اقدس است زیاد باشد، پس از این حیرت و هیمان و دهشت و وحشت و غلق و اضطراب و محو و غشیان و صعق و محق، کم کم حالت سکون و بیداری و طمأنینه و صحو و هشیاری دست دهد؛ تا آنکه حالت صحو تام حاصل شود؛ و در این مقام، که مقام تمکین است، لایق تجلّیات عالیتری گردد. و همین طور، تجلّیات به مناسبت قلوب آنها واقع شود تا به منتهای قرب و کمال واصل آیند.

و اگر از کمل باشند، حالت برزخیت کبری برای آنها دست دهد. و آن الهام که از حضرت غیب به قلب تقی نقی احمدی محمدی صلی اللّه علیه و آله می‌شد، شاید تجلّیات لطفیه بود برای تسکین آن نور پاك از آن غشوهٔ تجلی به عظمت.

وصل:

عَنْ مِصْباحِ الشريعَةِ، قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ: لا یَرْكَعُ عَبْدٌ لِلّه رُكوعاً عَلَی الْحَقیقَةِ، اِلّا زَیَّنَهُ اللّه تَعالی بِنُورِ بَهائِهِ وَ اَظَلَّهُ فی ظِلالِ كِبْرِیائِهِ وَ كَساهُ كِسْوَةَ اَصْفِیائِهِ. وَ الرُّكُوعُ اَوَّلٌ وَ السُّجُودُ ثانٍ، فَمَنْ اَتی بِمَعْنَی الْاَوَّلِ صَلُحَ لِلثّانی. وَ فِی الرُّكُوعِ اَدَبٌ وَ فِی السُّجُودِ قُرْبٌ، وَ مَنْ لا یُحْسِنُ الْاَدَبَ لا یَصْلَحُ لِلْقُرْبِ. فَارْكَعْ رُكُوعَ خاضِعٍ لِلّه بِقَلْبِهِ مُتَذَلِّلٍ وَجِلٍ تَحْتَ سُلْطانِهِ؛ خافِضٍ لَهُ بِجَوارِحِهِ خَفْضَ خائِفٍ حَزِنٍ عَلی ما یَفُوتُهُ مِنْ فائِدَةِ الرّاكِعینَ. وَ حُكِیَ اَنَّ الرَّبیعَ اِبْنَ خُثَیْمٍ كانَ یَسْهَرُ

---

(۱)- «اولیای من زیر قبّه‌های منند، جز من کسی آنان را نمی‌شناسد.» احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۲۵۶.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۹۷

بِاللَّیْلِ اِلَی الْفَجْرِ فی رَكْعَةٍ واحِدَةٍ؛ فَاِذا هُوَ اَصْبَحَ رَفَعَ [خ ل: تَزَفَّرَ] وَ قالَ: آه، سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَ قُطِعَ بِنا. وَ اسْتَوْفِ رُكُوعَكَ بِاسْتِواءِ ظَهْرِكَ، وَ انْحَطَّ عَنْ هِمَّتِكَ فِی الْقِیامِ بِخِدْمَتِهِ اِلّا بِعَوْنِهِ، وَ فِرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَساوِسِ الشَّیْطانِ وَ خَدائِعِهِ وَ مَكائِدِهِ؛ فَاِنَّ اللّه تَعالی یَرْفَعُ عِبادَهُ بِقَدْرِ تَواضُعِهِمْ لَهُ وَ یَهْدیهِمْ اِلی اُصُولِ التَّواضُعِ وَ الْخُضُوعِ بِقَدْرِ اطِّلاعِ عَظَمَتِهِ عَلی سَرائِرِهِم.

«۱» در این حدیث شریف نیز اشاراتی است به بعض آنچه در رکوع ذکر شد چنانچه «تزیین» عبد به «نور بهاء اللّه» ممکن است اشاره به تحقق مقام اسما و صفات به قدر حالات سالکین باشد؛ چه که «بهی» از اسمای صفات است؛ چنانچه «اظلال» در «ظلال کبریا» افنای عبد است در تحت عظمت نور کبریائی؛ و «تکسی» به «کسوهٔ اصفیاء» شاید اشاره به بقای بعد از این فنا باشد؛ چه که اصطفاء به حسب حضرت فیض اللّه اقدس است و از نِعم و عطیّات ابتدائیّه است؛ چون که مقام فنای عبودیّت در الوهیت، که حقیقت ربوبیت و جوهرهٔ عبودیّت است، به سلوك حاصل شود؛ ولی اصطفای حق و

---

(۱)- «از کتاب مصباح الشّریعهٔ نقل است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای برای خدا به حقیقت رکوع نکند مگر آنکه خداوند تعالی او را به نور جمال خویش بیاراید و در سایهٔ کبریایش درآورد و جامهٔ برگزیدگانش بپوشاند. رکوع (مرحلهٔ) اول است و سجود (مرحلهٔ) دوم؛ هر کس معنی و حقیقت اولی را به جای آورد، شایستگی دومی را یافته است. در رکوع ادب (عبودیت) است و در سجود قرب (به معبود) است؛ و کسی که به نیکی ادب نگذارد، قربت را نشاید. پس رکوع کن همانند رکوع کسی که قلباً خاضع برای خداست و تحت سلطهٔ او ذلیل و بیمناك می‌باشد؛ و چون راکعی که از بیم و اندوه از دست دادن بهرهٔ راکعان (حقیقی) تن فرود آورد، اعضای خود را فرود بیاورد. و از ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع شب را به صبح می‌رساند و چون به صبح می‌رسید (صبح می‌کرد) قامت راست می‌کرد [نسخه: ناله می‌کرد] و می‌گفت ":آه، مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم. "و رکوع خود را کامل انجام ده به اینکه پشت خود را هموار کنی؛ و از این (پندار) که به (قدرت و) همت خود به خدمت او قیام کنی فرود آی (که این امکان ندارد) جز به یاری او. و قلب را از وسوسه‌های شیطان و فریبها و

نیرنگهایش فراری ده که خداونـد تعالی بندگان خود را به میزانی که در برابر او کرنش کنند بلند می‌کند؛ و آنان را به هر اندازه که عظمتش بر باطنهایشان پرتو افکنـده، به حقیقت فروتنی و کرنش (در برابر خود) هدایت می‌فرماید.» مصباح الشّریعهٔ، باب ۱۵. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۰۸، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۴۸، حدیث ۱۷.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۹۸

اکتساء به کسوهٔ اصـفیاء، که مقـام تخلّع به خلعت نبوت است، از تحت سـلوک عبودیّت خـارج و در تحت اصـطفای ربوبیت داخل است. چنانچه «اوّلیّت رکوع» و «ثانویّت سجود» و ارتباط «صلاحیت دخول در منزل سجود» به «دخول در منزل رکوع» و استیفای حق آن نیز، تاکیـد آنچه ذکر شـد می‌کنـد. چنـانچه «ادب قرب» مطلـق، که در منزل سـجود حاصـل می‌شود، به تحقق به حقیقت اسـما و صفات و فنای در آن حضرت است.

و امّا قول آن حضـرت: فَارْكَعْ تا آخر، دسـتور ادب رکوع است برای متوسـطین از اهل سـلوک. و آن به حسب این حـدیث چنـد امر است:

یکی آنکه، سالـک در جمیعِ منزلِ رکوع قلبش خـائف و خـاشع و در تحت سـلطان کبریـا و عظمت به جمیع اجزاء و اعضـاء باطنه و ظـاهره خفض جنـاح کنـد و از حرمـان مقام راکعین و محرومیت این منزل شـریف بیمناک باشـد و خود را به هر حال یافت قاصـر و مقصـر شـمارد، چنانچه از ربیع بن خثیم نقل فرموده، شایـد عنایت ازلی و رحمت شاملهٔ حضـرت حق جل و علا شامل حالش شود و تدارک نقایص را فرموده به شمه‌ای از رکوع اهل معرفت و اصحاب قلوب نایل آید.

و دیگر آنکه، پشت خود را در حال رکوع مستوی کند و از اعوجاج سلطان نفس تبری جوید و قدم بر سر همت و رؤیت آن نهد و آینـهٔ قلب خود را از زنگـار همت خود و قـدم انّیّت و انـانیّت خویشـتن بزدایـد، که تـا خود را قائم به امر بینـد و با قـدم همت در آن درگاه قدم زند از فائدهٔ رکوع و مقام راکعین محروم است. و چون قدم بر فرق همت گذاشت، وارد در تحت عون الهی است- وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللّه.

و دیگر آنکه از خطرات شـیطانی و خـدایع و مکائـد آن، که در این مقـام به حسب حـال اهـل سـلوک فرق کنـد و در فنای اسـمایی تلوینات از آن خطرات است، قلب را محافظت کند.

و بالجمله، تواضع در تحت سـلطان کبریا و خضوع و تـذلل، که در هر مقامی به طوری در قلب سالک نمایش دارد، طریق هدایت و سلوک است. و هر چه نور عظمت و کبریا در قلب بیشتر تجلی کند و انوار تجلّیات غلبه کند بر

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۹۹

سرایر قلب، تواضع و خضوع و تذلل و عبودیّت افزون گردد. و اللّه الهادی.

فصل دهم [سرّ رفع رأس از رکوع]

رفع رأس از رکوع انصـراف از کثرات اسـمائیه و فنای در صـفات و تحدیـد و توقیف در آن مقامات است؛ زیرا که آن نیز از حجب نوریهٔ ما بین عبد و حق است، بلکه عین ثابت عبد در حضرات علمیه نیز در این مقام از حجب است- وَ كَمالُ التَّوْحيدِ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْه.

«۱» پس سالک را چون در فنای صـفاتی حالت صـحو دست داد، توجه به قصور پیدا کند و از منزل رکوع، که شهود کثرت اسمایی و نقصان در توحید است، منصرف شود. و چون محامد ملائکهٔ اللّه را، بلکه جمیع موجودات را، بشنود، به لسان حق گوید: سَمِعَ اللّه لِمَنْ حَمِدَه.

پس چون مستقیم شد و اقامهٔ صلب نمود از کثرات مطلقاً، لائق مقام قرب شود و متوجه مقام انس گردد.

فصل یازدهم در سرّ سجود است

و آن نزد اهل سرّ، سرّ تمام صلاهٔ و تمام سرِّ صلاهٔ است و آخرین منزل قرب و منتهی النهایهٔ وصول است؛ بلکه آن را از مقامات و منازل نباید شمرد. و از برای اصحاب آن، حال و وقتی است که جمیع اشارات از آن منقطع است

---

(۱)- «کمال توحید عبارت است از نفی صفات از او.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، «کتاب التّوحید»، «باب جوامع التّوحید»، حدیث ۶.

و همهٔ الْسُن از آن گنگ است و تمام بیانات از مقام آن کوتاه است و هر کس اشاره ای به آن کند از آن بی‌خبر است و «آن را که خبر شد خبری باز نیامد». «۱» و آنچه در این مقام ذکر شده یا می‌شود از ارباب احتجاب، بلکه خود از اسباب حجاب است.

قال العارفُ المحقّقُ الانصاری: وَ امّا التَّوحیدُ الثّالثُ فَهوَ تَوحیدٌ اخْتَصَّهُ اللّه لِنفسِه و اسْتَحقَّه بِقَدْرِه. وَ الَاحَ مِنْهُ لائِحاً الیٰ اسرارِ طائِفَةٍ مِن صَفْوَتِهِ، وَ اخْرَسَهُمْ مِن نَعْتِهِ وَ اعْجَزَهُمْ عَنْ بَثِّهِ؛ و الّذی یُشارُ بِهِ الیهِ عَلیٰ الْسُنِ المُشیرینَ انّه اسقاطُ الحَدَثِ وَ اثباتُ الْقِدَم علیٰ انَّ هذا الرّمزَ فی ذلک التّوحیدِ علّةٌ لا یَصِحُّ ذلکَ التّوحیدُ الّا بِاسْقاطِهِ. الی ان قال: فإنَّ ذلک التّوحیدَ یَزیدُهُ العِبارَةُ خِفاءً و الصّفةُ نُفُوراً و الْبَسْطُ صُعُوبةً. الی ان قال:

ما وَحَّدَ الْواحِدَ مِنْ واحِدٍ اذْ کُلُّ مَنْ وَحَّدَهُ جاحدٌ تَوْحیدُ مَنْ یَنْطِقُ عَنْ نَعْتِهِ عارِیَةٌ ابْطَلَها الْواحِدُ تَوْحیدُهُ ایّاهُ تَوْحیدُهُ وَ نَعْتُ مَنْ یَنْعَتُهُ لاحِدٌ «۲»

پس سرّ سجود را، که اشاره به آخرین مراتب توحید است و منتهی شود در مرتبهٔ تحقق به مقام لا مقامی، که اشارهٔ به آن در مسلک اهل معرفت کلمهٔ

---

(۱)-

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند آن را که خبر شد خبری باز نیامد.

- سعدی

(۲)- «عارف محقّق، انصاری، گفته است: اما مرتبهٔ سوم توحید عبارت است از توحیدی که خداوند به خود اختصاص داده و متناسب با قدر خود شایستهٔ آن گردیده و پرتوی از آن را بر باطن گروهی از برگزیدگانش تابانده و آنان را از وصف آن لال و از انتشار آن ناتوان گردانیده است، و آنچه که بر زبان اشارت کنندگان بدان اشاره می‌شود (فقط) اسقاط حدوث و اثبات قدم است. این اشارت نیز در این مرتبهٔ توحید خود نقص و علّتی است که این مرتبه جز با حذف آن درست نیاید (و تمام نگردد).» تا اینکه گفته است: «این مرتبه از توحید با بیانات و عباراتْ هر چه بیشتر پوشیده و پیچیده می‌شود و با توصیفْ هر چه بیشتر از فهم دور می‌شود و با شرح و بسط سخت‌تر می گردد.» تا آنجا که گفته است: «واحد را احدی توحید نکرده است/ زیرا هر کس توحید او کند منکر او (آن چنان که هست) شده است. توحید آن کس که از وصف او سخن می گوید/ عاری از حقیقت است که واحد تعالی آن را ابطال نموده است. توحیدِ خودِ او خود را، توحید حقیقی اوست/ و وصف کسی که او را وصف کند الحاد است.» منازل السّائرین، «باب التّوحید».

شریفهٔ «أَوْ أَدْنى» است، کشف نتوان کرد. و آنچه ما در این مقام اشاره ای به آن می کنیم، از وراء هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از ظلمت است که به قلب ما بازماندگان از طریق اهل حق و حقیقت یکی از آنها کشف نشده. و با این حال سستی و افسردگی و فتور و مردگی که اکنون در آن واقعیم، امید خیری هم نیست؛ مگر حق تعالی از خزائن کریمانهٔ خود بذل رحمتی فرماید و بسط عنایتی نماید و نفخهٔ حیاتی به قلوب مردهٔ ما دمد و بارقهٔ ملکوتیه ای به دل افسردهٔ ما بخشد، تا در بقیهٔ عمر جبران ایام گذشته کنیم و از بعض اسرار نماز اهل نیاز برخوردار شویم.

بالجمله، سجده نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب، چشم فروبستن از غیر و رخت بربستن از جمیع کثرات- حتی کثرت اسما و صفات- و فنای در حضرت ذات است. و در این مقام نه از سمات عبودیّت خبری است و نه از سلطان ربوبیت در قلوب اولیا اثری؛ و حق تعالی خود در وجود عبد قائم به امر است: فَهُوَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ بَلْ لا سَمْعَ وَ لا بَصَرَ وَ لا سَمّاعَ وَ لا بَصیرَةَ؛ و الی ذلِکَ الْمَقامِ تَنْقَطِعُ الْإِشارَةُ. «۱»

و از برای آن، به حسب احوال علمای باللّه مقامات و مراتبی است که به طریق کلّی و اجمال:

یکی، مقام ادراک این مقام است علماً و فکراً، به طریق تفکر و قدم برهان و علم. و این مرتبهٔ اصحاب حجاب اعظم است که علما و حکما هستند.

دوم، مقام ایمان، و کمال آن اطمینان است. و این مقام مؤمنین و ارباب یقین است.

سوم، مقام اهل شهود و اصحاب قلوب است که به نور مشاهده، فنای مطلق را مشاهده کنند و حضرت توحید تام در قلب آنها تجلی کند.

چهارم، مقام اصحاب تحقق و کمل اولیا است که متحقق به مقام

(۱)- «پس او گوش او و چشم اوست، بلکه نه گوشی هست نه چشمی، نه شنیدنی و نه دیدنی. و به سوی این مقام راه اشاره بسته است.»

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۰۲

وحدت صرف شوند و کثرت «قابَ قَوْسَیْنِ» از میان برخیزد و به هویت ذاتیه با جمیع شئونات آن، مستهلک در عین جمع و متلاشی در نور قدم و مضمحل در احدیّت و فانی در غیب هویت شوند. پس، محو مطلق دست دهد و صعق کلی حاصل آید و فنای تام رخ دهد و غشوهٔ تمام عارض شود و غبار عبودیّت از میان برخیزد.

و شخص سالک اگر وعاء قلبش تنگ باشد و مقام قابلیتش، که به حسب تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه عطا شده، ناقص باشد، در همان غشوه و محو کلی ازلًا و ابداً باقی ماند و به حال صحو برنگردد؛ و شاید

انَّ اوْلِیائی تَحْتَ قِبابی لا یَعْرِفُهُمْ غَیْری

۱۸۲ اشاره به این طایفهٔ از اهل اللّه باشد. ولی اگر قلبش وسیع باشد و مورد تجلی فیض اقدس شده باشد، در این حالت محو باقی نماند و از این غشوه به تجلّیات لطفیه افاقه حاصل کند و حالت تمکین و طمأنینه برای او دست دهد و به حالت صحو بعد المحو برگردد؛ و در این مقام، حق را به جمیع شئون ظاهره و باطنه و لطفیه و قهریه مشاهده کند؛ و در عین وقوع در بحر غیر متناهی وحدت، از تجلی به کسوهٔ کثرت فانی نباشد؛ و در عین وقوع در حضرت کثرت، به هیچ وجه حجاب بین او و حضرت احدیّت نباشد: نه خلق حجاب حق است برای او، مثل ما محجوبین و محرومین، و نه حق حجاب خلق است، مثل واصلین به فنای ربوبیت و فانین در حضرت احدیّت.

و در این مقام اسنی، سلوک سالک را به هیچ وجه اثری نباشد و قدم عبودیّت بکلی منقطع است. و از این جهت «عارف معنوی»

اشاره‌ای به این دو مقام فرموده آنجا که گوید:

از عبادت می‌توان اللّه شد نی‌توان موسیٰ کلیم اللّه شد

در مصرع اول، اشاره به مقام اهل سلوک و اصحاب وصول فرموده، که قدم عبودیّت را در آن مدخلیت است. و در مصرع دوم، اشاره به حالت صحو بعد المحو نموده که از افق عبودیّت بکلی خارج است. و در لسان بعض اهل

سر الصلاة – معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۰۳

معرفت «۱» اشارهٔ به این تجلّی فیض اقدس است که می‌گوید: همه از آخر می‌ترسند و من از اول می‌ترسم. و در احادیث شریفه اشارت به این مقام بسیار است. و این از اسرار بزرگ «قدر» است که اصحاب آن را از کشف آن لب فرو بسته‌اند و اجازهٔ اظهار نداده‌اند.

بالجمله، اصحاب صحو بعد المحو را حجابی از غیب و شهادت نباشد و وجود خود آنها وجود حقانی باشد و عالم را به وجود حقانی مشاهده کنند

وَ مٰا رَأَیْتُ شَیْئاً الّا وَ رَأَیْتُ اللّٰه قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَه

۶۳ فرمایند. تجلّیات ذاتیه و اسمائیه و افعالیّه، هیچیک، آنها را از دیگری محجوب نکند، بلکه در تجلّیات افعالیه تجلّیات ذاتیه و صفاتیه را نیز مشاهده کنند؛ چنانچه در تجلّیات ذاتیه تجلّیات افعالیه و صفاتیه، و در صفاتیه آن دو دیگر را شهود کنند. و اشاره به بعض آنچه ذکر کردیم فرموده در حدیث صلاة معراج آنجا که فرماید پس از تمامیت رکوع و بیان اسرار آن:

فَقٰال: ارْفَعْ رَأْسَکَ. فَرَفَعْتُ رَأْسی؛ فَنَظَرْتُ الیٰ شَیْءٍ ذَهَبَ مِنْهُ عَقْلی؛ فَاسْتَقْبَلْتُ الْأَرْضَ بِوَجْهی و یَدی فَأُلْهِمْتُ انْ قُلْتُ: «سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْاعْلیٰ وَ بِحَمْدِهِ» لِعُلُوِّ مٰا رَأَیْتُ. فَقُلْتُهٰا سَبْعاً، فَرَجَعْتُ الَیّ نَفْسی.

کُلَّمٰا قُلْتُ وٰاحِدَةً مِنْهٰا، تَجَلّی عَنّی الْغَشْیُ. فَقَعَدْتُ فَصٰارَ السُّجُودُ فیهِ «سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْاعْلیٰ وَ بِحَمْدِهِ». وَ صٰارَتِ الْقَعْدَةُ بَیْنَ السَّجْدَتَیْنِ اسْتِرٰاحَةً مِنَ الْغَشْیِ وَ عُلُوِّ مٰا رَأَیْتُ. فَالْهَمَنی ربّی، عَزَّ وَ جَلَّ، وَ طٰالَبَتْنی نَفْسی انْ ارْفَعَ رَأْسی؛ فَرَفَعْتُ فَنَظَرْتُ الیٰ ذٰلِکَ الْعُلُوِّ فَغُشِیَ عَلَیَّ، فَخَرَرْتُ لِوَجْهی وَ اسْتَقْبَلْتُ الْارْضَ بوَجْهی وَ یَدی وَ قُلْتُ: «سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْاعْلیٰ وَ بِحَمْدِهِ». فَقُلْتُهٰا سَبْعاً؛ ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسی فَقَعَدْتُ قَبْلَ الْقِیٰامِ لِأُثْنِیَ النَّظَرَ فِی الْعُلُوِّ. فَمِنْ اجْلِ ذٰلِکَ صٰارَتْ سَجْدَتَیْنِ وَ رَکْعَةً. وَ مِنْ اجْلِ ذٰلِکَ صٰارَ الْقُعُودُ قَبْلَ الْقِیٰامِ قَعْدَةً خَفیفَةً ... الخ. «۲»*****

---

(۱)– مراد خواجه عبد اللّٰه انصاری است.

(۲)– «پس فرمود ":سربردار. "سر برداشتم، چیزی دیدم که از آن عقلم از سر رفت، و به صورت و دو دست بر زمین قرار گرفتم؛ پس الهام شده به سبب علوّ آنچه دیدم گفتم":

سبحان ربّی الاعلی و بحمده

. ("منزه است پروردگار برتر من و سپاس او راست). این را هفت بار گفتم؛ پس به خود آمدم. هر بار که می‌گفتم حالت غشوه از من باز می‌شد، آن گاه نشستم. از این رو ذکر

سبحان ربّی الاعلی و بحمده

در سجده قرار داده شد. و نشستن بین دو سجده استراحتی شد از آن غشوه و عظمت و والایی آنچه دیدم. پس پروردگارم عزّ و جلّ به من الهام فرمود و خود نیز خواستم سربلند کنم، سر برداشتم و به آن علوّ و عظمت نگریستم و بیهوش شدم و به رو به زمین افتادم و با صورت و دو دست رو به زمین کردم و گفتم":

سبحان ربّی الاعلی و بحمده

. "این را هفت مرتبه گفتم، آن گاه سر برداشتم و پیش از ایستادن نشستم تا بار دیگر به آن علوّ و عظمت نظر کنم. "از این رو (در هر رکعت نماز) دو سجده و یک رکوع مقرر شد و نیز نشستن قبل از قیام، نشستی کوتاه مقرر گردید ...». علل الشّرائع، ج ۲، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۰۴

سبحان اللّه؛ چه اسراری در این حدیث شریف مودوع است که زبان قلم را یارای تقریر آن نیست و دست آمال بیان از آن کوتاه است. این نور عظمت که آن سرور در رکوع مشاهده فرمود و از خود بیخود شد، و آن چیزی که آن جناب پس از منزل رکوع مشاهده فرمود- که حتی از آن به عظمت هم تعبیر نفرموده- آیا از اسمای ذاتیه بوده، یا تجلی بی‌پردهٔ اسما بوده؟ و آیا تکرار نظر در علو برای تمکین بوده یا سرّ دیگری داشته؟

و آیا الهام حق تعالی در حال غشوه و صعق آن سرور با چه اسمی بوده که نتیجهٔ آن، تسبیح و توصیف به علو که اولین اسمای ذاتیه است که حق برای خود اتخاذ فرموده، و تحمید، که از لوازم تجلی به کثرت است، بوده؟ و اللّه العالم.

وصل:

عَنْ مِصْبٰاحِ الشَّرِيعَةِ، قٰالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلّام: مٰا خَسِرَ وَ اللّه مَنْ اتىٰ بِحَقيقَةِ السُّجُودِ وَ لَوْ كٰانَ فى الْعُمْرِ مَرَّةً وٰاحِدَةً. وَ مٰا افْلَحَ مَنْ خَلٰا بِرَبِّهِ فى مِثْلِ ذٰلِكَ الْحٰالِ تَشْبيهاً بِمُخٰادِعِ نَفْسَه غٰافِلًا لٰاهِياً عَمّا اعَدَّهُ اللّه لِلسّاجِدينَ مِنْ انْسِ الْعٰاجِلِ وَ رٰاحَةِ الْآجِلِ. وَ لٰا بَعُدَ عَنِ اللّه ابَداً مَنْ احْسَنَ تَقَرُّبَهُ فى السُّجُودِ. وَ لٰا قَرُبَ الَيْهِ ابَداً مَنْ اسٰاءَ ادَبَهُ وَ ضَيَّعَ حُرْمَتَهُ بِتَعَلُّقِ قَلْبِه بِسِوٰاهُ فى حٰالِ سُجُودِهِ. فَاسْجُدْ سُجُودَ مُتَوٰاضِعٍ للّه تَعٰالىٰ ذَليلٍ، عَلِمَ انَّهُ خُلِقَ مِنْ تُرٰابٍ يَطَأُهُ الْخَلْقُ. وَ انَّهُ اتَّخَذَكَ مِنْ نُطْفَةٍ يَسْتَقْذِرُهٰا كُلُّ احَدٍ؛ وَ كُوِّنَ وَ لَمْ يَكُنْ. وَ قَدْ جَعَلَ اللّه مَعْنَى السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ الَيْهِ بِالْقَلْبِ وَ السِّرِّ وَ الرُّوحِ فَمَنْ قَرُبَ مِنْهُ بَعُدَ مِنْ غَيْرِهِ؛ أ لٰا تَرىٰ فى الظّاهِرِ انَّهُ لٰا يَسْتَوى حٰالُ السُّجُودِ الّا بِالتَّوارى عَنْ جَميعِ الْاشْيٰاءِ وَ الاحْتِجٰابِ عَنْ كُلِّ مٰا تَرٰاهُ

*****

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۰۵

الْعُيُونُ؟ كَذٰلِكَ امْرُ الْبٰاطِنِ. فَمَنْ كٰانَ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقاً فى صَلٰاتِهِ بِشَىْءٍ دُونَ اللّه تَعٰالىٰ، فَهُوَ قَريبٌ مِنْ ذٰلِكَ الشَّىْءِ بَعيدٌ عَنْ حَقيقَةِ مٰا ارٰادَ اللّه مِنْهُ فى صَلاتِهِ. قٰالَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ: «مٰا جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.» وَ قٰالَ رَسُولُ اللّه (ص): قٰالَ اللّه تَعٰالىٰ: لٰا اطّلِعُ عَلىٰ قَلْبِ عَبْدٍ فَاعْلَمُ فيهِ حُبَّ الْاخْلٰاصِ لِطٰاعَتى لِوَجْهى وَ ابْتِغٰاءِ مَرْضٰاتى، الّا لَوَلَّيْتُ تَقْويمَهُ وَ سِيٰاسَتَهُ. وَ مَن اشْتَغَلَ بِغَيْرى فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِءينَ بِنَفْسِهِ؛ وَ مَكْتُوبٌ اسْمُهُ فى ديوٰانِ الْخٰاسِرين.

«۱» در این حدیث شریف تأمل کن و نماز اهل اللّه را چون نماز ما مپندار.

حقیقت خلوت با حق ترک غیر است، حتی نفس که از بزرگترین اغیار و ضخیمترین حجب است. و انسان مادامی که به خود مشغول است از حق غافل است، چه جای آنکه با حق خلوت کند.

و اگر در یک سجده، در جمیع ایام عمر، خلوت حقیقی حاصل شد،

---

(۱)- «امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن کس که هر چند یک بار در تمام عمر حقیقت سجده را به جای آورد، زیان نبرد؛ و آن کس که همانند کسی که خود را می‌فریبد با حالت غفلت و بازیچه گرفتن آنچه خدا برای سجده کنندگان فراهم نموده است، یعنی انس (با او) در حال (دنیا) و راحت و آسایش در آینده (آخرت)، با پروردگار خود خلوت کند، رستگار نشد. و کسی که در سجده به خدا نیکو تقرب جست، از خدا دور نشد. و کسی که به خدا سوء ادب کرد و با دلبستگی به جز او در سجده حرمت او را از بین برد، به مقام قرب او نرسد. پس سجده کن (همانند) سجدهٔ کسی که در برابر خداوند تعالی متواضع و خوار است

و می‌دانـد که از خاکی آفریـده شده که خلق بر آن پا می‌نهند و خدا او را از نطفه‌ای که همه آن را کثیف و نجس می‌دانند آفریده؛ و می‌داند که نبود و به (دست آفریدگار) به وجود آمد. و همانا خداوند معنای (حقیقت) سجده را سبب نزدیکی جستن به او با قلب و باطن و جان قرار داد؛ پس کسـی که به او نزدیک شود، از غیر او دور گردد. آیا نمی‌بینی که در ظاهرْ سجده شکل نمی‌گیرد مگر با آنکه همه چیز از نظرت پنهان گردد و هر چه دیـدگان می‌بینند از تو محجوب شود. همچنین است امر باطن. پس هر کس در نماز دلبستگی به چیزی جز خدا داشته باشد، به همان چیز نزدیک، و از حقیقت آنچه خداوند در نماز او از او خواسته دور است. خداوند عزّ و جلّ فرموده است ":خداوند برای احدی دو قلب در باطنش قرار نداده است. "و رسول اللّه (ص) فرمود ":خداوند تعالی فرموده است: بر قلب بنده‌ای واقف نشوم که در آن حبّ طاعت مخلصانه برای من و جهت کسب رضای من بدانم (بیابم)، مگر آنکه (خود) تنظیم و تدبیر امور او را متصدی شوم. و هر کس به غیر من دل مشغول شود از آنهاست که خویشتن را به مسخره گرفته‌اند، و نامش در دفتر زیانکاران نوشته و ثبت است.» "مصباح الشّریعهٔ، باب ۱۶. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۳۶، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۴۹، حدیث ۱۶.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۰۶

جبران خسـارات بقیـهٔ عمر می‌شـود و عنـایت حق از او دسـتگیری می‌کنـد و از دایرهٔ دعوت شـیطان خـارج می‌شود. و اگر در حـال سجـده، که اظهـار ترک غیریت و رفض انـانیّت است قلب مشـغول به غیر باشـد، در زمرهٔ منافقـان و اهل خـدعه منسـلک گردد. پناه می‌برم به خدای تعالی از مکرهای نفس و شیطان و از خسران و خذلان و رسوایی در محضر ربوبیت.

و آنچه برای ساجـدین کرامت شـده حلاوت انس بـا محبوب است در دنیا، که برای اهلش از دنیا و آنچه در آن است بهتر است؛ و کشف حجابها و بذل الطاف خاصه است در آخرت که قرهٔ العین اولیا است.

اکنون که ما بیچارگان و متحیران وادی ضـلالت و سرمسـتان از جام غفلت و خودپرستی از نماز اهل معرفت و سجود اصحاب قلوب محرومیم، خوب است حالت قصور و تقصـیر خود و مذلت و خواری خویش را در نظر داشـته باشیم و به حال حرمان خود متأسف و به کیفیت احتجاب خود متلهّف باشـیم و به حق تعالی از این خسـران و تسـلط نفس و شـیطان پناه بریم؛ شاید حالت اضطراری دست دهد و آن ذات مقدس مضطرین را اجابت فرماید:

أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْـطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ «۱» پس با حال پریشان و اضـطراب و قلب افسـرده و پژمان سـر به خاک مـذلت، که اصل خلقت ما است، نهیم، و یاد از نشـئات ذل و مسکنت خود کنیم و با لسان حال از حق تعالی که ولی نعم است، جبران نقائص را طلب کنیم و عرض کنیم: بارالهـا، مادر حجابهای ظلمانی عالم طبیعت و شـرکهای بزرگ هواپرستی و خودخواهی واقعیم، و شـیطان در رگ و پوست و خون ما تصـرف دارد و سـر تا پای ما در تحت سـلطنت شـیطان است، و ما از دست این دشمن قوی جز به پناه به ذات مقـدس تو چـاره‌ای نـداریم، تو خود از ما دسـتگیری کن و قلوب ما را به خود متوجه فرما. خداونـدا، توجه ما به غیر تو از روی استهزاء نیست؛ ما چه هستیم و که هستیم که در محضر قدس ملک الملوک علی الاطلاق استکبار و استهزاء کنیم؛ ولی قصور ذاتی و نقص ما قلوب محجوب ما را از تو مصروف داشته؛ و اگر

خمینی، سـید روح اللّه موسوی، سـر الصـلاهٔ - معراج السالکین و صـلاهٔ العارفین، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، نهم، ۱۴۲۹ ه ق

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین؛ ص: ۱۰۶

---

(۱)- «كيست كه درمانده را زمانى كه او را بخواند اجابت مى‌كند.» (نمل/ ۶۲)

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۰۷

عصمت و پناه تو نباشد، ما در شقاوت خود تا ازل باقى هستيم و راه نجاتى نداريم.

بارالها، ما چه هستيم؛ داود نبى (ع) عرض كرد كه اگر عصمت تو نباشد، عصيان تو را خواهم كرد!

وصل: در حديث است كه:

لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ سُبْحانَهُ: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» قالَ رَسُولُ اللّه صَلَّى اللّه عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اجْعَلُوها فى سُجُودِكُمْ.

«۱» و در حديث كافى است كه: «اوّلْ اسمى را كه حق تعالى براى خود اتخاذ فرمود «العلىّ» و «العظيم» بود.» و شايد اين، علوّ ذاتى، كه در حضرت اسماى ذاتيّه در مقام احديّت پيش خُلّص اهل معرفت است، باشد. و تسبيح در اين مقام عبارت است از تنزيه حق از كثرات اسمائيه. و مقام ربوبيت عبارت است از ربوبيت به فيض اقدس كه شيخ كبير اشارهٔ به آن نموده آنجا كه فرمايد: وَ الْقابِلُ مِنْ فَيْضِهِ الْاقْدَس. «۲»

پس، حاصل ذكر سجود در مذاق اوليا، تسبيح از كثرت واحديّت و توجّه به ربوبيت ذاتيه كه حاصل تجلى به فيض اقدس است و پناه به اسم «الاول العلى الاعلى»؛ و تحميد و تسبيح و توصيف تمام به لسان ذات در حضرت احديّت به كسر آينه و مرآت واقع شود. و طمأنينه در اين مقام تمكين اين حضرت است؛ چنانچه رفع رأس نيز تمكين و انس تجلّيات ديگر است.

و در سجده به ارضْ اشاره به حال تحقيق و مقام تحقق به جمع بين ظاهر و باطن و اول و آخر است- لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ. ۱۴ وَ هُوَ الَّذِى فِى السَّماءِ إِلهٌ وَ فِى الْأَرْضِ إِلهٌ. ۶۰ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ. ۶۱ و به سجدهٔ بر ترابْ تمام شد دايرهٔ كمال انسانى. و تمكين اين مقامْ تمام كمال انسان كامل است، و آن

---

(۱)- «هنگامى كه كلام الهى

سبّح اسم ربّك الاعلى

[اعلى/ ۱] نازل گشت، رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فرمود ":آن را در سجودتان قرار دهيد.»- "پاورقى شمارهٔ ۱۸۰.

(۲)- اين جمله از محيى الدّين عربى است. متن سخن او در فصوص الحكم (فصّ آدمى) چنين است: و قد كان الحقّ أوجد العالم كلّه وجود شبح مسوى لا- روح فيه، فكان كمرآة غر مجلوّة. و من شأن الحكم الالهى انّه ما سوّى محلًا الا و لا بد ان يقبل روحا الهيّا عبّر عنه بالنّفخ فيه؛ و ما هوَ الّا حصول الاستعداد من تلك الصّورة المسواة لقبول الفيض التّجلّى الدائم الذى لم يزل و لا يزال و ما بقى الّا قابل، و القابل لا يكون الّا من فيضه الاقدس.

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۰۸

حقيقت معراج به جميع اسما و اعيان است؛ و سرّ صلاهٔ حقيقى بر قلوب اصحاب قلب اينجا ظاهر شود؛ و سرّ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إِنَّ رَبِّى عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ «۱» پديدار آيد. و له الشُّكْرُ فِى الْاوّلِ وَ الْآخِر.

فصل دوازدهم در سرّ تشهد و سلام است

اشارهٔ

بدان كه چنانچه سجده بر تراب رجوع به كثرت است بى‌احتجاب از وحدت وضعاً و عملًا، تشهّد و سلام رجوع به آن است قولًا و تذكراً. و لهذا در تشهّد اولًا شهادت به الوهيت و وحدانيت و نفى شريك در آن است، مشفوعاً به تحميد، و رجوع محامد مطلقاً به

ذات مقدس اسم اعظم اللّه؛ و پس از آن، توجه به مقام عبودیّت ولی مطلق محمد صلی اللّه علیه و آله، و مقام رسالت آن سرور است که منطبق با تجلّیات ذاتیه و فعلیه در مرآت کثرت است؛ و سلام بر آن سرور است؛ پس رجوع سالک است به خود و طلب سلامت است برای خود و بندگان صالح حق در رجوع از این سفر پر خطر: وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا. «۲» و این سلام یوم المبعث و رجوع از موت حقیقی است؛ و پس از آن، توجه به جمیع ملائکهٔ اللّه و انبیای مرسلین و قوای ملکوتیه، که در این سفر همراه او بودند، نماید و سلامت آنها را از حق تعالی تقاضا کند در این رجوع از سفر روحانی؛ چنانچه در حدیث صلاهٔ معراج اشاره به آن فرموده آنجا که فرماید:

ثُمَّ الْتَفَتُّ، فَاذَا انَا بِصُفُوفٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ و النَّبِیینَ وَ الْمُرْسَلینَ، فَقالَ لی: یا مُحَمَّدُ، سَلِّمْ. فَقُلْتُ: السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ

---

(۱)- «هیچ جنبندهای نیست جز آنکه ناصیهاش (زمام اختیارش) به دست خداست، بدرستی که پروردگار من بر راه راست است.» (هود/ ۵۶)

(۲)- «سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که میمیرم و روزی که زنده برانگیخته میشوم.» (مریم/ ۳۳)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۰۹

رَحْمَةُ اللّه وَ بَرَکاتُه. فَقالَ: یا مُحَمَّدُ، انّی انَا السَّلامُ وَ التَّحِیَّةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْبَرَکاتُ انْتَ وَ ذُرِّیَّتُکَ؛ ثُمَّ امَرَنی رَبِّیَ الْعَزیزُ الْجَبّارُ انْ لا الْتَفِتَ یَساراً.

«۱» و شاید امر حق تعالی و عزّ و جلّ به عدم التفات به یسار اشاره به عدم توجه به جنبهٔ «یلی الخلقی» و جهات باطلهٔ مظلمهٔ اشیاء باشد؛ و باید سالک توجه تام به جهات یمنای اشیاء که جهات نوریه ربیه است داشته باشد وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها. «۲»

و حقیقت سلامت در این سفر معراجی، عبارت است از آنکه سالک از قدم نفس و انانیّت مبری باشد؛ و اگر در این مرحله سلامت شد، در مرحلهٔ بعد، که به عنایت حق واقع شود، نیز سلامت خواهد بود. و آن سلامت عبارت است از توجه به یمین و عدم توجه به یسار که اصل احتجاب و اعوجاج است.

وصل:

عن مصباح الشریعهٔ، قال الصادق علیه السلام: التَّشَهُّدُ ثَناءٌ عَلَی اللّه تَعالی. فَکُنْ عَبْداً لَهُ فِی السِّرِّ خاضِعاً لَهُ فِی الْفِعْلِ، کَما انَّکَ عَبْدٌ لَهُ بِالْقَوْلِ وَ الدَّعْوی. وَ صِلْ صِدْقَ لِسانِکَ بِصَفاءِ صِدْقِ سِرِّکَ؛ فَانَّهُ خَلَقَکَ عَبْداً وَ امَرَکَ انْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِکَ وَ لِسانِکَ وَ جَوارِحِکَ، وَ انْ تُحَقِّقَ عُبُودِیَّتَکَ لَهُ بِرُبُوبِیَّتِه لَکَ، وَ تَعْلَمَ انَّ نَواصِیَ الْخَلْقِ بِیَدِهِ، فَلَیْسَ لَهُمْ نَفَسٌ وَ لا لَحظٌ الّا بِقُدْرَتِهِ وَ مَشِیَّتِهِ، وَ هُمْ عاجِزُونَ عَنْ اتْیانِ اقَلِّ شَیْءٍ فی مَمْلَکَتِهِ الّا باذْنِهِ وَ ارادَتِه. قالَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ [مِنْ امْرِهِمْ] سُبْحانَ اللّه وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ». فَکُنْ عَبْداً شاکِراً بِالْفِعْلِ، کَما انَّکَ عَبْدٌ ذاکِرٌ بِالْقَوْلِ وَ الدَّعْوی. وَ صِلْ صِدْقَ لِسانِکَ بِصَفاءِ سِرِّکَ؛ فَانَّهُ خَلَقَکَ؛ فَعَزَّ وَ جَلَّ انْ یَکُونَ ارادَةٌ وَ مَشِیَّةٌ لِاحدٍ الّا بِسابِقِ ارادَتِهِ وَ مَشِیَّتِهِ. فَاسْتَعْمِلِ الْعُبُودِیَّةَ فِی الرِّضا بِحُکْمِهِ و بِالْعِبادَةِ فی

---

(۱)- «... آن گاه روی گرداندم ناگاه با صفهایی از ملائکه و پیامبران و مرسلین مواجه شدم؛ پس به من فرمود ":ای محمد، سلام کن. "گفتم ":السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته. "پس فرمود ":ای محمد، همانا منم سلام و درود؛ و رحمت و برکاتْ تو و ذریهات هستید. "آن گاه پروردگار عزیز جبّارم امر فرمود تا به سوی چپ روی نگردانم.» علل الشّرائع، ص ۳۱۲، باب ۱، حدیث ۱.

(۲)- «و زمین به نور پروردگارش روشن گردید.» (زمر/ ۶۹)

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۱۰

ادء اوامِرِهِ. وَ قَدْ امَرَكَ بِالصَّلاةِ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلي اللّه عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَاوْصِلْ صَلاتَهُ بِصَلاتِهِ وَ طاعَتَهُ بِطاعَتِهِ وَ شَهادَتَهُ بِشَهادَتِهِ. وَ انْظُرْ لا يَفُوتُكَ بَرَكاتُ مَعْرِفَةِ حُرْمَتِهِ، فَتُحْرَمَ عَنْ فائِدَةِ صَلاتِهِ وَ امْرِهِ بِالْاسْتِغْفارِ لَكَ وَ الشَّفاعَةِ فيكَ انْ اتَيْتَ بِالْواجِبِ فِى الْامرِ وَ النَّهْىِ وَ السُّنَنِ وَ الْآدابِ؛ وَ تَعْلَمَ جَليلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ.

«۱» در این حدیث شریف هم اشاره به حقیقت تشهّد و هم اشاره به آداب آن و هم اشاره به سرّ آن است؛ چنانچه فرماید: «تشهّد ثنای خداوند تعالی است».

و این حقیقت تشهّد، بلکه جمیع عبادات است؛ چنانچه سابق بر این اشاره شد که باب عبادات باب ثنای مقام ربوبیت است، هر یک به اسمی یا اسمایی.

و اما آداب آن، بلکه ادب جمیع عبادات، عمده اش آن است که در این کلام شریف اشاره به آن شده که مواظبت حالات قلبیه و سَرَیان عبودیّت در سرّ

---

(۱)- «امام صادق علیه السلام فرمود: تشهّد ستایش خداوند تعالی است؛ پس در باطن و ضمیرْ بندهٔ او و در عمل و کردارْ خاضع برای او باش، همچنان که در سخن و ادعا بندهٔ او هستی. و راستیِ زبانت را به صفای صدق ضمیرت بپیوند، که او تو را بنده آفریده و دستورت داده تا با قلب و زبان و (همهٔ) اعضاء و جوارحت عبادتش کنی و بدان جهت که او پروردگار تو است، بندگی او نمایی، و بدانی که اختیار و سرنوشت خلق به دست اوست و کس را یارای هیچ نَفَسی و نیم نگاهی جز به توان و خواست او نیست و جز با اجازه و ارادهٔ او قادر به انجام کوچکترین کاری در مملکت او نمی‌باشند. خداوند عزّ و جلّ فرموده ":پروردگار تو آنچه بخواهد می‌آفریند و انتخاب و اختیار می‌کند و آنان را در کارهایشان گزینش و انتخاب نیست، منزّه و برتر است خدا از آنچه شرک می‌ورزند. "پس بندهٔ سپاسگزار خدا باش در عمل، آن سان که به زبان و ادعا ذکر او گویی. و راستیِ زبانت را به صفای ضمیرت بپیوند که او تو را آفریده (و از درونت آگاه است) پس برتر و والاتر از آن است که کسی را بدون آنکه نخست او اراده کند، اراده‌ای باشد. پس با تسلیم و رضا به فرمان او و با عبادت کردن به وسیلهٔ انجام اوامرش بندگی به جای آر. و تو را به صلوات بر پیامبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله امر کرده، پس نماز خدا را با صلوات بر پیامبر (ص) و طاعت او را با طاعت آن حضرت و شهادت (به وحدانیّت) او را به شهادت (به رسالت) آن جناب (ص) وصل کن؛ و بنگر که برکات معرفت و حرمت آن جناب از دستت نرود تا از بهرهٔ درود فرستادن او [اشاره به آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ توبه] و از امر خداوند به آن جناب که اگر به آنچه فعل یا ترکش واجب است و به سنن و آداب عمل کنی و مرتبت بلند او را نزد خداوند عزّ و جلّ بدانی، برای تو استغفار کند و و در بارهٔت شفاعت نماید، [اشاره به آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ آل عمران و آیات دیگر] محروم گردی.» مصباح الشّریعهٔ، باب ۱۷. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۸۴، «کتاب الصّلاهٔ»، باب ۵۶، حدیث ۱۱.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۱۱

باشد تا آنکه ادعای بی‌مغز نباشد. و باید انسان سالک جهد کند که اذکار و دعاوی لسانی را به قلب رساند و قلب را متذکر و عابد کند که اگر آن قیام به عبودیّت کرد، جمیع قوای مملکت و جنود ظاهره و باطنه قیام به عبودیّت کنند. پس در اول امر، قلب متذکر به ذکر لسان است؛ و در آخر امر، زبان و سایر جوارح ترجمان قلبند.

پس از آن، در ذیل حدیث، دستور تحصیل مقام شکر دهد؛ و پس از آن، مقام رضا را تلقین فرماید، که هر یک را بیان طولانی می‌باشد که این مقام گنجایش آن را ندارد.

و از آداب مهمهٔ تشهّد و سلام، که خاتمهٔ صلاهٔ است، معرفت حرمت رسول اکرم ختمی صلی اللّه علیه و آله است؛ که بندهٔ سالک باید به قلب بفهماند که اگر کشف تام آن سرور نبود، کسی را راه به عبودیّت حق و وصول به مقام قرب و معراج معرفت نبود؛ پس،

آن چنان که در اول نماز رفیق و مصاحب راه معرفت و معراج حقیقت آن سرور و معصومین از ائمهٔ طاهرین بودند، منتهای سفر نیز بایـد تـذکر داشت که آنهـا اولیـای نعم و وسائل وصول اهل معرفت و وسایط نزول برکات و تجلّیات حضـرت ربوبیت جلت عظمته، هستند:

لَوْلاهُمْ ما عُبِدَ الرَّحْمنُ وَ ما عُرِفَ الرَّحْمن.

«۱» و هر کس شـمه‌ای از حقیقت ولایت و رسالت را بدانـد، خواهـد دانست نسـبت اولیا علیهم السلام به خلق چه نسبتی است. و ما بحمد اللّه در رسالهٔ مصباح الهدایهٔ «۲» شرحی از آن مذکور داشتیم.

و اما اشاره به سرّ تشهّد به طوری که ذکر نمودیم فرموده آنجا که فرماید:

---

(۱)- «اگر ایشان نبودند، خداوند رحمن پرسش نمی‌شد و خداوند رحمن شناخته نمی‌شد.»

(۲)- مصباح الهدایهٔ الی الخلافهٔ و الولایهٔ، کتابی است از حضـرت امام نوّر اللّه مضجعه به زبان عربی در بیان حقایق و معارفی راجع به خلافت و ولایت. در مقدّمـهٔ آن چنین مرقوم فرموده‌انـد: ... إنی احْبَبْتُ انْ أكْشِفَ لکَ فی هـذه الرّسالـهِٔ بعون اللّه ولیِّ الهدایهِٔ فی البدایهِٔ و النّهایهِٔ طلیعهً من حقیقهِٔ الخلافهِٔ المحمدّیهِٔ و رشحهً من حقیقهِٔ الولایهِٔ العلوّیهِٔ علیهما التّحیّات الازلیّهٔ الابدیّهٔ و کیفیهَٔ سریانِهما فی عوالم الغیبِ و الشّـهادهِٔ ... و بِالحَریِّ ان نسـمیّهَا مصباح الهدایهِٔ الی الخلافهِٔ و الولایهِٔ، و ارجو من اللّه التّوفیقَ فإنّه خیر معینٍ و رفیقٍ و استمدُّ من أولیائه الطّاهرهِٔ فی الدّنیا و الآخرهٔ. تألیف این کتاب شریف در شوّال ۱۳۴۹ هجری قمری پایان یافته است.

سر الصلاهٔ – معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۱۲

وَ تَعْلَمَ انَّ نَواصِیَ الْخَلْقِ بِیَدِهِ ...

الخ. ۱۹۸ و این اشارهٔ لطیفه است به مقام تحقق به صحو بعد المحو که کثراتْ حجاب جمال محبوب نباشند و قدرت و مشیت حق را نافذ و ظاهر در مرائی خَلقیّه بیند. و این اذن که در حدیث شریف مذکور ۹۲

است اذن تکوینی و سـرایت باطن به ظاهر است. و در این مقام، سرّ «قدر» و حقیقت «أمر بین الامرین» در جمیع مراحل ذاتیه و صفتیه و فعلیه بر قلب سالک منکشف شود. و این مختصر را گنجایش تفصیل نیست.

وصل آخر:

عَنْ مَصْباحِ الشَّرِیعَهِٔ، قالَ الصّادِقُ، عَلیه السَّلامُ: مَعْنَی السَّلامِ فی دُبرِ کُلِّ صَلاهٍٔ الْامانُ؛ ایْ، مَنْ ادّی امْرَ اللّه وَ سُنَّهَٔ نَبِیِّهِ (ص) خاشِعاً مَنْهُ قَلْبُهُ، فَلَهُ الْامانُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا وَ بَراءَهٌٔ مِنْ عَذابِ الاخِرَهِٔ. وَ السَّلامُ اسْمٌ مِنْ اسْماءِ اللّه تَعالی، اوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِیَسْتَعْمِلوُا مَعْناهُ فِی الْمُعامَلاتِ وَ الاماناتِ وَ الْاضافاتِ، وَ تَصْدیقِ مُصاحَبَتِهِمْ فیما بَیْنَهُمْ وَ صِحَّهِٔ مُعاشَرَتِهِمْ. وَ اذا ارَدْتَ انْ تَضَعَ السَّلامَ مَوْضِعَهُ وَ تُؤَدِّیَ مَعْناهُ فَاتَّقِ اللّه، وَ لْیَسْلَمْ مِنْکَ دینُکَ وَ قَلْبُکَ وَ عَقْلُکَ، وَ لا تُدَنِّسْها بِظُلْمَهِٔ المَعاصی؛ وَ لْتَسْلَمْ حَفَظَتُکَ، لا تُبْرِمَهُمْ وَ لا تُمِلَّهُمْ وَ تُوحِشَهُمْ مِنْکَ بِسُوءِ مُعامَلَتِکَ مَعَهُمْ، ثُمَّ صَدیقُکَ ثُمَّ عَدُوُّکَ.

فَانَّ مَنْ لَمْ یَسْلَمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْاقْرَبُ الَیْهِ فَالأَبْعَدُ اوْلی. وَ مَنْ لا یَضَعُ السَّلامَ مَواضِعَهُ هذِهِ، فَلا سَلامَ وَ لا تَسْلیمَ [خ ل: سلم]، وَ کانَ کاذِبًا فی سَلامِهِ وَ انْ افْشاهُ فِی الخَلْق.

«۱» *****

---

(۱)- «امام صادق علیه السلام فرمود: معنای سـلام در پایان هر نماز، امان است؛ یعنی هر کس امر خدا و سـنت پیامبرش را با خشوع قلبی در مقابل خدا به جای آورد، از بلای دنیا در امان و از عذاب آخرت برکنار است. و «سلام» نامی از نامهای خداوند تعالی است که در میان خلق خود به ودیعت نهاده تا معنا و محتوای آن را در داد و سـتدها، امانتداریها و در روابط با هم، و برای تأیید و تصدیق

همنشینیها و صحّت آمیزش و معاشرتشان به کار برند. اگر خواستی «سلام» را جای خود نهی و (حق) معنای آن را ادا کنی، باید از خدا پروا کنی و دین، و دل و عقلت از (گزند و آسیب) خودت در سلامت باشد و آنها را به تیره گی گناهان نیالاـیی؛ و باید فرشتگان نگهبانت را سلامت بداری، آنها را نیازاری و ملولشان نسازی و با بدرفتاری با ایشان آنان را از خود نترسانی؛ آن گاه دوستت و سپس دشمنت (باید از جانب تو در سلامت باشند) که هر کس نزدیکترین کس به او از دست او در سلامت نباشد، به طریق اولی دورترین کس از او در سلامت نخواهد بود. و کسی که سلام را در این جایگاههایش ننهد، (او را) نه سلامی است و نه تسلیمی. [نسخه: و نه سِلمی] و در سلام گفتنش درغگو است هر چند بلند و آشکار در میان مردم سلام بگوید.» مصباح الشّریعة، باب ۱۸. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۳۰۷، «کتاب الصّلاة»، باب ۵۷، حدیث ۱۲.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۱۳

و در این حدیث شریف اشارهٔ خفیه به سرّ سلام، و اشارهٔ جلیّه به ادب آن و تحقق به حقیقت آن فرماید:

اما سرّ آن- چنانچه اشاره به آن شد- درخواست سلامت و امان است در رجوع از سفر؛ که امان در نزد اولیا، عبارت است از عدم احتجاب از جمال محبوب به حجب کثرات که این خود اعلی مرتبهٔ عذاب محبین است؛ چنانچه سید اولیا عرض کند:

الٰهی، وَ هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَیٰ عَذَابِکَ، فَکَیْفَ اصْبِرُ عَلَیٰ فِرَاقِکَ.

«۱» و برای عاشق جمال حق عذابی الیم تر از سوز فراق نیست. پس، سلام نماز اولیا امان از بلای حجب ظلمانیهٔ دنیا و حجب نورانیهٔ آخرت، که هر یک عین عذاب الیم است، می‌باشد.

و اما اشاره به تحقق به حقیقت آن، آنجا است که فرماید که «سلام اسمی از اسما اللّٰه است و ودیعه پیش خلق است». و این بیان ظهور اسما است در مظاهر خلقیه. و تحقق به حقیقت اسما، عبارت است از خروج از ۹۳

ظلمات انانیّت و شهود حظ ربوبیت در مرآت ذات خویش. انسان تا در حجاب کثرت و تصرف شیطان است و قلب او مغصوب در دست عدو اللّٰه است، حظ ربوبیت و مقام اسمیت را در خود و در موجودات مشاهده نمی‌کند؛ و آن گاه که حجاب برداشته شد، خود را به مظهریت اسما مشاهده می‌کند. و از آن جمله، در رجوع از این سفر روحانی با سلامت قلب و امان خاطر مراجعت می‌کند و نظر او نسبت به موجودات نظر صفا و سلم شود و حقیقت اسم «سلام» را در جمیع موجودات ساری بیند و با همهٔ آنها با تحقق به حقیقت آن معاشرت کند و عالم را دار السلام و مظهر السلام مشاهده کند و

---

(۱)- «الٰها، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه بر جدایی از تو شکیبایی کنم؟» «دعای کمیل»، مصباح المتهجد، ص ۷۷۸.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۱۴

دست تصرف خیانت خائنین را از جمال جمیل علی الاطلاق کوتاه بیند؛ پس سر تا پای خود و عالم را در اسم «السّلام» مستغرق بیند، و در این مرحله سرّی کامل از اسرار قدر دریابد. و اگر با قدم علمی و نظری است، سرّ قول حکما را که گویند: الوجودُ خیرٌ محض دریابد؛ و اگر از اصحاب معرفت و کشف است، به قدر سعهٔ قلبش خیریت و سلامت و امان الهی در قلبش تجلی کند. و اللّٰه العالم. و اما آداب آن محتاج به بیان نیست.

وصل آخر [در سرّی از اسرار سلام است]

از آنچه مذکور شد، از سرّ صلاة- که حقیقت آن عبارت از سفر الی اللّٰه و فی اللّٰه و من اللّٰه است- در سرّ سلام مطلبی دیگر معلوم شود. و آن آن است که چون سالک در حال سجده غیبت مطلقه از همهٔ موجودات برای او دست داد و از همهٔ موجودات غایب شد و در آخر سجده حالت صحوی برای او رخ داد و در تشهّد نیز این حالت قوت گرفت، ناگاه از حال غیبت از خلق به حضور منتقل

شد و ادب حضور را به جای آورد، و در آخر تشهّد توجه به مقام نبوت پیدا کرد و در محضر ولایت آن سرور، ادب حضور را که سلام شفاهی است ۹۴
به جا آورد. و پس از آن، به تعینات نور ولایت، که قوای ظاهره و باطنهٔ خود و «عباد اللّه الصّالحین» است، توجه نموده ادب حضور را ملحوظ داشت. و پس از آن، به مطلق کثرات غیب و شهادت توجه پیدا نموده ادب حضور را ملحوظ داشته شفاهاً سلام تقدیم داشت و سفر رابع که «من الخلق الی الخلق» «۱» است تمام شد.

---

(۱)- اشاره است به یکی از اسفار اربعه که عرفا در سلوک معنوی برای سالک قائل شده‌اند. مراجعه شود به رسالهٔ مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای دربارهٔ اسفار اربعه که حضرت امام قدّس سرّه در کتاب مصباح الهدایهٔ ملخّص آن را نقل فرموده‌اند. و به مقدمهٔ مرحوم صدر المتألّهین بر کتاب اسفار.

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۱۵

و این اجمال را تفصیل بیش از آن است، که اکنون «من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش». «۱»

---

(۱)- من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر/ من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش.- سعدی

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۱۶

خاتمه در [سرّ] تکبیرات ثلاثهٔ اختتامیه است

اشارهٔ

و آن سرّ اجمالی تکبیرات افتتاحیه است. چنانچه سالک تا رفع حجب سبعه را نکند، وصول به باب اللّه برای او رخ ندهد و فتح ابواب دخول در محضر برای او نشود و به واسطهٔ رفع حجب کشف سبحات جمال و جلال بر او شود. همین طور، پس از رجوع از مقام وصول و فنای محض و حصول حالت صحو، تجلّیات ذاتیه و تجلّیات اسمائیه و تجلّیات افعالیّه- به عکس ترتیب سلوک إلی اللّه- بر قلب او شود، و برای هر یک از تجلّیات تکبیری گوید. و چون این تجلّیات به کثرت حجاب جمال محبوب نشود، سالک با هر رفع یدی اشاره به عدم احتجاب از مقامی کند؛ چنانچه در تکبیر اول جلوهٔ ذات را در حضرت اسما و صفات مشاهده کرده، با رفع ید اشاره کند به آنکه تعینات اسما و صفاتْ حجاب تجلی ذات نیستند. و در تکبیر دوم، تجلّیات اسمایی را در حضرات اعیان مشاهده کند، بلکه تجلّیات ذاتی را نیز در آنها

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۱۷

مشاهده کند، و با رفع ید اشاره به عدم احتجاب نماید. و در تکبیر سوم، تجلّیات ذاتی و اسمایی و افعالی را در مرآت اعیان خارجی شهود نماید و با رفع ید نفی حجابیت آنها کند.

پس، تکبیرات افتتاحیه برای شهود تجلّیات است از ظاهر به باطن و از تجلّیات افعالی تا تجلّیات ذاتی؛ و رفع ید در آنها برای رفع حجاب است تا وصول به مقام قرب معنوی و معراج حقیقی. و تکبیرات اختتامیه برای ۹۵
تجلّیات از باطن به ظاهر و از تجلّیات ذاتیه تا تجلّیات افعالیه است؛ و رفع ید در آنها برای اشاره به عدم احتجاب و مرفوعیت حجاب است. وَ الْحَمْدُ للّه أَوَّلًا وَ آخِراً وَ ظاهِراً و باطناً.

دعاء و ختم

بارالها، پایان کار ما را به سعادت مقرون فرما؛ و سرانجام رشتهٔ معرفت و خداخواهی را به دست ما بده؛ و دست تطاول دیو رجیم و شیطان را از قلب ما کوتاه فرما؛ و جذوه ای از آتش محبت خود در دل ما افکن تا جذبه‌ای حاصل آید؛ و خرمن خودی و خودپرستی ما را به نور نار عشقت بسوزان تا جز تو نبینیم و نخواهیم و جز سر کوی تو بار قلوب را نیندازیم.

محبوبا، اکنون که از تو دوریم و از جمال جمیلت مهجور، مگر آنکه دست کریمانه‌ات تصرفی کند و حجابهای ضخیم را از میان بردارد تا در بقیهٔ عمر جبران ما سبق گردد. إنّک ولیّ النّعم.

تمام شد به ید مؤلف فقیر در ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۵۸ «۱»

---

(۱)- مطابق با ۱۹ خرداد ۱۳۱۸.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۱۹

فهارس

اشارهٔ

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۲۱

فهرست مندرجات مقدمهٔ آیت اللّه جوادی آملی

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۲۲

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۲۴

فهرست اجمالی

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۲۵

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۲۶

فهرست تفصیلی مطالب

فهرست اصطلاحات و تعابیر

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۳۴

الف

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۳۵

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۳۶

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۳۹

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۴۰

خمینی، سید روح اللّه موسوی، سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، نهم، ۱۴۲۹ ه ق

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین؛ ص: ۱۴۰

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۴۶

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۴۷

خمینی، سید روح اللّه موسوی، سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، نهم، ۱۴۲۹ ه‍ ق

ط

ظ

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۵۸

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۵۹

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۶۲

سر الصلاهٔ - معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۱۶۳

م

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۶۶

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۶۷

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۶۸

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۷۰

خمینی، سید روح اللّه موسوی، سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، نهم، ۱۴۲۹ ه‍ ق

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین؛ ص: ۱۷۰

فهرست اعلام

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۷۷

فهرست آیات قرآن کریم

سر الصلاة - معراج السالکین و صلاة العارفین، ص: ۱۷۸

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۸۰

لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ. (ق/ ۳۷) ۱۰۷

لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ. (ق/ ۳۷) ۹

«م»

ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. (نساء/ ۷۹) ۴۲

ما جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ. (احزاب/ ۴) ۱۰۵

ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً. (آل عمران/ ۶۷) ۷۲

مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. (حمد/ ۳) ۶۲، ۸۲، ۸۶، ۸۷

ما مِنْ دابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها. (هود/ ۵۶) ۶۵، ۱۰۸

مِنْها خَلَقْناكُمْ. (طه/ ۵۵) ۴۱

«ن»

نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ. (صف/ ۱۳) ۶۰

«ه»

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ. (حديد/ ۳۲) ۴۲، ۱۰۷

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً (فرقان/ ۴۸) ۴۳

هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ. (زخرف/ ۸۴) ۴۲، ۱۰۷

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ. (حديد/ ۴) ۶۶

«و»

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها. (زمر/ ۶۹) ۱۰۹

وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ. (حجر/ ۹۹) ۶۱، ۸۳

سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، ص: ۱۸۱

وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِكَ دَحاها. (نازعات/ ۳۰) ۶۵

وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ. (مدّثّر/ ۵) ۵۴

وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا. (مريم/ ۳۳) ۱۰۸

وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها. (ابراهيم/ ۳۴ و نحل/ ۱۸) ۲۳

وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً لِنُحْيِيَ بِهِ. (فرقان/ ۴۹) ۴۱

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. (إسراء/ ۴۴) ۵۶

وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ. (أنبياء/ ۳۰) ۴۱، ۴۳

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِم ... (قصص/ ۶۸) ۱۰۹

وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ. (أعراف/ ۲۶) ۵۰

وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ. (بقره/ ۱۱۵) ۶۶

وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّهِ.

(نساء/ ۱۰۰) ۵۴

فهرست روايات و ادعيه

سر الصلاهٔ – معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۱۸۷

فهرست اشعار

سر الصلاهٔ – معراج السالكين و صلاهٔ العارفين، ص: ۱۸۸

فهرست منابع پاورقيها

الاربعين، محمد باقر مجلسی، المطبعهٔ العلميهٔ، قم، ۱۳۵۸ ه. ش، ۱۳۹۹ ه– ق.
اسرار العبادات و حقيقهٔ الصلوهٔ، قاضی سعيد قمی، (تصحيح و حواشی سيد محمد باقر سبزواری)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ه– ش.
اصطلاحات، عبد الرزاق كاشانی، مطبوع در حاشيهٔ شرح منازل السائرين طبع قديم به خط محمد صادق بن محمد رضا التويسركانی، ۱۳۱۵ ه– ق.
اصول كافی، ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينی، (ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوی)، انتشارات علميهٔ اسلاميه، تهران.
اعتقادات، محمد باقر مجلسی، چاپ افست، ۱۳۲۱.

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، موسسهٔ الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه- ق، ۱۹۸۳ م. التوحید، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (الصدوق)، (تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی طهرانی)، مکتبهٔ الصدوق، تهران، ۱۳۹۸ ه- ق.

ثواب الاعمال، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (الصدوق)، (تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری) مکتبهٔ الصدوق، تهران، ۱۳۹۱ ه- ق.

الخصال، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (الصدوق)، (تصحیح و تعلیق

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۸۹

علی اکبر غفاری)، انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ه- ش، ۱۴۰۳ ه- ق.

علل الشرائع، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (الصدوق)، (مقدمهٔ سید محمد صادق بحر العلوم)، المکتبهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۵ ه- ق، ۱۹۶۶ م.

علم الیقین، محمد محسن فیض کاشانی، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۸۵ ه- ش، ۱۴۰۰ ه- ق.

عوالی اللئالی، محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن جمهور، (تحقیق مجتبی عراقی)، مطبعهٔ سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ه- ق.

عیون اخبار الرضا، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (الصدوق)، (تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی)، ناشر رضا مشهدی، قم، ۱۳۶۳ ه- ش.

الفتوحات المکیهٔ، ابن عربی، انتشارات دار صادر، بیروت.

فصوص الحکم، ابن عربی، (شرح فصوص الحکم از مؤید الدین الجندی با تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی)، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، فروردین ۱۳۶۱.

فلاح السائل، علی بن طاوس، ناشر احمد فرهومند، کتابفروشی تهرانی، تهران ۱۳۸۲ ه- ق.

قرب الاسناد، ابو العباس عبد اللّه بن جعفر حمیری قمی، چاپ افست، مکتبهٔ نینوی الحدیثهٔ، طهران.

کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین ابی منصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی، (شرح محمد بن حسن طوسی) مکتبهٔ المصطفوی، قم.

کفایهٔ الاصول، محمد کاظم خراسانی، انتشارات علمیهٔ اسلامیهٔ.

مثنوی، جلال الدین محمد بلخی رومی، چاپ افست، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.

مجالس (امالی)، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (الصدوق)، طبع قدیم به خط محمد حسن گلپایگانی، ۱۳۰۰ ه- ق.

مجالس المؤمنین، قاضی نور اللّه شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۴ ه- ش.

مجموعهٔ افادات، شهید ثانی، طبع قدیم به خط محمد حسن گلپایگانی، ۱۳۱۳ ه- ق.

المحجهٔ البیضاء، محمد محسن فیض کاشانی، (تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، قم.

سر الصلاهٔ - معراج السالکین و صلاهٔ العارفین، ص: ۱۹۰

مستدرک الوسائل، حاج میرزا حسین نوری طبرسی، (مقدمهٔ شیخ آقا بزرگ طهرانی) مکتبهٔ الاسلامیهٔ، تهران، ۱۳۸۳ ه- ق.

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، (ضمیمهٔ کتاب باب حادی عشر علامهٔ حلی، به تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی).

مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة، عبد الرزاق گيلانى، (تصحيح و تعليق سيد جلال الدين محدث ارموى) نشر صدوق، تهران، ۱۳۶۶ ه- ش.

معانى الاخبار، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (صدوق)، (تصحيح على اكبر غفارى)، انتشارات اسلامى وابسته به جامعهٔ مدرسين حوزهٔ علميه، قم، ۱۳۶۱ ه- ش.

مكارم الاخلاق، رضى الدين ابى نصر حسن بن فضل طبرسى، (تعليق محمد الحسين الاعلمى)، منشورات، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت. ۱۳۹۲ ه- ق، ۱۹۷۲ م.

منازل السائرين، خواجه عبد اللّه انصارى، چاپ افست، (خط محمد صادق بن محمد رضا تويسركانى)، ۱۳۱۵ ه- ش.

من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى، (صدوق)، (تصحيح و تعليق محمود بن جعفر موسوى زرندى) مطبعهٔ الآفتاب، تهران، ۱۳۷۶ ه- ق.

نهج البلاغة، (ترجمهٔ حاج سيد على نقى فيض الاسلام به خط طاهر خوشنويس)، چاپ آفتاب، تهران.

وسائل الشيعة، شيخ محمد بن حسن حر عاملى، (تصحيح و تحقيق عبد الرحيم ربانى شيرازى)، مكتبهٔ الاسلامية، تهران، ۱۳۸۳ ه- ق.

خمينى، سيد روح اللّه موسوى، سر الصلاة - معراج السالكين و صلاة العارفين، در يک جلد، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى قدس سره، تهران - ايران، نهم، ۱۴۲۹ ه ق

تعريف مركز القائمية باصفهان للتحريات الكمبيوترية

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (التوبة/۴۱).

قالَ الإمامُ علىّ بْنُ موسَى الرِّضا – علَيهِ السَّلامُ: رَحِمَ اللّهُ عَبْداً أحْيَا أمْرَنَا... يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا... (بَنادِرُ البِحار – فى تلخيص بحار الأنوار، للعلاّمة فيض الاسلام، ص ۱۵۹؛ عُيونُ أخبارِ الرِّضا(ع)، الشَّيخ الصَّدوق، الباب۲۸، ج۱/ ص۳۰۷).

مؤسّس مُجتمَع "القائميّة" الثّقافيّ بأصبَهانَ – إيرانَ: الشهيد آية الله "الشمس آباذی" – "رَحِمَهُ اللهُ" – كان أحداً من جَهابذة هذه المدينة، الذی قدِ اشتهَرَ بشَغَفِهِ بأهل بَيت النبیّ (صلواتُ اللهِ علَيهِم) و لاسيَّما بحضرة الإمام علیّ بن موسَى الرِّضا (عليه السّلام) و بساحة صاحِب الزّمان (عَجَّلَ اللهُ تعالی فرجَهُ الشَّريفَ)؛ و لهذا أسّس مع نظره و درايته، فی سَنَةِ ۱۳۴۰ الهجريّة الشمسيّة (=۱۳۸۰ الهجريّة القمريّة)، مؤسَّسةً و طريقةً لَم يَنطَفِئ مِصباحُها، بل تُتَّبَع بأقوَى و أحسَنِ مَوقِفٍ كلَّ يوم.

مركز "القائميّة" للتحرّی الحاسوبیّ – بأصبَهانَ، إيرانَ – قد ابتدَأَ أنشِطتَهُ من سَنَةِ ۱۳۸۵ الهجريّة الشمسيّة (=۱۴۲۷ الهجريّة القمريّة) تحتَ عناية سماحة آية الله الحاجّ السيّد حسن الإماميّ – دامَ عِزّهُ – و مع مساعَدَةِ جمعٍ من خِرّيجی الحوزات العلميّة و طلاب الجوامع، بالليل و النهار، فی مجالاتٍ شتّی: دينيّة، ثقافيّة و علميّة...

الأهداف: الدّفاع عن ساحة الشيعة و تبسيط ثَقافة الثَّقَلَين (كتاب الله و اهل البيت عليهِمُ السَّلامُ) و معارفهما، تعزيز دوافع الشَّباب و عموم الناس إلى التَّحَرِّی الأَدَقّ للمسائل الدّينيّة، تخليف المطالب النّافعة – مكانَ البَلاتيثِ المبتذلة أو الرّديئة – فی المحاميل (=الهواتف المنقولة) و الحواسيب (=الأجهزة الكمبيوتريّة)، تمهيد أرضيّةٍ واسعةٍ جامعةٍ ثَقافيّةٍ على أساس معارف القرآن و أهل البيت

–علیهم السّلام – بباعث نشر المعارف، خدمات للمحققین و الطّلّاب، توسعة ثقافة القراءة و إغناء أوقات فراغة هُواةِ برامِج العلوم الإسلامیّة، إنالة المنابع اللازمة لتسهیل رفع الإبهام و الشّبُهات المنتشرة فی الجامعة، و...

– مِنها العَدالة الاجتماعیّة: التی یُمکِن نشرها و بثّها بالأجهزة الحدیثة متصاعدةً، علی أنّه یُمکِن تسریعُ إبراز المَرافِق و التسهیلاتِ– فی آکناف البلد – و نشرِ الثّقافةِ الاسلامیّة و الإیرانیّة – فی أنحاء العالَم – مِن جهةٍ اُخرَی.

– من الأنشطة الواسعة للمرکز:

الف) طبع و نشر عشراتِ عنوانِ کتبٍ، کتیبة، نشرة شهریّة، مع إقامة مسابقات القِراءة

ب) إنتاجُ مئات أجهزةٍ تحقیقیّة و مکتبیة، قابلة للتشغیل فی الحاسوب و المحمول

ج) إنتاج المَعارض ثّلاثیّةِ الأبعاد، المنظر الشامل (= بانوراما)، الرّسوم المتحرّکة و... الأماکن الدینیّة، السیاحیّة و...

د) إبداع الموقع الانترنتی" القائمیّة "www.Ghaemiyeh.com و عدّة مَواقِعَ اُخَرَ

ه) إنتاج المُنتَجات العرضیّة، الخَطابات و... للعرض فی القنوات القمریّة

و) الإطلاق و الدَّعم العلمیّ لنظام إجابة الأسئلة الشرعیّة، الاخلاقیّة و الاعتقادیّة (الهاتف: ۰۰۹۸۳۱۱۲۳۵۰۵۲۴)

ز) ترسیم النظام التلقائیّ و الیدویّ للبلوتوث، ویب کشک، و الرّسائل القصیرة SMS

ح) التعاون الفخریّ مع عشراتِ مراکزَ طبیعیّة و اعتباریّة، منها بیوت الآیات العِظام، الحوزات العلمیّة، الجوامع، الأماکن الدینیّة کمسجد جَمکرانَ و...

ط) إقامة المؤتمَرات، و تنفیذ مشروع" ما قبلَ المدرسة "الخاصّ بالأطفال و الأحداث المُشارِکین فی الجلسة

ی) إقامة دورات تعلیمیّة عمومیّة و دورات تربیة المربّی (حضوراً و افتراضاً) طیلة السَّنَة

المکتب الرّئیسیّ: إیران/أصبهان/ شارع"مسجد سیّد/ "ما بینَ شارع"پنج رَمَضان "ومُفترَق"وفائی/"بنایة"القائمیّة"

تاریخ التأسیس: ۱۳۸۵ الهجریّة الشمسیّة (=۱۴۲۷ الهجریة القمریّة)

رقم التسجیل: ۲۳۷۳

الهویّة الوطنیّة: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

الموقع: www.ghaemiyeh.com

البرید الالکترونی: Info@ghaemiyeh.com

المَتجَر الانترنتی: www.eslamshop.com

الهاتف: ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۰۹۸۳۱۱)

الفاکس: ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱)

مکتب طهرانَ ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱)

التّجاریّة و المَبیعات ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور المستخدمین ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

ملاحَظة هامّة:

المیزانیّة الحالیّة لهذا المرکز، شَعبیّة، تبرّعیّة، غیر حکومیّة، و غیر ربحیّة، اقتُنِیَت باهتمام جمع من الخیّرین؛ لکنّها لا تُوافِی الحجمَ المتزاید و المتّسِعَ للامور الدّینیّة و العلمیّة الحالیّة و مشاریع التوسعة الثّقافیّة؛ لهذا فقد ترجَّی هذا المرکزُ صاحِبَ هذا البیتِ (المُسمَّی بالقائمیّة) و مع ذلک، یرجو مِن جانب سماحة بقیّة الله الأعظم (عَجَّلَ اللهُ تعالی فرَجَهُ الشَّریفَ) أن یُوفِّقَ الکلَّ توفیقاً متزائداً لِإعانتهم – فی حدّ التّمکّن لکلّ احدٍ منهم – إیّانا فی هذا الأمر العظیم؛ إن شاءَ اللهُ تعالی؛ و اللهُ ولیّ التوفیق.



مركز
القائمية
اصفهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
www
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاء من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹